شفق

SHAFAQ

Vol. 3 No 8 1986

جلد سوم شمارهٔ ۸ - حوت ۱۳۶۴

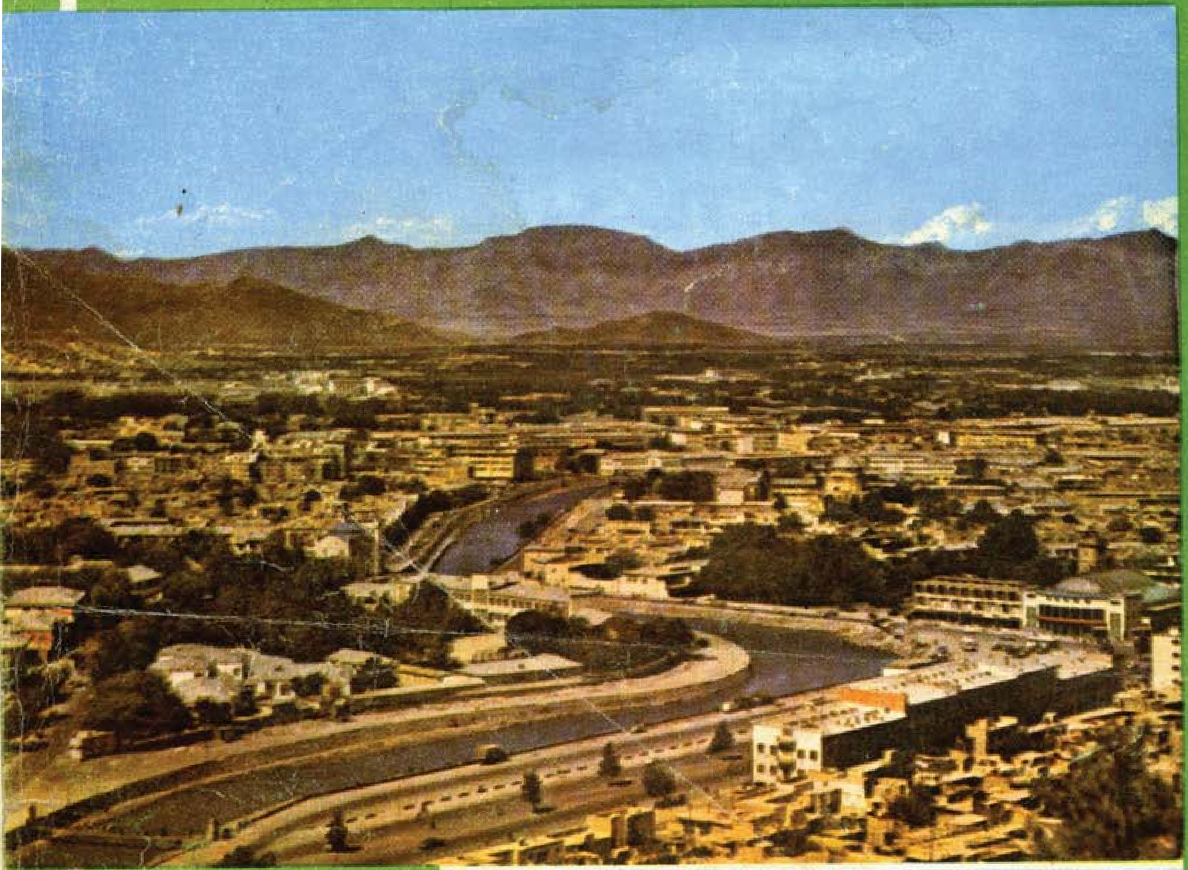

آزادی اخیستل کیږی
ورکول کیږی نه -
(سید جمال الدین افغانی)

ما پیروزی را درخون
وشهادت جستجو میکنیم
(حکمتیار)

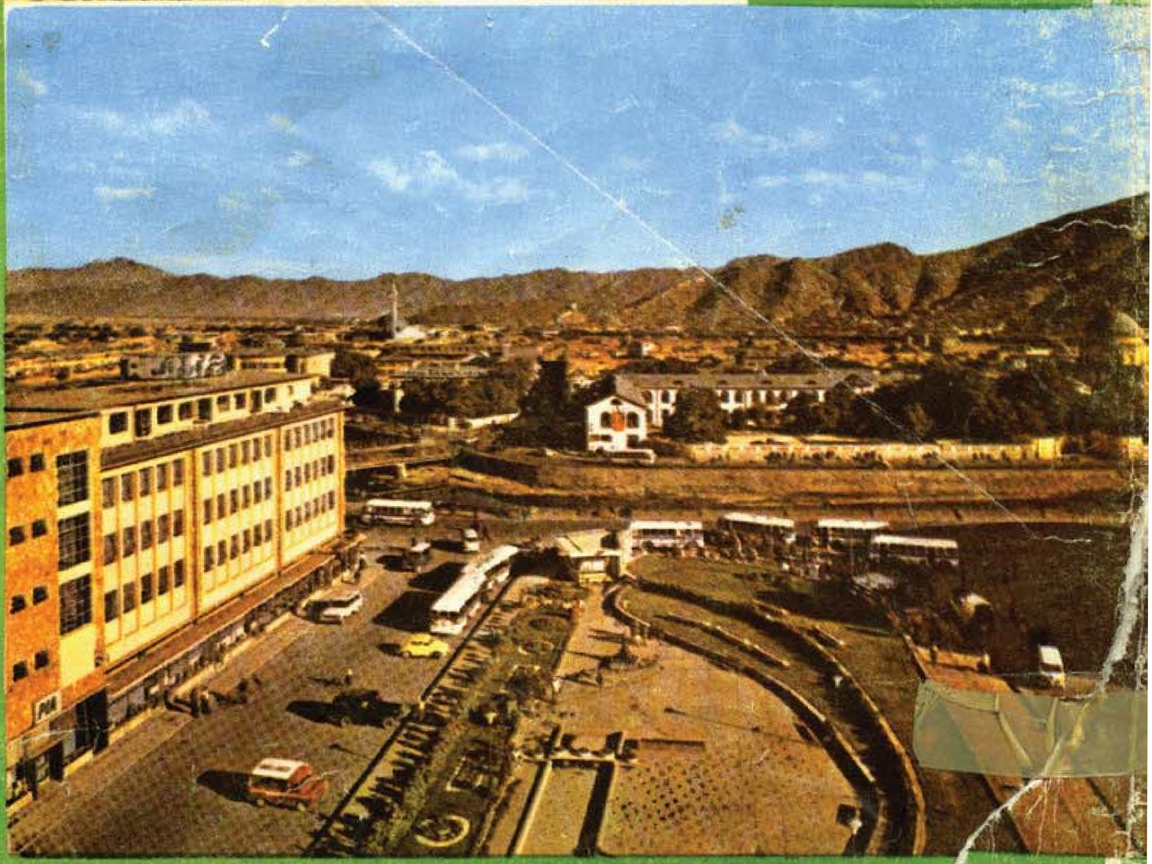

ای محراب معبد تاریخ!
ای شهر اسیر و مظلوم!
ای کابل! ما پیروز خواهیم آمد!

بسم الله الرحمن الرحیم

فرمان خدا

وقتی که ازحضرت ابراهیم بن ادهم تفسیر آیهٔ : (ادعونی استجب لکم) پرسیده شد و ضمناً گفته شدکه ما همیشه خدا را یاد میکنیم ، علت چیست که سوال ما قبول نمیشود ؟ در پاسخ گفتند : دل شما از ده جهت مرده است : زینرو دعای شما به دربار خدا اجابت نمیشود : .

۱ـ شما خدا (ج) را می شناسید اما حق خدائی او را ادا نمیکنید .
۲ـ قرآن را میخوانید مگر عمل بر ان نمی کنید .
۳ـ دعوای محبت با رسول (ص) را دارید . ولی طریقه وسنت او را ترک کرده‌اید .
٤ـ دعوای دشمنی با شیطان را میکنید ، درحالیکه در دوستی او پیش قدم هستید .
٥ـ مدعی هستیدکه به بهشت خواهیم رفت اما برای رفتن به جنت هیچ عملی را انجام نمیدهید .
٦ـ میگوییدکه از دوزخ میترسیم . ولی از گناه دست نمیکشید .
۷ـ مرگ را حق میدانید مگر آماده‌گی به مرگ ندارید .
۸ـ عیب دیگران را خوب نقد میکنید ، درحالیکه از عیوب خود غافل هستید .
۹ـ رزق خدا (ج) را میخورید ولی شکر او تعالی را بجا نمیآورید .
۱۰ـ مرده‌گان تان را دفن می کنید ؛ ولی عبرت نمی گیرید .

مسوول مدیر .... محمد معروف «فروغگر»
مرستیال ....
لیکوال غری :
۱ - محمد زبیر «شفیقی» ......
۲ - ذبیح الله «قریشی» ......
۳ - محمد رحیم «خنجر» .....

شفق

ارگان اشراق حزب اسلامی افغانستان

کمیسون ارشاد فرهنگ

احمد شاه ((وحدت))
Ahmad Shah (Vahdat)
A. K. P. O.

جلد سوم شماره هشتم حوت ۱۳٦٤

آنچه در این شماره میخوانید :

PROPERTY OF ACKU

سرمقاله

د شفق پیغام

تبصرهٔ سیاسی. . . .

روسها از اسلام. . .

اسرار کا ، جی ، بی. . .

مصاحبه. . .

سفرنامه

تجلی ایمان در قول و عمل

د یوه مبارز او مجاهد. . .

بلاتلب تعهد در زندگی. . .

بررسی یی پیرامون

د اسلامی حکومت . . .

انگیزه های دعوت اسلامی

د ...سی. . .

...سلمین. . .

رینتینی اتلان. . .

یاد وارمی از شهدای. .

آزادی اخستل کیزی ورکول کیزی نه

«سید جمال الدین افغانی»

شفق مجله وياړی چی د اسلامی ایدیالوژیکی ، سیاسی نړیوال‌رستاخ او نهضت د مبتکر او مجاهد بنستج ایښودونکی علامه سید جمال الدین «افغانی» په اروا پالونکی یاد له خپلو گرانو لوستونکو سره په داسی مهال خبری کوی چی ها عظمت مسلمان ملت مود خپلو یو نیم ملیونو شهیدو زامنو د تن په سرو وینو او تر دی زیاتو کونډو ، یتیمانو ، بورو ، ورارو د ترمو اوښکو په سمندر کی د ستر سید د سترو آرمانونو پیری د کمال لوری ته روانه کړی ، او د مستضعفی نړی د تاریخ او سرنوشت پر تیاره افق ی د خپلورنو تورو او سرو وینو په رنگین امتزاج کی د سید جمال د ژغورنده الهی مبارزاتو د «الهام» او «پیغام» رڼا بریښولی او د خپلو سرونو په نذرانه ی د امیرو او لتلیوولسونو په غوږوکی د «سید» د دی ملکوتی غږ «آزادی اخستل کیږی ، ورکول کیږی نه» دا زانگو په زمزمه کولو د جهانی استکبار د کبر پر مانۍ لړزه راوستی ده .

له نن نه «. . . .» کاله پخوا چی استعمار او استحقار د خپسی په خیر د مسلمان امت ستونی نیولی و ، سید جمال الدین «افغانی» د الهی جهانسازی ایدیولوژی د یوه عینی متحرک مجسم شخصیت په توگه د انبیا وو (ع) د تاریخ له منځ څخه د امت د «هدایت» او «نجات» له پیامبرانه دریغ نه په او چت آواز د استعمار ، استحقار ، استعباد ، او استبداد پر خلاف د یوه هر اړخیز نړیوال اسلامی غورځنگ په رامنځ ته کولو سره د اسلامی نړی په مرژواندی تنه کی د ژوند «قیام» او «حرکت» ساه پوکړه ، لدی امله چی د سید «آواز» د مسلمان امت له نظره ، عقیدتی

در میلاد خون

بمناسبت یاد بود شهدای سوم حوت ۱۳۵۸

هنوز هم منطق سلحشورانهٔ ابراهیمی در برابر آتش نمرودیان قد برمی افراشت. هنوز که نیل بر معبر الاذهر سرا زیر می‌گردید و کالبدهای به ظاهر زندهٔ مردمان را غسل می داد . . . .

و هنوز که برایدن Braidan انگلیسی با زبان بریده اش از لاش های عزیزان خونخوار خود قصه می‌گفت؛ در سر زمین کهن و باستانی افغان‌ها شور دیگری برپا شد .

اما این بار نه بودا نبض هنر گنبد ها رای آریائیان را جستجو می‌کرد ونه زردشت برای اعمار کنشت و آتشکده ها مردمان را دعوت می داد . نه اعراب پیام آشتی انسانی پیامبر بزرگ اسلام را در دست داشتند ونه چنگیزیان کلهٔ آزاده گان را یکی بر دیگری می نهادند تا منار سازند .

نه گرگان گرگینی لشکری کشیده بودند و نه انگلیس دکمه های حریم افغانان را باز میساخت لیک شش سال قبل از امروز بر شانه های لاغر و ضعیف کابل

پیغام شفق

(فروتن)

تانک های بخون آغشته روس ها خزیدند و این فیلان پولا دین «ابرهه» کمونستی همه شعایر تاریخ ملت افغانستان را نشانه می گرفت تا بالگد های باروق خود میراث مقدس زنده‌گی«آدم» و « آدمیت » را بخاک فرو برند و نابود سازند. اما از استخوان‌های بار یک تاریخ کابلیان ندای دیگری بر می خاست وکابل با غصه و قهر انتظار تولدی‌دیگری را می کشید . ماه آماده گی (دلو) با بی‌صبری سپری‌می گردید. ارادتمندان عقیده و میهن پیرجان های شان را در پتهٔ کمان شهادت برابر می ساختند تا کوچه ها و خیابان‌های کابل را به خون‌شویند و رنگین سازند .

- - - - و در یکی از شب های سرد زمستان ، منادی ایمان ندا بر آوردند و طبل نواز اراده ها

طبل نواختند تا ایمان‌ها سرکشند و خون ها بجوش آیند که روزگار روزگار آزمون ایمان ها است و خون ها .

صدای «الله اکبر» رسا ترین ندا و بزرگترین دعوت آن شب بودتا ایمانداران‌تنومند را بسوی قربان گاه ابراهیمی قرن پر آشوب و پر خاشگر بیستم دعوت کنند .

شهریان کابل درمیان گلوله های سرخ مسلسل‌ها و تفنگ ها بابر انداختن فریاد های معصوم استقامت و استواری چنین دعوت بزرگ‌وخطیری را لبیک می‌گفتند. و این چنین بودکه شب فریاد ها با سپیده های‌خونین ایمان توصل یافت .

آری ! روز سوم حوت بود . روز یورش عصیانگران معتقد و روز میلاد خون ! در آن صبحگاه خونین‌که شعله های آفتاب بر تپهٔ های شرق کابل سر می‌کشید جوانان رشید اسلام جرعه های سرخ خون را در دست گرفتند تا برای آفتاب هدیه دهند و چنین بود که آفتاب آن صبح برکویر خون تابید و برخاست .

در کارتهٔ سخی پهلوی منار یاد گاری حضرت علی (رض) که در اولین روز بهار هر سال میعاد گاه آشتی و صفای مردان و زنان کابل است جوانان و نوجوانان برای گرم ساختن معرکهٔ خدا پرستان در برابر الحاد کوله‌های تپهٔ کارته سخی را می پیمودند تا قبل از بهاران شیطان را بزانو آورند . گوئی حاجیان با احرام - های بسته شان از «مشعر» بسوی «منی» میروند تا یاد نابودی شیطان را با ظهور جمعی و پر - خاشگرانه انسان های که از دور دست ترین نقاط دنیا گرد آمده اند تازه کنند .

در ده افغانان و جوی شیر کابل خون جاری بود ولو اداران توحید یکی پی دیگری صف می - بستند تا علم فتح«آدم» را از گذر گاه خونین شهادت بسوی همه عصر ها و تمام نسل های افتیده در تاریخ عبور دهند . بدین سان روز رستا خیز شهر پر خون کابل بسوی شب نزدیک می شد و خانواده های داغدار مجاهدان نعش های عزیزان شان را که یاد گارهای جاویدان زنده گی ملت ما اند به کلبه های مظلوم خویش انتقال می دادند . تا تاریکی شب نرسیده‌بودکه‌مردم‌شجاع‌افغانستان سنگریزه های نفرین و تقبیح را بسوی «ارگ» بزرگترین اشیانه جلادان روسی‌می‌افگندند وپرتاب می‌کردند .

و این اشیانه مانند جمره بزرگ در خون‌سپاهیان رشیداسلام‌غوطه می خورد گوئی سنگ های جمره زنان«منی» اطراف جمره شیطان‌را فرراگرفته است و زود است که شیطان درمیان سنگریزه ها فرو رود و نابود گردد .

و - - - -آری ! روز میلاد خون بود وشب فرامی رسید .

دشمن هر چند کشتند و کشیدند وبه زندان‌ها بردند

در کارتهٔ سخی پهلوی منار یاد گاری حضرت علی (رض) که در اولین روز بهار هر سال میعاد گاه آشتی و صفای مردان و زنان کابل است ، جوانان ونوجوانان برای‌گرم ساختن معرکه خدا پرستان در برابر الحاد کوله های تپهٔ کارته سخی را می - پیمودند تا قبل از بهاران شیطان را بزانو آورند. گوئی حاجیان با احرام های بسته شان از «مشعر» بسوی «منی» میروند تا یاد نابودی شیطان را با ظهور جمعی و پر خاشگرانه انسان های که از دور دست ترین نقاط دنیا گرد آمده اند تازه کنند .

نعره‌های طنین انداز «الله اکبر» مانند شعله های دود آلودی از شهر آتشفشانی کابـل بـر می خاست .

کابل ! ای شهر حماسه ها !

ای آغوش شهیدان !

و - - ای معبر راهیان نور !

ما با سنگ ، سنگ بناهای تو، با منبرها ومحراب های مساجدتو بادانشگاه و آموزش گاه هـای تو خاطـرات بی پایانی داریم . کـه آنجا یاران‌و پیشوایان‌مظلوم‌مامی زیستـند ، خـطابه ها می گفـتند ، می جنگیدند و شنکجه های درد ناک دژخیمان استبداد را تـحمل می کردند . واکنون جز ویرانه های خاموش تو چیزی رانه مـی بینیم . کابل ! ما پیروز خواهیم امد ! ای شهرخون هاو اشک‌ها! ای باز مانـدۀ مـهاجران ! وای کاشانۀ یتیمان و بیوه زنان !

ای محراب معبد تاریخ !

ای شهر اسیرو مظلوم !

ای کابل!ماپیروزخواهیم‌آمد

مسلمان این حقیقت را میداند که زنده‌گی و مرگ در دست خدا (ج) است ، او میداند ، هنگامیکه زمان مرگ کسی فرا رسد ، هیچ نیرویی او را نجات داده نمیتواند و کسی را که زمان مرگش از طرف خدا نیاید ، هیچ نیرویی در دنیا او را کشته نمیتواند ، او میداند که معنی مرگ فنا شدن نیست ؛ بلکه بعد از آن دور زنده‌گی بی دوم و ابدی آغاز میگردد ، او این را هم میداند که مجاهدین راه خدا (ج) را از دنیا گرفته تا آخرت یکسره کامیابی است و پیروزی ؛ اگر او زنده ماند با ایمان یکجا زنده میماند که زنده گی پر ابر و تر از این بیش سراغ نمیشود و اگر میمیرد به مرگ شهادت میمیرد که از این بهتر مرگی تدارک دیده نمیشود ؛ همین جهانبینی است که مسلمان را نیرویی میبخشد بالا تر و مسلط تر و همه جانبه تر بر نیرویی کفار که کافران از این قدرت محروم و بی نصیبه هستند ، سپس مسلمان برای تحقق راستی و به راستی میرزمد برای ظلم نمیجنگد بلکه برای اقامه وحفاظت حق میستیزد ؛ زینرو شعور برحق بودن او - او را در برابر مردمی که باوی مصاف میدهند و ره روان راه باطل هستند ده برابر نیرومند تر ببار میآورد .

(امام سید ابو الاعلی مودودی)

مجاهدین پهلوان [illegible] را طی میکنند تا به آستانگاه نابودی [illegible] بر [illegible]

«فرختیار»

به اصطلاح شورای انقلابی (!!!!)

کارملوف وانتصاب دلقک ها !

باوجودیکه سردمداران کریملین و خود کامه گان حزب منحط و ملحد کمونیست روسیه از تجاوز و مداخلهٔ بیشرمانهٔ خویش در افغانستان بسویه ملی و بین المللی مفتضح و منفعل شده اند، بازهم با وقاحت و بی حیایی تمام تلاش مذبوحانه می نمایند تا به نحوی از انحاء رژیم دست نشاندهٔ شانرا در کابل صبغهٔ قانونی داده و چنان وانمود سازند که اکثریت مردم اعم از کارگر، دهقان، اهل کسبه، پیشه ور، تاجر هنرمند وغیره اقشار و اصناف مختلف کشور از حکومت کارملوف حمایه و پشتیبانی می نمایند.

با این حقه بازی و عوام فریبی گاهی تعدادی از اجیران خویش را بنام غیر حزبی در پست های دولتی میگمارند، زمانی با انتخاب نمایندگان قلابی دست به تشکیل لویه جرگه می زنند گاهی تعدادی ازگماشتگان خویشرا بنام نمایندگان اقوام و قبایل در جرگه نام نهاد قبایل می فرستند و بالاخره زمانی هم نوکران «روبلی» خود را باصطلاح از بین اقشار و اصناف مختلف جامعه برگزیده و در سطح شورای انقلابی نام نهاد جا می زنند.

و آنگاه با تبلیغات زهر آگین و عوام فریبانه به جهانیان ابلاغ میدارند که (در دستگاه حزبی و حکومتی کابل نمایندگان واقعی ملت افغانستان سهم دارند.)

درحالیکه این موضوع بهمه گان واضح و آشکار است که عمال و اجیران دستگاه حزبی و حکومتی رژیم دست نشانده کارملوف (سمبولی) بیش نبوده و همهٔ ایشان نوکران (روبل) اند نه نمایندگان واقعی ملت متدین و بخون خفتهٔ افغانستان.

نظر به گفته شاعر:

این دغل دوستانکه می بینی مگسانند دور شیرینی. ایشان همه غلامان اند و چاکران، اجیران اند و گماشتگان، دلقک بازان اند و کاسه لیسان، جیره خوران اند و هوا خواهان.

این حقیقت مسلم بهمه واضح و مبرهن است که کادر های دست نشانده و انتصابی دستگاه حکومتی (کارملوف) از بخش نظامی گرفته تا ملکی همه حیثیت (گدی های کوکی) را دارند. ایشان نه تنها حق ابراز نظر را در مسایل سیاسی، حکومتی واجتماعی ندارند، بلکه حتی در بسا کارهای انفرادی و شخصی نیز از خود اختیاری نداشته و تصمیمی گرفته نمیتوانند.

زیرا تمام برنامه‌های یومیهٔ آنها توسط مشاورین روسی که در رأس هر شعبه و اداره یی قرار دارند، اتخاذ و طرح ریزی میشود.

عمال و پرسونل دستگاه های حکومتی (کارملوف) فقط حیثیت غلامان (روبل) خرید را داشته و مانند ماشین های مصنوعی از انرژی فزیکی شان استفاده بعمل میآید، دیگر آنها در هیچ موردی،

د دښمن او لوتکه داسی ویجاړه شوی چی د تیګوله ټوټو څخه ی فرق ګران دی .

حق ابر از هیچگونه نظری را ندارند .

این موضوع که روس ها در امور حزبی وحکومتی کابل هیچگونه مداخله و غرضی ندارند ، بارها از طریق دستگاه های دروغ پراگنی کمونیست ها اعلام گردیده ، لیکن ضرب المثل معروفیست که می گویند : (دروغگو حافظه ندارد) چنانچه چندی قبل شاه محمد دوست وزیر خارجه حکومت دست نشاندهٔ روس در کابل در محضر خبرنگاران خارجی درپاسخ روزنامه نگارجاپانی با وقاحت و بی حیائی گفت : (در صورتیکه قوای روس از افغانستان خارج شود ، بازهم چندین هزار مشاور روسی در افغانستان باقی خواهد ماند . . .).

دیده درایی و بی حیایی این اجیر روس دلالت بر این می کند که چندین هزار مشاور روسی در افغانستان موجود بوده و امور حزبی ، حکومتی و اداری کابل را کنترول و بررسی می نمایند .

پس وسعت دادن شکلی وظاهری شورای انقلابی نام نهاد و انتصاب تعدادی از دلقک باز و شعبده باز خریده شده درین شورای بی ارزش چه مفهومی دارد ؟

آیا این حقه بازی (کارملوف) و به‌اصطلاح رئیس‌شورای انقلابی نام نهاد که خود حتی صلاحیت و اختیار نوشیدن یک جرعه آب را ندارد ، دلقک بازی مضحکانه نیست ؟ !

در صورتیکه غلام گوش بفرمان واستخدام شده، خودش صلاحیت، اختیار ، اراده ، تصمیم ، حق ابراز نظر و حتی حق انجام دادن برنامه های شخصی خود را نداشته باشد، غلامان ـ غلام و نوکران ـ چاکر چطور میتوانند حقی داشته باشند و از حقوق دیگران دفاع نمایند ؟ !

چه رسد باینکه به‌مردم مسلمان و مستضعف افغانستان مصدر خدمتی شوند .

طاغوتیان کرملین نشین این جو فروشان گندم نما ها در تحت ماسک سیاست دست بمعامله های تجارتی می زنند تا بزعم خویش خواسته باشند بسر نوشت ملت های مظلوم و بی دفاع بازی کنند ، افتخارات ، عواطف بشری و احساسات انسان دوستی شانرا اگر بزور سرنیزه خاموش کرده نتوانند، لااقل توسط (روبل) و وعده‌های نافرجام بخرند .

به این تفکر پوچ و خیال باطل دست به فروش بست های وزارت خانه ها می زنند ، چوکی های پر درآمد مؤسسات عوایدی را در معرض داو طلبی قرار میدهند و زمانیکه درین معاملهٔ تقلبی ور شکست شدند آنگاه بخاطر بازاریابی آخرین متاع سیاسی خویشرا که عبارت از کادر های پوشالی و پوشیده حزبی است در معرض لیلام قرار میدهند تا باشد که با فروش این متاع لیلامی که مملو از کثافت و انواع مکروب است توجه مشتریان را بخود جلب کنند . در حالیکه این متاع خود

فروشی نیز در بازار مسلمانهای با وجدان و دارای عقیده راسخ اعتبار قانونی نداشته و تقاضایی برای این متاع عرضه شده، سراغ نمیشود.

زیرا ماهیت و کیفیت تاروپود نسج های پوشیده کمونیستی در لابراتوار عقل و منطق تجزیه شده و در جامعهٔ مسلمانهای افغانستان بازار کسادی دارد. هیچ مشتری متدین و مسلمانی حاضر نمیشود که نظری به چنین متاع کمونیستی بیافگند، چه رسد باینکه فریب این تردستان، دعوی جلابان و لیلامی فروشان را بخورد و متاعی از دکان بی پشتوانه این معامله

گران بازار سیاه بخرد.

«کارملوف» یا این «جمهوری مداری ی» شعبده بازان کریملین با انتصاب چند کارگر، دهقان و دلقک باز در کادرهای حزبی و حکومتی جز اینکه نفرت و انزجار مردم مسلمان و بادیانت افغانستان را بر انگیخت و بغیر اینکه باعث سر افگندگی و شرمساری خود و سبب بدنامی و ذلت چنین اشخاص شد، کدام افتخار دیگری را کمایی نکرد.

زیرا ملت مسلمان و متدین افغانستان باین حقیقت بخوبی واقف هستند که انتصاب و عزل کادر های رهبری حزبی و حکومتی رژیم دست نشانده روس در کابل چون تغییر و تبدیل مهره های شطرنج بوده و ارزشی در حیات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مردم افغانستان ندارند و نه بر سینه مجروح و قلب داغدیده مردم مسلمان و ملت بخون خفتهٔ افغانستان مرهمی گذاشته میتوانند.

ازادی آخیستل غبرگی.....

او تاریخی جورښت سره په یوه بنیادی رنگ او پیوند کې ؤ نو ځکه خوبی په ډیره لنډه موده کې د مسلمانو پرگنو د ضمیر او احساس په دهلیز کې تندریزی انگازی وکړې، او د مسلمانو ملتو بې تحرکه کتلې یې په سیالو، لویو توپانی استعماری ضد غورځنگونو واړولې، دمسلمان امت د «آزادی» او «استقلال» لپاره له پیله بیا تر ننه د «سید» ملکوتی چیغه د نړۍ پر بیلا بیلو برخو کې د مستضعفو او مؤمنو ولسونو له پښو اولاسو ځخه د استعمار او استبداد د ناولو ولچکو او زولنو د ماتیدو په شر نگار بدرگه شوی او لابه بدرگه کیږی، لله الحمد چې تر پیړی تیریدو وروسته هم د جهانی استکبار او کفر نه تولو طاغوتی هلو ځلو سره د جمال الدین «افغانی» د ایدیولوژیکی اجتماعی مبارزاتو خط او آرمان د تولسو بیدارو او مکتبی قیامونو د جد او جهد سرلیک دی، او د اسلامی امت د نوی دوران مسئولو مؤمنو رجالوعبدالرحیم «نیازی» سید قطب، مودودی، دکتورشریعتی او . . . په څیر مظلومو شهیدانو چې هر یو د خپلی زمانی او چا پیریال سید جمال ؤ په خپل نه ستړی کیدونکی «جهاد» او «اجتهاد» د سید د الهی آرمانونو کاروان پیاوړی او گړندی ساتلی دی.

د افغانستان اسلامی حزب چې د علامه سید جمال الدین «افغانی» د اسلامی مبارزو په اصیل خط او لوری کې د تاریخ او زمانی په سختو او خطرناکو منزلو کې د خپل شل ملیونی مسلمان ملت د الهی ایډیالونو دقافلی د سرغندوئی ویاړ په برخه لری د سید د ژوند ببونکی یاد د درناوی په مناسبت د اسلامی نړۍ د بشپړی خپلواکی، آزادی او سرلوړی په هیله اسلامی نهضتونو ته د دی ستر شخصیت پر خط د پوره وحدت او پیوستون بلنه ورکوی، د علامه خط دی روښانه او ارمان دی ژوندی وی.

بشارت

ترجمه و نگارش : فدا محمد فایض

روسها از اسلام در هراس اند

بدینگونه آنها امید خود را از دست دادند ولی باوجود آن هم خیلی مذهبی باقی ماندند . طبق خبرهای جدید و محقق این مردم از تمام باشندگان آسیای میانه مذهبی ترائد. تعداد آنان درسال ۱۹۷۰، ۷۹ هزار و در سال ۱۹۷۹، ۹۳ هزار بود. تشخص جداگانهٔ قومی آنان روبه فزونی گذاشته است . مظاهره احساس آنان در اپریل ۱۹۷۰ زمانی بود که رهبران آنان به سفارت ترکیه مقیم مسکو در خواستهای شانرا غرض هجرت به ترکیه تسلیم نمودند. آنان بعد از یهودیان روسیه و جرمنهای والگا دست چنین عملی زدند به این اساس این اولین ملیت مسلمانان آن دیار بحساب میرود .

تا به حال به هیچکس اجازه هجرت به ترکیه داده نشده است وبه این ترتیب درحالت بی‌پرسی بسرمیبرند.

حربه های ناکام نسل کشی :

از حربه خوفناک نسل کشی غرض حل کردن مسألهٔ مسلمانان در قفقاز شمالی وسطی نیز کار گرفته شد . بعد از تسلط بر مناطق تاتار کریمیا ، کرغیز و بایلرز ، تا مدتی تحت اثر آلمانها بودند مگرحصص پایینی والگا (کالمک) و شمال شرق قفقاز (چیچن) با جرمنهای منطقه (انگش) هیچگونه روابطی‌نداشتند . باشندگان چیچن و انگش در فبروری ۱۹۴٤ از وطن اصلی شان تبعید گردیدند . تبعید قارچیها و بالکرها نیز در همین وقت صورت گرفته است . اینکه چه تعداد مردم در جهنم تبعید انداخته شدند ، اندازه درست وسوثق آنرا نمیتوان تعین کرد مگر تعداد آنان کم از کم قرار ذیل بود :

عوام چیچن از چهارصد هزار تا چهار صد و پنجاه هزار ، عوام انگش از صد هزار تا یک صد و پنجاه هزار ، قارچیها هشتاد و پنج هزار و بالکر ها چهل و پنج هزار. علاوه از این باشندگان دیگر این منطقه نیز تبعیدکرده شدند . طبق احصائیهٔ تعداد مجموعی آنان در حدود هشت صد هزار نفر بودکه در این میان از ۲۰ فیصد تا ۳۰ فی صد آنان حین انتقال جان باختند و باقیمانده به مناطق سایبریا ، قازاقستان و کرغیز تبعید شدند همچنان تعداد نا معلوم آنان به‌کمپهای مرگ نیزفرستاده شدند . سردمداران این جزای تبعید را بلا امتیاز تطبیق‌کرده‌بودند حتی که عساکر و منصبداران گارد سرخ ، ارکان حزب کمونست وحتی عمالهٔ پولیس مخفی نیز در آن تبعید

شدند .

برعکس، تاتارهای کریمیا در اینجا نتوانستنداهداف مطلوب شانرا بدست بیاورند . بعد از مرگ ستالین جرایم آن چار ملیت مورد عفو قرار گرفته به آنها اجازه باز رفتن به وطن شان داده شد .

طبق تازه ترین معلوماتی که از تمام‌مقامات روسیه به دست آمده ، مسلمانان قفقاز شمالی خصوصاً چیگرها سر سخت‌ترین مسلمانان اند . روس‌ها به پذیرش این امر مجبورشده‌اند که این روح مذهبی در آنان‌نسبت تبعید شان پیدا شده است. در آن زمان شکل نخستین اسلام بنیاد واحد تشخص آنان بود. علت این پیشرفت محیرالعقول سرگرمیهای دو طریقهٔ نقشبندیه و قادریه موجوده است. در قفقاز شمالی اثرات فکرطریقهٔ قادریه بسیار عمیق است .

طبق راپورهای محققین ومتخصصین اموراجتماعی‌روسیه در هر جمهوریت بیش از نصف مسلمانان با یکی از طریقه‌های تصوف وابسته اند . این تعداد از یکصد و پنجاه هزار تا دو صد هزار است در حالیکه‌درسال ۱۹۲۶ طبق اطلاع مقامات روسی این تعداد در مسلمانان چیچن شست (۶۰) هزار و در مسلمانان رنگش فقط ده هزار بود .

زمانیکه مسلمانان قفقاز و دیگر مناطق تبعید شدند مساجد مسدود گردانیده شد که در زمان باز گشت آنان نیز همچنان مسدود ماند اما اکنون تمام مقامات روسی این حقیقت را می پذیرند که (به اصطلاح آنان) این پالیسی انقلابی ، غرض حصول اهداف مطلوب شان بناکامی انجامید . بعلت مسدود ساختن مساجد ، اثرات صوفیانه نیز افزایش یافت و این پیام باکمال سرعت پخش میشود . به این لحاظ سردمداران روس نسبت به اسلامی که تحت نظارت حکومت نشونما میکند از مردمان صوفی منش خیلی در هراس اند . حاکمان روس در سال ۱۹۷۸ سیاست خود را تغییر دادند . درد و مسجد رابروی مردم باز کردند و در سال ۱۹۸۰ مسجد دیگر نیز بروی مردم باز گردید .

در آسیای میانه نیز برای زمامداران روسی از قفقازیهای تبعید شده که اثرات آن بر مسلمانان منطقه عموماً و مردم چیچن خصوصاً زیاد است، خیلی خطر موجود است . این اثرات در قازاقها وکرغیزها نیز وجود دارد .

علاقهٔ مسلمانان تبعید شدهٔ قفقاز شمالی با مذهب رو به فزونی گذاشته است . چیچن ، رنگش و دیگر تبعید شده‌گان این منطقه نسبت به تمام ملیتهای‌روسیه مخالف روسیه‌اند. جمهوریت چیچن، رنگش نسبت‌بتمام مناطق روسیه بدون امنیت (غیرمحفوظ) دانسته میشود. بین سالهای ۱۹۰۹ و ۱۹۷۱ تعداد روسهای این جمهوریت کم بوده است و در سال ۱۹۰۹ تعداد

روسهای این منطقه چهل‌فی‌صد ، در ۱۹۷۰ ۳۲/۵ فی‌صد و در ۱۹۷۹ فقط ۱۹ فی‌صد بود نسبت‌اثرات مذهبی، روسها و دیگر عیسویها (یوکراینی، آرمینی) این منطقه را ترک گفتند و درینجا اکثر باشندگان اصلی منطقه و مسلمانان زندگی می‌کنند . همچنان حربه های نسل‌کشی در اینجا ناکام مانده است .

در اینجا ذکر این سخن مورد دلچسپی خواهد بود که حکومت روس گاهی هم روشهای تبعید تزار را خلاف مسلمانان استعمال نکرد . آن صرف در برابر چند اقلیت استعمال کرده شد که در آنها یهودیان ، جرمنهای والگا و یونانیها شامل بودند . چند بار مسلمانان اجازهٔ هجرت به ممالک دیگر را خواستند مگر بعوض آن به زندان فرستاده شدند .

حکومت تزارها مسلمانان روسیه را فقط یک قوم میدانست و به حیثیت یک قوم با آنها رفتار میکرد ضمناً به اختلافات لسانی ، منطقوی و . . . اهمیت نداده است . تا رخداد اکتوبر اصطلاح «مسلم» بطور رسمی دراسناد قانونی استعمال میشد . حکومت روسیه بیش از همه از ملیت مسلمان احساس خطر میکرد . بناء غرض بدست آوردن نیروی حکومت اینگونه تضعیف و تقسیم برای آنان امر ضروری بود ولی این کار ، کار آسانی نبود ؛ زیرا بعد از رخداد اکتوبر نیز مسلمانانی که کمونست شده بودند خود را منسوب به ملت مسلمان میدانستند . در ابتدای حکومت جدید مدت شش سال (۱۹۱۸—۱۹۲۳) در تمام اسناد رسمی روسیه اصطلاح «مسلم» استعمال میشد ، اندک مدتی مسلمانان در گارد سرخ و حزب کمونست نیز وجود داشتند (این زمان فرصتی بود که سیمای جهنمی بلشویکها را پردهٔ ادعای دروغین عدالت اجتماعی و آزادی ملیتها پوشانده بود) بعد از سال ۱۹۲۳ رهبران مسلمانی که فریب کمونیزم را خورده بودند در برابر این تجویز رهبران کمونست ایجاد مزاحمت کردند که میخواستند مسلمانان را بر اقلیتهای کوچک و جدید تقسیم نمایند . آنها تصمیم داشتند که در مناطق جنوبی ریاست بزرگی بنام «جمهوریت توران» ساخته شود . که هفتاد و پنج فی صد نفوس آن را ترکها و هشتاد فی صد آن را مسلمانان تشکیل دهند ، مگر برای قیادت بلشویک چنین تجویزی بصورت قطعی ناقابل قبول بود . قیادت بلشویک در داخل روسیه نیز نمی‌توانست قائم‌کردن ریاست مبنی بر اصول نظری را تحمل کنند بناء بر پارچه کردن ملت متحد مسلمان که اثرات منطقوی بر آنها خیلی عمیق بود ، به ملیتهای کوچک و جدید آغاز کرد . مگر این کار نیز خالی از دشواریها نبود ؛ زیرا این مسلمانان زبان ، فرهنگ و تاریخ مشترکی داشتند .

پارچه‌کردن اتحاد مسلمانان ، نخست از ضلع یورال - والگا آغاز یافت . در زمان انقلاب (!) (نه انقلاب بل فاجعهٔ را) اینجا با شکیرها و تاتارها میزیستند . اینها برای ساختن قوم مشترکی مشغول کار بودند . درمیان این دو قوم فرق جزئی وجود داشت . فرق زبان محلی با شکیرها با تاتارها خیلی اندک بود مگر آنان بحیث زبان اولی زبان تاتاری را استعمال میکردند . علاوه ازین در لباس آنان نیز فرق کمی موجود بود .

در می ۱۹۱۸ وقتیکه سپاه سفید با مشکلاتی مواجه گردید ، قیادت بلشویکها غرض خوش ساختن اتحادیه های مسلمان دست به تعارف پروگرام لیدرشپ (قیادت) مسلمانان گراییده به کمونیزم زدند و اصول جمهوریت تاتار - با شکیر را پذیرفتند مگر در موسم تیرماه ۱۹۱۸ که حالات تغییر می یافت ، در روش زمامداران روس تغییر فاحشی رونما شد . مسکو بجای یک ریاست فیصله برتشکیل دو ریاست کوچک نمود . در ۲۳ مارچ ۱۹۱۹ قیام جمهوریت با شکیر بوقوع پیوست . در ۲۷ می ۱۹۲۳ جمهوریت تاتار

نیز بمیان آمد . در جمهوریت با شکیر نیز زبان با شکیری بحیث زبان رسمی باقی ماند مگر با آنهم روس در مسألۀ دریافت فرهنگ جدید با شکیر ناکام ماند . باشندگان با شکیر حال نیز خود را برخی از قوم بزرگ تاتار میدانند .

در والگا - یورال برای از بین بردن - اتحاد مسلمانان ترک این روش نقشه یی بود که در مناطق دیگر مسلمان نشین بمعرض آزمایش گذاشته شد .

قفقاز شمالی :

در منطقۀ کاکیشای شمالی نوعیت مسأله خیلی مختلف بود . درین منطقه مردم به دهها زبان تکلم میکردند . ساختمان اجتماعی ، روایات تاریخی ومنافع اقتصادی آنها نیز مختلف بود مگر با آن هم اسلام نشان وحدت آنان بود . قبایلی که در کوهها زندگی میکردند وقتهایی را بیاد داشتند که چپاولگران روسی آنها را از زمینهای زرخیز شان بسوی کوهها رانده بودند نزد آنان روشن بود که فقط در صورت وحدت میتوانند برای مصونیت خویش از تاراج و غارتگری روسها بکوشند . علاوه ازین مسایل دیگر آنان نیز در صورت وحدت حل بود . زمامداران روسی در سال ۱۹۱۹ درین مناطق یک جمهوریت خود مختار و مستقل را تشکیل نمودند مگر در سال ۱۹۲۱ آن همه بکلی از بین برده شد و مردم آن بر پنج منطقۀ منظم قومی تقسیم کرده شدند که زبانهای مختلفی داشتند . بهمین ترتیب در قفقاز شمالی زمامداران روس برعکس خواستهای علمای محلی ، اتحاد این منطقه را برهم زدند و بجای آن مردم منطقه را به بخشهای مختلف تقسیم نمودند . درین منطقه آنقدر زبان رایج کرده شد که یک زبان هم نتوانست پیشرفت کند. به اصطلاح روسهامردم قدیمی و قدامت پسند این منطقه میخواستند زبان عربی که حق جوانان ترکی بود رایج کرده شود مگر سردمداران روسی ، بخاطری رسمیت زبان عربی را نپذیرفتند که زبان عربی زبان مذهبی‌است و (به اصطلاح آنان) از اثرآن درترق و تجدد توقف ایجاد میشود . در ۱۹۲۳ درین منطقه یازده زبان رسمی وجود داشت ولی بعداً کاهش یافت. ازین عمل این نتیجه بدست آمد که اکنون در آن جمهوریت زبانهای روسی برتری حاصل نموده است.

آسیای میانه :

قبل از تدبیر مسکو در مورد ، مزاحمت زیادی در آسیای میانه وجود داشت . بعد از رخداداکتوبر مدت هفت سال اول ، قیادت روس ، دست به تقسیم منظم این منطقه زد مگر بدون تبدیلی سرحدات جمهوریت قازاقستان بمیان آمد بهمین ترتیب بدون تغییر سرحدات ترکستان ، به آن نام جمهوریت ترکستان داده شد . مگر این صورت حال ، طبق خواهشات حکام روسی نبود به این لحاظ در ۱۹۲۴ تقسیمات منطقه سر از نو آغاز یافت و آن به اعتبار لسان به شش ریاست تقسیم کرده شد . این کار نیز مخالف خواستهای علمای محلی صورت گرفت . اصلاً حکام روسی عقیده داشتند که زود یا دیرتمام آسیای میانه بصورت یک ریاست (ترکستان) روسی متحد خواهد شد و بنام ترکستان قومی بوجود خواهدآمد. علمای ترکستان با این تدبیر روسها کاملاً مخالفت ورزیدند و هیچکس درین زمینه از قربانی دریغ ننمود مگر مسکو مناسب ندانست در فیصله هایش تغییری بمیان آید .

(ادامه دارد)

طبقه خوانین کمونیسم

طی مدت خدمتم در واحدهای مختلف که دائماً با افسران در تماس بودم آشنایی کاملی با زندگی روزانهٔ آنان، از پایینترین تا عالیترین درجات، حاصل کردم. افسران کادر را می‌توان به‌سه گروه تقسیم کرد: ردهٔ فرماندهی عالی ارتش، فرماندهانی که جزو فهرست اسامی حزب کمونیست شوروی هستند، از قبیل فرماندهان منطقه، رؤسای ادارات ویژه در مناطق، رؤسای ادارات سیاسی مناطق، فرماندهان ارتش و معاونان آنها و بالاتر و افسرانی که زیردست طبقات مذکور قرار دارند. دوگروه اول جزو «مافیای شوروی» می‌باشند.

ردهٔ فرماندهی عالی قدرت و اختیار کامل بر تمام ارتش داشته و فقط مرئوس پولیت‌بورو و دولتند که ارتش را به کمک K.G.B و مقامات عالی حزبی درکنترل خود دارد. از لحاظ مزایای مادی محدودیتی ندارند. حقوق کلان به‌آنان امکان می‌دهد که حتی وضع زندگی بهتری از اغلب کاپیتالیستهای غربی داشته باشند: ولی با اعمال قدرت و اختیار خود بر ارتش مزایای بیشتری به‌بهای رسمی به‌دست آورده و زندگی مجللی برای خود ترتیب می‌دهند. آنان دارای ویلاهای راحت، که وسیلهٔ واحدهای ارتش ساخته شده، می‌باشند. این ویلاها در مناطق ساکت و خوش‌آب‌وهوا از قبیل کنار دریای سیاه و دریای بالتیک و مولداوی قرار دارند. واحدهای ارتش از ویلاها نگهبانی می‌کنند و اغلب مستخدمین‌مان از سربازان است که هزینه‌ای ندارند و در عوض بسیار با انضباطند. اعضای فرماندهی عالی برای رفتن به مرخصی از هواپیما یا اتومبیل سرویس استفاده می‌کنند. می‌توان گفت که میزان ایمنی و حفاظت اعضای فرماندهی عالی، حتی از همکاران غیر-نظامی آنان در مافیا بیشتر است. زیرا عدهٔ تحت کنترل آنها همه نظامی هستند و تابع قوانین ارتش، بنابراین مطیع و فرمانبردار محض. این افسران را می‌توان —به‌استثنای چند مورد نادر— با ملاکان بزرگ روسیه تزاری در عصر سرف[1] مقایسه کرد، زیرا اینان هم هرچه آرزو داشتند برآورده می‌شد و اختیار زندگی و مرگ رعایای سرف دست آنان بود.

سایر فرماندهان عالی نیز تقریباً همین قدرت را دارند. می‌توانند در صورت لزوم هر سرباز یا خدمه را به‌دادگاه کشانده و به چندین سال زندان محکوم کنند. مجرم یا بیگناه بودن اهمیتی ندارد. در شرایط نظامی، درصورت ضرورت می‌توان سربازان را مجرم دانست. افسران معمولی را، یعنی آنانکه جزو فهرست اسامی حزبی نیستند، نیز می‌توان در صورت لزوم به‌دادگاه کشاند. ولی بیشتر فقط به‌توبیخ یا تنزیل درجه و سایر تنبیهات دیگر دربارهٔ آنان اکتفا می‌شود.

بین افسران عالیرتبهٔ ارتش و ملاکان سرفدار وجه تشابه دیگری نیز هست: هر دو دارای زمین و دریاچه و جنگل هستند. زمینهای وسیعی برای آموزش و سایر منظورهای دیگر به‌ارتش اختصاص داده شده است. تمام جنگلها و دریاچه‌های مجاور این زمینها به‌مناطق غیرنظامی چسبیده‌اند و مورد استفادهٔ شخصی «مافیای شوروی» می‌باشند.

نزدیک کوناس[1] در جمهوری لیتوانی میدان تیری وجود دارد که مخصوص آموزش لشکر هوابرد است. در جوار آن دریاچهٔ کوچک و زیبایی است که در ساحلش ویلایی با باغچهٔ مخصوص بنا شده و همواره عده‌ای در آنجا به‌پاسداری مشغولند. این نگهبانی برای حفاظت از تمرینات نظامی نیست، بلکه بمنظور مراقبت از ویلای مزبور است که استراحتگاه فرمانده می‌باشد. ژنرال مارگلف[2] فرمانده لشکر در دریاچه ماهیگیری و شکار می‌کند. وی نظیر این دریاچه و شکارگاه را درتولا[3]، فرگانا[4]، پسکف[5] و مولداوی دارد وگاهی از هواپیمای سرویس برای دیدار از املاك خود استفاده می‌نماید. مثال دیگری از عادت به‌تظاهر افسران عالیرتبه دارم: در تابستان ۱۹۷۱ ارتش بیستم گارد، مانوری در آلمان شرقی ترتیب داد. فرماندهٔ وقت واحدهای نظامی ارتش شوروی در آلمان، سپهبد کولیکف[6] بود که قسمت عمدهٔ تمرینات را خود از ستاد فرماندهی هدایت می‌کرد (وی اکنون با درجهٔ ارتشبدی رئیس ستاد کل است). کولیکف فقط یکمرتبه به‌میدان تیر ماگدبورگ آمد و تیراندازی لشکر ششم گارد را بازدید نمود. بیست‌وچهار ساعت قبل از آمدن ژنرال، دوگردان مهندسی با صرف هزینه وکوشش قابل ملاحظه‌ای مدت بیست ساعت مشغول اسفالت مسیر شدند تا در راه

آمدن به‌میدان، اونیفورم نظامی وی به‌گردوخاك آلوده نشود. ژنرال مدت دو ساعت در میدان تیر بود، راه تازه ساخته‌شده را فقط یک‌بار طی کرد زیرا با هلیکوپتر به‌مقر فرماندهی خود برگشت. از این جاده پس از آن هرگز استفاده نشد و بعنوان یادبود ژنرال باقی ماند. تعداد بناهای یادبود از این قبیل در میدانهای تیر سراسر شوروی و کشورهای عضو پیمان ورشو بر کسی معلوم نیست.

اعضای نظامی عادی «مافیا» که جزو فهرست اسامی حزب می‌باشند نیز دارای مزایایی هستند که با اشتغال به‌مشاغل مسؤول از آن بهرمند می‌گردند. آنان از پیشامدهای داخلی و خارجی و برنامه‌های پولیت‌بورو برای آیندهٔ نزدیک اطلاع کافی دارند. ولی این آگاهی مستلزم اعمال نفوذ در رویدادها نمی‌باشد، زیرا این افسران فقط مجری دستورات صادره از پولیت‌بورو به‌دولت هستند. دستورات واصله از پولیت‌بورو، کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست و مدیریت سیاسی ارتش با سرویس سری پستی ارسال می‌شود. واحدهای مخصوصی که به‌دقت نگهبانی می‌شوند این اطلاعات را نگهداری می‌کنند.

چون تحت انقیاد و تابعیت نگه‌داشتن تمام تودهٔ ملت مشکل است، لذا به‌وابستگان حزبی مزایایی داده شده که از اغلب گرفتاریها و نگرانیهای روزانه به‌دورند. حقوق مقام آنان زیاد و قابل مقایسه با حقوق افسران عادی نیست. افسران حزبی دارای فروشگاههای مخصوص و اتاق ویژه در بیمارستانهای نظامی بوده ومرخصی خود را در استراحتگاه‌هایی که سایر افسران اجازهٔ استفاده از آنها را ندارند می‌گذرانند. بطور کلی هر چه که مخصوص آنهاست «ویژه» است. حتی تئاتر و سینما هم برای افسران مذکور رایگان است و بهترین جا متعلق به‌آنهاست.

با وجود این همه مزایا باز بعضیها طالب اعتبار بیشتری هستند. آنان از همه امکانات و وسایلی که در اختیار دارند برای تأمین نفع شخصی استفاده می‌کنند —از کیسهٔ دولت و از اختیارات رسمی خود که نسبت به‌زیردستان دارند.

در ۱۹۷۰ فرماندهٔ پشتیبانی ارتش بیستم گارد و معاون فرماندهی، سرلشگر ژیرنف[1] با استفاده از موقعیت اداری‌خود به‌فروشگاه ارتش دستور داد که گوشت و سایر مواد مصرفی مخصوص واحدها را بفروشند. وجه حاصله به‌جیب وی سرازیر شد. به‌کسی مربوط نبود که چرا مقدار غذای سربازان کم است. این جریان یک سال ادامه داشت تا این که یکی از زنان فروشنده پس‌از مشاجره‌ای که با مافوق خود کرد، تهدید نمود که موضوع را فاش خواهد ساخت. سرلشگر ژیرنف از ترس رسوایی فروش مواد خوراکی سربازان را متوقف ساخت. بعد از مدتی «کشف شد» که زن فروشندهٔ مذکور دزدی می‌کرده و در نتیجه مدت دو سال به‌زندان افتاد.

درارتش بیستم‌گارد نام سپهبد سیونوك[1] مترادف با طمع و حرص مفرط بود. سعی داشت که‌حتی دیناری از حقوق خود را خرج نکند. همه چیز از قبیل مبلمان، فرش، سرویس‌غذاخوری و عکس و غیره بطور رسمی بعنوان اداره باکوی افسران خریداری می‌شد ولی مستقیماً به‌منزل وی حمل می‌گردید. غذا و مشروب او به‌رایگان از غذاخوری عمومی و حتی‌گاهی بهزینهٔ پرسنل غذاخوری تأمین می‌شد.

این نمونه‌ها که گفته شد مواردی استثنایی نیستند. اینها رویدادهای روزانه‌اند و چون مرتکبان آنها «کمونیستهای حقیقی» هستند، لذا دیده نمی‌شوند. گاهی این کمونیستها بحدی افراط می‌کنند که نتایج نامطلوبی حاصل می‌شود. یکی ازآنان بعلت ارتکاب به‌این قبیل اعمال ناشایست زبانزد خاص و عام شد و حزب را لکه‌دار کرد. سرلشگر پیتکوویچ[2] فرماندهٔ یک تیپ در برلن شرقی و فرماندهٔ پادگان برلن، در وزارت دفاع شوروی «پارتی» داشت. بااستفاده ازاین موقعیت بی‌پروا درصدد جمع مال برآمد. بایکی ازکارکنان انبار خواربار رابطه برقرار نمود. سربازکه پانزده‌سال درآلمان شرقی خدمت‌کرده و آشنایی زیادی بامردم به‌هم رسانده بود، بنا به‌دستور سرلشگر شروع به‌فروش جنس در بازار آزاد به‌بهای ارزانی کرد. پس از مدتی وی تعدادی از دوستانش راکه درسایرانبارها بودند باخود همدست کرد. این کار بخوبی ادامه داشت و جیب سرلشگر پیتکوویچ از ده‌ها هزار مارك انباشته شد. ولی بزودی کارکنان تیپ از ماجرا اطلاع حاصل کردند. موضوع برسر زبانها افتاد و بعضی از افراد نظامی او را تردست ورذل می‌نامیدند. فکر بدکردن دربارهٔ افراد «مافیا» ممنوع است تاچه رسد به‌سخن زشت دربارهٔ آنان زدن. K G B.مداخله کرد و بنابه‌توصیهٔ این دستگاه، دادستانی نظامی شروع به‌تحقیق نمود. البته نتیجهٔ بازجوییها به‌اتهام ژنرال منجر نشد، وی همچنان شخص مورد اعتمادی بود و متصدی انبار ازاعتماد او سوءاستفاده کرده بود. بعلاوه اصلا پولی به‌جیب ژنرال نرفته بود. دادگاه نظامی متصدی انبار را به‌یکسال‌ونیم زندان محکوم کرد. چون همه از چگونگی اعمال ژنرال اطلاع داشتند، لذا وی به‌شوروی منتقل‌گردید و سپس بازنشسته شد.

این اعضای عادی مافیا در زندگی خصوصی هم رفتار بهتری ندارند. گاهی به‌بدترین وجه مست می‌کنند. فرماندهٔ واحد ششم‌گارد، سرهنگ سوتسکف[1] (که اکنون ژنرال است) و رئیس بخش سیاسی همان واحد سرهنگ چلیشف[2] جشن انقلاب اکتبر را خوب برگزار کردند. اینان پس از جشن همراه همسران خود برای گردش به‌برنو رفتند. هوای خنک و آزاد آنان را سرحال آورد و به‌منظور نوشیدن ودکا به‌یکی ازکافه‌ها رفتند. طبق معمول‌گیلاسها بالا رفت و هر دو مست شدند. شب دیروقت بود. بدون اینکه حساب خود را بپردازند قصد عزیمت داشتند، ولی صاحب‌کافه در را قفل‌کرد و مطالبهٔ پول خود را نمود. سوتسکف، چلیشف و همسرانشان شروع به‌داد و بیداد نموده و ادعا کردند که حساب خود را پرداخته‌اند و صاحب‌کافه را به‌نادرستی وکلاهبرداری متهم نمودند. صاحب‌کافه به‌قرارگاه نظامی تلفن‌کرد و رفتار ناشایست این دوافسر راگزارش نمود، ولی نمی‌دانست‌که یکی از آنان فرماندهٔ پادگان و دیگری متصدی امور سیاسی استو مقامات محلی تاحدی تابع آنها می‌باشند. تصور وضع نامطلوب سرگرد تیرین[1] و رئیس پلیس پس‌از رسیدن بسه‌محل مشکل نیست، هیچیک نمی‌دانست چه بکند ولی سرهنگ شوتسکف مسأله را حل‌کرد. به‌سرگرد تیرین دستور داد که آن «رذل و اخاذ» را ساکت‌کند. سپس همراه چلیشف و همسرانشان بااتومبیل سرگرد رهسپار منزلشان شدند، سرگرد تیرین پول ودکا را به‌صاحب کافه داد و رئیس پلیس دستور داد که دهانش را ببندد و از این واقعه باکسی چیزی نگوید. پیشامد را هم فراموش کردند. جز سرگرد تیرین که بلافاصله در ادارهٔ K.G.B به‌ما تلفن‌کرد —البته ادارهٔ ما اقدامی نکرد ولی در پرونده‌های مربوطه یادداشت شد— کسی از موضوع اطلاع ندارد، کسی چه می‌داند ممکن است روزی بکار آید. بیشترین افسران مانند فرماندهان دسته،گروهان،گردان،

منطقه و بسیاری دیگر متعلق به‌طبقهٔ حزبی نیستند. این افسران معمولی به‌هرطبقه از اجتماع تعلق دارند. کارگر، کشاورز، روشنفکر، اعضاء حزب و غیره. هرکس ازسن بیست ویک سالگی به‌بعد پس‌ازاحرازصلاحیت سیاسی می‌تواند وارد دانشکدهٔ افسری شود. دوران تحصیل مختلف بوده و از سه‌تا شش‌سال است. دانشجویان دانشکدهٔ‌افسری تحت‌آموزش فشرده قرار دارند و به‌آنان تلقین می‌شود که کمونیستهای مؤمنی‌گردند و به‌آنها توجه داده می‌شود که تعلقشان به‌ارتش نمونهٔ اعتمادی است که به‌این قبیل جوانان ابراز می‌شود وباید به‌ستارهٔ طلایی که بر شانه‌شان خواهد درخشید، افتخارکنند. تلقین عقایدکمونیستی با فارغ‌التحصیل شدن پایان نمی‌پذیرد بلکه درحقیقت بیشتر می‌شود و تازمان بازنشستگی ادامه دارد. هدف این‌همه آموزش ایدئولوژیکی بار آوردن افسرانی است‌که خود را وقف رژیم کنند.

درسیستم شوروی مقام یک افسر معمولی از مهندس و تکنیسین یاکارمند اداری بالاتر است. افسر حقوق بیشتر دریافت می‌کند و ایمنی بیشتری دارد ولی امتیاز دیگری جزاین‌دو ندارد. مانند سایر افراد شوروی باید همواره از قانون اطاعت‌کند ودستورات پولیت‌بورو و دولت را اجرا نماید. در مقابل این مزایای محدود باید همیشه آماده باشد تا به‌دستور مقامات بالاتر از رژیم در مقابل دشمنان داخلی و خارجی دفاع نماید. یکی از این وظائف مقابله بااغتشاش(!) بین کارگران است که علی‌رغم کوششهایی که در شوروی و «کشورهای برادر سوسیالیست» به‌عمل می‌آید گاهی اتفاق می‌افتد. بهترین مثال دراین مورد معامله‌ای بود که: «ارتش سرفراز شوروی» با کارگران مجارستان، آلمان شرقی و چکسلواکی نمود.

زندگی این افسران چگونه است؟ چه‌چیزهایی مورد توجه‌شان است و ساعات فراغت را چگونه می‌گذرانند؟ وضع هنگ تفنگداران موتوریزه شانزدهم، لشکر ۶گارد موتوریزه مستقر در آلمان شرقی در«باد-فراین‌والد» جواب خوبی به‌این پرسشهاست. یک هنگ روی‌هم صدوهشتاد افسر و هزاروهشتصد نفر درجه‌دار و سرباز دارد. هیچکدام از افسران از فرماندهٔ هنگ گرفته تا فرماندهٔ دسته اگر جزو فهرست اسامی حزبی نباشند جزو طبقهٔ امتیازدار نیستند. ولی بااین حال افسران باهم برابر نمی‌باشند و به‌طبقاتی تقسیم می‌شوند، تبعیض نه تنها درشغل، اختیارات و حقوق وجود دارد بلکه به‌زندگی خصوصی، رفتار و روابطشان باسایرین نیزحاکم است.

بعضیها مانند فرماندهٔ هنگ، پنج معاون او و دبیر حزب کمونیست هنگ، از سایرین ممتازند و به‌اصطلاح «برگزیدگان هنگ» به‌حساب می‌آیند. اینان نقش مهمی در زندگی واحد دارند، سعی می‌کنند که از موقعیت خود منتهای استفاده را بکنند؛گرچه امکانات افراد ویژه حزبی و عمال K.G.B را ندارند. اولین استفادهٔ آنها ازفروشگاههای نظامی است‌که مخصوص پرسنل هنگ می‌باشد. سوءاستفاده‌هایی‌که درپیش گفتم در اینجا معمول نیست. برگزیدگان این امکان را ندارند ولی درهر حال منافعی را عاید خود می‌نمایند.

کالاهایی که وارد فروشگاه می‌شود به‌دوقسمت تقسیم می‌گردد. کالایی‌که زمینه‌اش کم است وکالایی که معمولی است. برای تقسیم نوع اول از قبیل سرویس غذاخوری، فرش و مبلمان در یک جلسهٔ عمومی یک «کمیسیون فروشگاه» از بین همسران افسران انتخاب می‌شود. کمیسیون‌که معمولا از سه‌تاپنج نفر تشکیل می‌شود موظف است صورت اسامی افسران و ریز دقیق کالاهای کم‌زمینه را که وسیلهٔ خانواده‌های افسران خریداری شده تهیه کند. این لیستها سالهاست‌که تنظیم می‌شود و نوبت هرخانواده را تعیین می‌نماید. فرض اینست فرماندهٔ هنگ و معاونان وی نیز باید کاملا نوبت خود را رعایت کنند. ولی در عمل و وقتی محموله‌ای از کالا می‌رسد همسران فرمانده و معاونان او به‌فروشگاه می‌روند و ساعتی قبل از باز شدن آن هرچه راکه می‌خواهند انتخاب و وجه آن را می‌پردازند و جنس را می‌برند. همه از چگونگی اطلاع دارند ولی بیشترکارکنان، سکوت را ترجیح می‌دهند.

همین جریانات در هنگ شانزدهم نیز شایع بود، همسر فرماندهٔ هنگ، سرهنگ‌دوم موروزف[1] نه تنها مرتباً کالاهای کم‌زمینه را می‌خرید، بلکه این کار خلاف را علناً به‌سایر زنان اظهار می‌داشت و حس حسادت آنان را بر می‌انگیخت. در سال ۱۹۷۳ نوبت ستوان یکم ویزنر[2] پزشک هنگ بودکه سرویس غذاخوری بخرد ولی جنس مذکور قبلا وسیلهٔ خانم‌موروزف خریداری و به‌منزل حمل شده بود. خانم ویزنر خواست‌که موضوع را روشن‌کند و از خانم سرهنگ خواست‌که سرویس را برگرداند اما وقتی او از اعادهٔ آن خودداری کرد بین این دو زن دعوا درگرفت و شروع کردند به‌سیلی‌زدن به‌هم وکشیدن موی یکدیگر. سرهنگ موروزف برای تلافی دستاویزی پیدا کرد وگزارش بدی دربارهٔ ستوان ویزنر نوشت‌که منجر به‌انتقال او به‌مسکو و اشتغالش در یکی از مناطق دیگرگردید.

در اکتبر ۱۹۷۳ که زنان جهت انتخاب «کمیسیون فروشگاه» جدید برای سال۱۹۷٤ دور هم جمع‌شدند، همسر ستوان یکم آنیسیموف تذکر داد که در آینده فرماندهٔ هنگ و معاونان وی نیز باید در خرید اجناس نوبت خود را رعایت کنند. خانم موروزف از جای خود بلند شد و به‌شوهرش‌که همراه با معاونش ریاست جلسه را داشت فریاد زد«تو فرماندهٔ هنگی او را ساکت‌کن.» سرهنگ موروزف سخن خانم آنیسیموف را قطع‌کرد وگفت «همهٔ ماکه در خارج ازکشور هستیم می‌خواهیم هر چه بیشتر فرش‌و قالیچه بخریم. همواره آنچه خواسته‌ایم خارج از نوبت خریده‌ایم و همین رویه را هم ادامه خواهیم داد. معاونان من هم همین کار را خواهندکرد و آنچه باقی بماند نصیب شما خواهد شد.» او بر سرگفتهٔ خود بود وکار به‌همین منوال ادامه یافت.

گرچه حقوق فرمانده و معاونان هنگ زیاد بود ولی سعی داشتند وجوه «جنبی» نیز برای خرید وسایل مورد نظر خود به‌دست آورند. گوشت، کره، آرد، نان و نظایر آنها از فروشگاه هنگ بطور رایگان تأمین می‌شد و ترتیب هر نوع معامله‌ای با مردم آلمان شرقی را هم می‌دادند.

از ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۲ مالوفیف[3] معاون هنگ با موافقت فرماندهٔ خود به‌یک کشاورز آلمانی اجازه داد که گوسفندان خود را در میدان‌تیر هنگ بچراند ودر ازاءآن‌بیست‌هزار مارك دریافت‌شد که بطورمساوی بین فرماندهٔ هنگ و معاونان وی تقسیم گردید. مالوفیف همچنین کره وگوشت از فروشگاه هنگ به‌آلمانیها فروخت. وی در ۱۹۷۲ بازنشسته شد و به اودسا رفت. ولی قبل ازرفتن چهارکامیون پر از فرش، مبلمان وکریستال به‌مقصد خود فرستاد. جانشین وی سرهنگ دوم ترتیشنیز[4] تصمیم گرفت که درآمد اضافی را از راه دیگری به‌دست آورد، یعنی نه‌دزدد، بلکه «به‌دست‌آورد.» قراردادی بابخش گرمابه و لباسشویی در«بادفراین‌والد» امضاء کرد. طبق این قرارداد روزانه صد نفر سرباز به‌مدت سه‌ماه در این بخش کار می‌کردند و درآمد آنان به‌جیب ترتیشنیز ومعاونش می‌رفت.

سرگرد کونیک[۲] معاون قسمت سیاسی هنگ همین نوع درآمد را از مزارع اشتراکی داشت.

روش «به‌دست آوردن» عمومیت دارد. سربازان واحدهای شوروی مستقر در آلمان شرقی برای پیمانکاران آلمانی نزدیک سربازخانه کار می‌کنند. هر جا که کارگر غیر ماهر لازم باشد از این سربازان استفاده می‌شود: از قبیل کندن پای بستهای ساختمان جدید، جمع‌آوری نخاله و پاک کردن آغل خوکها. کثیف بودن کار، مهم نیست. درعوض به«فرماندهان میهن» کمک می کند که زندگی بهتری داشته باشند، گرچه این کار طبق دستور وزارت دفاع ممنوع است. عملگی سربازان تحت پوشش «همیاریهای بین‌المللی» است که منظور از آن بهبود بخشیدن به‌روابط مردم شوروی و آلمان است. گاهی هم این قبیل برنامه‌ها حقیقی است و اصالت دارد، مانند کوشش مشترک برای ساختن خانه‌های دولتی و اردوگاههای پیش‌آهنگی که در این صورت تبلیغات وسیعی در بارهٔ این اقدامات در رادیوها و مطبوعات به‌عمل می‌آید. ولی این قبیل همکاریها بسیار نادر است. حدود نودوهشت درصدسربازانی که برای پیمانکاران‌آلمان شرقی کار می کنند، پول‌می‌گیرند که آن هم مستقیماً به‌جیب فرماندهانشان می‌رود.

مقامات بالا بخوبی از این جریانات آگاهند ولی ترجیح می دهند که به‌روی خود نیاورند و چشم‌پوشی خود را اینطور توجیه می‌نمایند: افسران گرچه جزو برگزیدگان «مافیا» نیستند، ولی درهر حال متخصصان مسؤول می‌باشند و اگر بتوانند بااستفاده از مقام خود مقداری درآمد اضافی کسب کنند تا رفاه بیشتری از دیگران داشته باشند راضی‌تر شده و در نتیجه در راه حفظ و حراست رژیم شوروی فداکارتر خواهند بود. پس می‌توان اندکی نادرستی را از سوی آنان بخشید. چرا به‌یک خدمتگذار فداکار و مطیع نبخشند تا آرامش و نظم در خانهٔ خودشان تأمین شود؟

پس از تأمین منافع جنبی، فرماندهٔ هنگ و معاونان او در پی تشکیل جلسات مشروبخوری می‌باشند. پول مشروب از محل کارکردن سربازان و مزهٔ آن از فروشگاههای هنگ تأمین می‌شود. معمولا این جلسات مفصل است و ودکا بحد وفور — مانند آب — موجود است. در این مجالس از مردم آلمان شرقی؛ نظیر نمایندهٔ مقامات اداری، «بادـفراین‌والد» و رؤسای شرکتهای پیمانکاری که‌ سربازان در دستگاه آنان کار می کنند، شرکت می‌نمایند. وقتی همه مست شدند، مهمانی تبدیل به‌مجلس عیاشی و هرزگی می‌شود. در یکی از این مجالس زنان، سرهنگ موراشچنکو[۱] را برهنه کرده و در وسط اتاق ایستاندند و خود دور او رقصیدند. «دوستی بین‌المللی» شکل غیر اخلاقی بخود می‌گرفت. گاهی اتفاق می‌افتاد که همسر فرماندهٔ هنگ، خانم موروزف شب را با سرهنگ دوم شمرلینگ[۲] افسر آلمان شرقی، می‌گذراند، در حالیکه زن این سرهنگ همبستر سرهنگ موراشچنکو بود. معمولا همه از این موضوع آگاه بودند، جز کسانیکه مستقیماً و از نزدیک موضوع به‌آنان مربوط می‌شد.

روش زندگی «برگزیدگان هنگ» چنین است. سایر افسران در امید روزهای بهتری هستند. بعضیها سعی می کنند که چیزی را برای خود دست‌وپا کنند، ولی چون امکانات محدود است، لذا اغلب دچار عواقب نامطلوبی می‌شوند. مثلا در تابستان ۱۹۷۳ همسر ستوان یکم سمنوف[۱] در حین دزدی یک لباس گرانبها از یک فروشگاه آلمانی وسیلهٔ پلیس آلمان دستگیر و تسلیم مقامات شوروی شد. پس از آنکه به‌خانم سمنوف خاطرنشان شدکه این قبیل حرکات شایستهٔ یک فرد شوروی نیست نزد شوهرش فرستاده شد و ماجرا به‌همین جا خاتمه یافت و غوغایی به‌راه نیفتاد؛ زیرا موضوع کاملا عادی تلقی می‌شد. افسرانی هستندکه عمیقاً دربارهٔ آنچه در ارتش وکشور شوروی می‌گذرد فکر می کنند، ولی عدهشان کم است و K.G.B را در برابر خود دارند. این قبیل اشخاص خطرناکند زیرا بیشتر از حد فکر می کنند.

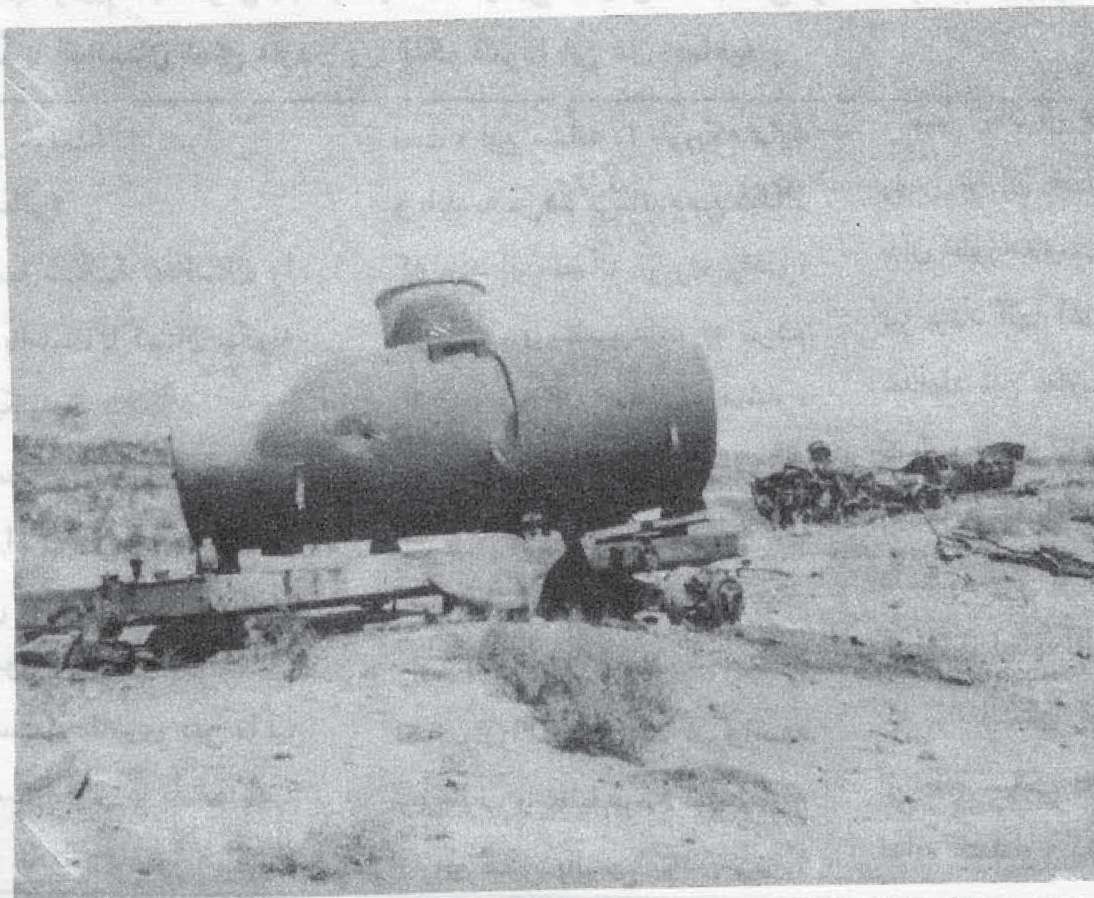

مصاحبه

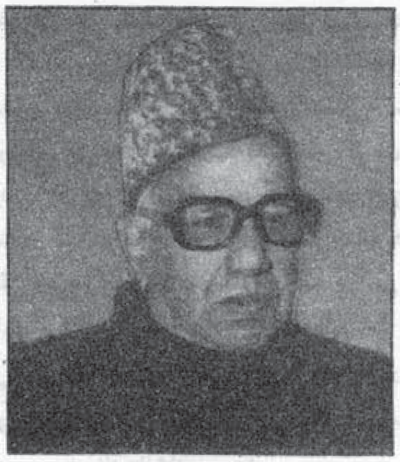

نشریهٔ معتبر پاکستانی هفته نامه حرمت که هفته وار از اسلام آباد به دست نشر سپرده میشود در شمارهٔ مورخ ۱۷-۲٤ فبروری (ج پنجم) اش با دو تن شخصیتهای بلند بالای نظامی و علمی پاکستان (ام. ام. عالم قهرمان جنگ سپتامبر ۱۹۶۵ و نویسندهٔ شهیر ادبیات و تاریخ محترم محمد نسیم حجازی، مصاحبه داشته، ما از برای اینکه نظر رجال بزرگ کشور انصار خود را در رابطه با جهاد و مجاهدین افغانستان به مردم خود عرضه کرده باشیم دست به ترجمه و تلخیص این دو مصاحبه زدیم، به عرض باید رسانید که در این تلخیص فقط بخشی از مصاحبه ها گنجانیده میشود که عمدتاً با افغانستان تعلق دارد . . . اینک فشردهٔ این دو مصاحبه :

(خبر نگار حرمت)

(ام. ام. عالم)

سوال: شما مسالـهٔ افغانستان را در رابطه باامنیت پاکستان چگونه بررسی میکنید ؟

جواب: من مسالـهٔ افغانستان را به جهان اسلام و پاکستان، مسالـه یی بنیادی تصور میکنم، منافع کشور ما به همین مسالـه وابسته است و تقاضای دین ما نیز همین است، ولی با تأسف باید بگویم که حکومت تاهنوز نتوانسته است، این مسأله را طوریکه شاید و باید به مردم برساند، من میدانم که باید این مسأله از راه رادیو، تلویزیون و مطبوعات به مردم بشکل واضح آن رسانیده میشد، به عوض اینکه مردم در قسمت مسأله افغانستان معلومات کافی داشته باشند و ذهن شان از همین راه سکون پیداکند مشوش هستند. افغانستان کشوری بود غیروابسته و بی‌طرف و غالبا درصد سال گذشته دارای همین پالیسی بود . . . سپس بعد از صد سال آزادی روس بر آن تجاوز کرد و توأم با آن تجاوز، مقاومت مردم افغانستان نیز برضد آنها آغاز شد و به فضل خداوند این مقاومت، یک مقاومت کامیاب است. اهداف شو می که روسها در رابطه باتجاوزبرافغانستان داشتند نقش بر آب شد. گر چه روسها از لحاظ نظامی موفق شدند که برافغانستان تجاوز نمایند، ولی از لحاظ سیاسی نتوانستند آن را اداره کنند، اکنون هدف واضح

روسها که تحقق آن را در دل می پرورانند همانا پاکستان است ، از همه وسایل ، از قبیل نشرات ، بنگاه‌های خبری و وسایل ارتباط جمعی استفاده میبرند تا ازراهی پاکستان را متقاعد سازند که باوی از در مصلحت پیش آید . . .

خواه از لحاظ دینی باشد و یا خواه از نقطهٔ نظر منافع کشور ما باشد این به نفع ما است که علیه روس در افغانستان مقاومت جریان داشته باشد و در آنجا مجاهدین علیه روس غالب و پیروز آیند .

سوال : روسها عزم اشغال پاکستان را قبل از مداخله و تجاوز برافغانستان داشتند ویا بعد از آن؟

جواب: اوتلاین و خاکهٔ سیاست خارجی روس از غلبه و سلطه‌جویی بر همهٔ بسیط زمین تشکیل یافته است ، اما سنگ تهدابی پلانسازی وروش استعماری شان «موقع‌شناسی و موقع پرستی» است ، طوریکه شما میدانید در جامعه و سیاست ما اختلاف عمیقی وجود دارد ، که اینگونه شرایط زمینه را به نیرویی مساعد میسازد که برای به دست آوردن هدفش در افغانستان قدم گذاشته است ، او درحقیقت برای پیشرفتش اماده گی میگیرد ، اوطبق خبر منابع خبری جهان ، در آنجا هفت هشت هزار اتباع پاکستان را نیز گرد و برش جمع کرده و در این جا بامطبوعات روابط دارد، تا بدینوسیله راه ورودش را هر چه خوبتر هموار ساخته باشد .

* * *

(خبر نگار حرمت)

(نسیم حجازی)

سوال : ایا پاکستان در رابطه با مسألهٔ افغانستان در برابر یک ابر قدرت قرار نمیگیرد ؟

جواب : در جهان هیچ قدرتی را کوچک نمیتوان یافت و نه هیچ قدرتی بزرگ شده میتواند. در جهان بعضی قدرتهای کوچک کوچکی هم هستند که زنده اند و در برابر قدرت روس قرار دارند. . . آنهایی که اجنت روس اند هرچه میگویند بگویند . . . حقیقت سخن این است که مهاجرین افغان برای «میله» به این جا نیامده اند ، برای یک افغان، کار بسیار مشکل است که او خانه و کاشانهٔ خود را ترک کند، او برسر فصل کوچک و سه چهار تا درختش حتی میرزمد و جان میدهد ، این تاریخ افغانها است ، شما تاریخ هندوستان را مطالعه کنید : افغانها در منطقه یی بنام «روهیل کند» بود و باش داشتند

من در مسلمانان افغان عزمی را دیدم انها قسم دیوار آهنین ایستاده اند. تاوقتیکه بهآزادی کامل نرسیده اند سلاح برزمین نمیگزارند ، این چیز بزرگی است و مردم پاکستان باید از آن درس عبرت بگیرند تکالیفی را که مجاهدین افغانستان بخاطر بقای خود و ازادی کشور شان تحمل میکنند. ما تصور آن را هم‌کرده نمیتوانیم، ما فقط در سالهای ٦٥ و ٧١ع دو هفته بادشمن جنگیدیم اما مسلمانان افغانستان درطول شش سال گذشته برای آزادی و عقیده اش مصروف جنگ است . (ام. ام. عالم)

بقیه درصفحهٔ (٢٥)

سیاسی، تبصره

دیده دری هم از خود حدی دارد

جریانات واقع در جهان ثابت میکند که روسها از هر لحاظ محکوم و در صحنهٔ سیاست بین المللی تجرید شده اند؛ پاسخ این سؤال که علت تجرید روسها در صحنهٔ سیاست بین المللی چیست؟ چنان واضح است که میتوان آن را از جملهٔ بدیهیات شمرد؛ ولی با آنهم بهتر است کم و بیش وضوحی در باره موضوع موجود باشد ، تا بتوانیم طرف قناعت همگان قرارگیریم .

چیزی واضح است که هر ایدیولوژی و جهانبینی به قوهٔ متحرکی ضرورت دارد و تحرک است که از جریان آن عمل میزاید و فرزند میمون و یا نا میمون ایدیولوژی را به دنیا میآورد؛ بناء روسها نه فقط امروز شکست خورده اند و پای شان در قدمگاه سیاست بین المللی کاواک رفته است؛ بلکه شکست و تجرید روسها را باید در جهانبینی شان که بصورت حتم کمونیزم است ، جستجو کرد ــ کمونیزم ایدیولوژی یی است شکست خورده و از آوان کودکی اش کج و عوج ــ اینکه چند سال قبل چرا شکست هوا داران آن محسوس نبود ، مربوط میشود به آگاهی مردم و تبارز ایدیولوژی و تیوری در عمل ــ زینرو اگر روسها متودهای تبلیغاتی شان را هر چه شسته تر سازند بازهم اگنده است از دروغ و حتی همه شئوون زندهگی شان را دروغ آلود نموده است و در بعد دیگر قضیه محکوم به شکست و تجرید و افتضاح و بدنامی اند . بندریگی دروغبافیهای روسها را سیل توفندهٔ راستی زمان و تاریخ از بنیان با خود برده است و نمیتوانند که عطش جهانیان را فرونشانند و یکسره دروغهای پی هم شان را برمردم بقبولانند و همین است رمز شکست روسها در جامعه و تاریخ ؛

روزنامه جنگ مورخ ۱۲ اکتوبر ۱۹۸۰ مصاحبهٔ طولانی سفیر جدید التقرر روسی (عبدالرحمن وزیروف) را به دست نشر سپرده است و هم چنان روزنامه انگلیسی (مسلم Muslem) در عین تاریخ مصاحبهٔ دیگری از معین وزارت خارجهٔ روس را منتشر ساخته است؛ چیزیکه میخواهیم روی آن تبصره کنیم این است که این دو تن نمایندگان سیاست روسی در مصاحبه های شان با نکاتی تماس گرفته اند که توگویی در جهان هیچ کسی نیست و روسیه است که علم صلح و امنیت را در جهان به اهتزار در آورده است ، حال میبینیم که این مصاحبه های پرطمطراق تا چه اندازه جنبهٔ تبلیغاتی داشته و تا چه حد با عمل توأم است :

سفیر روسی عبدالرحمن وزیروف که باشندهٔ مضافات آذر بائیجان مغصوب است درمصاحبهٔ دور و در ارزش اظهار نموده است که روس خواهان استحکام داخلی و خارجی افغانستان و پاکستان است و هم چنان ممالکی که در دور و نزدیک پاکستان موقعیت دارند روس امید وار است که آنها را از برای همیشه خوش و خرم !!! بیند . علاوه بر این او دربارهٔ سیاست خارجی روس اظهار نظر نموده گفت : تعلقات ما با هر مملکت طوری عیار شده است که نمیخواهیم در امور داخلی شان مداخله کنیم ، سفیر روسی در پاسخ یک سوال گفت : « اوراق خوب تاریخ تعلقات روس و پاکستان را بـه یاد دارم (!) و من یقین دارم که اگر شما خواسته باشید ریکارد آینده دوستی ما به اوراق طلایی مبدل خواهد شد .»

روس بعد از اینکه اسرائیل را در سال ۱۹٤۷ به رسمیت شناخت ، جنگ فی مابین اعـراب و اسرائیل را تشدید بخشیـد و سپس فلسطین را باوجودیکه وعده هایی هم به دوسره هـا داده بود در میدان جنگ تنها مانـد و از طرف دیگر نگران بود که اسرائیـل از ولی نعمتش (امریکا) هرگونـه امداد مییابد با آنهم در وعده هایش با فلسطین غداری نموده منتظر پیروزی اسرائیل مانـد و از جانب دیگر امریکا در مسألهٔ افغانستان از روس چشم پوشی نموده علی الرغم پروپاگند هـای داغ و گمراه کن اش که گویا با مجاهدین افغانستان کمک میکند ، مجاهدین اسلحهٔ مورد نیـاز شان را از روسهـا غنیمت میکنند و علاوه بر این وزیر خارجهٔ روسیه در مصاحبه اش واضح نموده که در بحث آینده سران دو ابرقدرت (روس و امریکا) بر مسألهٔ افغانستان هیچگونه گفتگویی صورت نخواهد گرفت ، این هر دو مثال ، پوست کنده واضح میسازد که هر دو ابر قـدرت شیطانی در تلاش آن هستند که جهان را یکسره قلمرو جغرافیایی خود گردانند و از آن بهره کشند .

این گفتهٔ سفیر روس که دولت روس میخواهد افغانستان و پاکستان در داخل و خارج از استحکام هرچه بیشتر برخـوردار باشند و اوراق خوب تاریخ روابط پاکستان و روس را بیـاد دارد ، مفروضه یی است که هیچ فرد مؤمن پاکستان و افغانستان بر آن باور داشته نمیتواند ؛ زیرا روس بیاد داشته خواهد بود که علاقهٔ پنجده افغانستان را غصب نموده و دو هـزار و چند صد تن عساکر افغانی را به شهادت رساند و زمانیکه رژیم عدالت و برابری (!) و بشر دوستی (!) در روسیه فاجعه کـرد ، درباره مهر سکوت برلب مانده حتی به دوستانش نیـز این خطه را دوباره مسترد نکرد و هم چنان نقشی را که در جدایی پاکستان شرق از پاکستان غربی به نام بنگله دیش ایفا کرد از هیچ کسی پوشیده نیست ، گذشته از این در جریان این چند سال تخطی های مکرری که طیاره های روسی برقلمرو پاکستان نموده است و انسانهـا را اعم از پیرو برنا و کودک وزن به راکت و گلوله و بمب بسته است و بخون مطهر شان زمین را رنگین ساخته است ـــ با در نظر داشت این پس منظر ترتیب اوراق خوب تاریخ روابط و دوستی پاکستان و روس را خود جناب سفیر میداند ! ! !

ضعف موقف سفیر کشور مدعی صلح و امان وقتی نمایان شد که در پاسخ سوال (اگر تخطی برقلمرو فضایی پاکستان عمل خود روسها نباشد ـ پس چرا این عمل را تقبیح نمی‌کنند ؟) گفت و بهانه کرد و سخن جوید که : این عمل مربوط به معاملات داخلی پاکستان و افغانستان میباشد ـــ اضافه براین ـــ این فرمودهٔ جناب سفیر (!) که ما به آزادی و خود مختاری و خوشی و خرمی هر کشور منطقه و جهان خوش میشویم ، یکی و پوست کنده نفی حقایق ثابت تاریخی است ؛ زیرا در حدود جغرافیایی امپراطوری روس کشورها و ریاستهایی هضم شده اند که از سابقهٔ درخشان اجتماعی ، سیاسی ، اقتصادی ، علم و فرهنگی و تاریخی برخوردار میباشند که از جمله میتوان ، بخارا ، سمرقند ، کریمیا ، آذربایجان و ترکمنستان را نام برد ـــ پنجه ظالمانهٔ غصب روسها که در پوست و گوشت و استخوان و مغز این ملتها فرو رفته است ، تجاوزاتی که بر آنها انجام داده و ستم هایی که بر آنها روا داشته اند و سرانجام کشورهای شان را که غصب نموده اند ـــ تاریخ هیچگاه فراموش نمیکند ! ! !

هم چنان بسی از ممالک اروپای شرق که پولند ، هنگری ، المان شرق ، چکوسلواکیا وغیره را در برمیگیرد از تجاوزات متواتر روسها در امان نمانده و این تجاوزات ، مسألهٔ صده ها و قرن هـای گذشته نیست ؛ بلکه در همین نزدیکیها بوقوع پیوسته که نتیجه شوم این تجاوزات به استعمار در آوردن این کشورها انجامید این تجاوزات روسها نیز چلیپای درشتی است بر ادعا های ترجمان سیاست خارجی روس .

این فرموده جناب سفیر (!) که ما طرفدار سیاست عدم مداخله و طرفدار آزادی و خود مختاری ممالک کوچک هستیم از مذاق مخوف وهراس انگیزی با تاریخ کم نیست ! چرا روسها فقط با حکمرانان ساختهٔ خود شان دوستی میکنند تا با ملتها ؟ چرا مردم مظلوم و بی دفاع آن سرزمینها که زیر پا شنه آهنین گماشته‌گان روس خورد میشوند مستحق همدردی و حسن هم جواری روسها نیستند ؟ مردم بی دفاع افغانستان که پیران و کودکان و زنان نیز شامل آن اند از چند سال به این سو در آتش بمبهای ناپالم ، راکتهای زمین به زمین و گازهای مسموم کننده و گلوله های زهر آلـود و آتشزای روسها دست و پا میزنند ، پنج ملیون نفوس آن سامان راه مهاجرت در پیش گرفته ـــ یک ملیون و چند صد هزار شهید شده انـد و بقیهٔ آن ها منتظر فرصت فیصله کن و سرنوشت ساز خود میباشند با وصفیکه این مسأله برای حل و یک طرفه شدن ، چندین مرتبه به سازمان ملل نام نهاد پیشنهاد نیز شده ولی زیر ساتور استبداد «ویتوی» روس نابودگردیده و پیش پا افتاده شده است و روس با تمام دیده دریهایش اصرار بر این داشته که نظامیانش را از افغانستان خارج نمیکند ؛ با در نظر داشت این حقیقت تلخ تاریخی چه صاحب ضمیری وکدام صاحبدل و اندیشه‌یی میتواند ادعای جناب سفیر را که میگوید : « ما طرفدار سیاست عدم مداخله و طرفدار آزادی و خود مختاری ممالک کوچک هستیم .» تسلیم کند ؟

طبق دلخواه خود پاره میکنند و توأم با نظر شان میدوزند :

روسها به این امید که افغانستان نیز همانند چکوسلواکیا و المان شرق و . . . فقط ظرف چند ساعت در تصرف کامل شان خواهد در آمد و بدون دلهره به نیم قارهٔ هند و پاکستان داخـل خواهند شد ، هدف اولی شان که محو اسلام عزیز است به سر رسیده به آبهای گرم راه خواهند کشود و ممالک خلیج فارس را در قبضه خود خواهند آورد ـــ بر افغانستان لشکر کشی کردند . جسان را ، صدا های اغراض آمیز را ، احتجاج های ملل مستضعف و ملتهای در هراس از استبداد خویشتن ، را نادیده گرفته ـــ مغرور بادهٔ خـود کامگی و وسعت طلبی مردم بی دفـاع افغانستان را آماج گلوله های شان ساختند هر چه دیدند به گلوله بستند ـــ سوختند ـــ بردند و غارت و چپاول کردند ؛ با این تجاوز صریح و آفتابی که اگر جناب سفیر وجدان داشته باشد و پامال شدن

ملت آذر بایجانی اش را فراموش نکرده باشد خود نیز از اصرارش دربارهٔ حل سیاسی مسألهٔ افغانستان خجالت خواهد کشید ؛ اما نباید از «لودسپیکر» — از این بیش توقع کرد ! شاید از جای دیگری سخن گفته شود و این بردهٔ بی اراده فقط مسئوولیت «پف Puffing» را داشته باشد که ضمن مصاحبه اش برحل سیاسی مسألهٔ افغانستان اصرار میورزید — روسها خود برافغانستان تجاوز کردند ، چون دیدند که پرکار اوضاع خارج از دائره خواسته‌های شان در حرکت است و مردم افغانستان مردم اروپای شرقی نیستند و شکست شان در افغانستان امری است ضروری زینرو برای جبران شکست شان مسألهٔ حل سیاسی قضیهٔ افغانستان را به پیش کشیدند — تا اگر بتوانند یاران دیرینش را به این امر متقاعد ساخته و قضیه را به نفع خود بچرخانند و به اصطلاح طوریکه پاره کرده اند همانگونه بدوزند! با این همه تلاشهای مذبوحانه و لجوجانه روسهای وحشی که منطق زمان را نمیدانند و از نتایج و خیم عصیان ملتهای مؤمن غافل اند — در این میدان سیاست نیز بازی را میبازند و انشاء الله نزدیک است که بعد از فرار و شکست از افغانستان بر این اشتباه سیاسی شان نیز اقرار خواهند کرد و خواهند دانست که بادهٔ جاه طلبی — طوریکه در ابتدای امر پوزهٔ شان را به دست پرتوان مجاهدین برزمین مالید — در پایان کار نیز روی شان را سیاه خواهد کرد و خواهند فهمید که این مردم افغانستان هستند که آنها را در قطعه قطعهٔ سرزمین شان با شکست مفتضحانه روبه رو ساخته اند نه یاران قدیم شان .

مذاکرات مستقیم پاکستان با رژیم دست نشاندهٔ روسها در کابل :

معین وزارت خارجهٔ روسیه در مصاحبه‌یی که روزنامهٔ انگلیسی با وی انجام داده بر این نکته فشار وارد نموده است که یگانه راه حل سیاسی معضلهٔ افغانستان مذاکرات مستقیم حکومت پاکستان با حکومت دست نشانده روس در کابل است ! پاکستان نیز چون ممالک آزاد دیگر جهان تا هنوزه از به رسمیت شناختن حکومت دست نشاندهٔ کارمل انکار نموده ! آنهم به علت اینکه دست آویز و سند جواز انسانی و اخلاق را در دست دارد معهذا مباحثه مستقیم با دست نشانده روسها (کارمل) بصورت قطعی از امکان خارج است لیکن از طرف دیگر حکمرانان کریملین این «جواز» و «دست آویز» حکومت پاکستان را بهانه گرفته از اخراج عساکر متجاوزش — از افغانستان مکررا انکار میورزد .

امپراطور برحال روس (گورباچوف) هنگام سفرش به فرانسه از طرف همفکر طراز اولش در غرب — (پرزدلت متران) مورد انتقادهای شدید اللحنی قرارگرفت و از طرف «متران» — از وی خواسته شد که به سپاه متجاوزش دستور دهد تا خاک افغانستان را تخلیه کنند — از این پیش آمد بر میآید که همفکر و هماندیشهٔ «گورباچوف» به مسألهٔ افغانستان چنین دوچار تشویش و نگرانی است و برعمل تجاوز روسها انتقاد میکند معلوم است که — تجاوز روسها بیجا بوده و از هرگونه جواز بشری خارج است ، اما جای افسوس است که علمبردار صلح (!) جهانی (امپراتور روس) با وصفیکه طرف ملامت همگان قرار گرفته است و میگیرد با آنهم پروگرامهای وسعت طلبانه اش را روز تا روز گسترده تر ساخته و بر هرگونه اصول و ضوابط بین المللی پشت پازده — لجوجانه به پیش میرود — که انشاء الله خالی از سرخوردگی اش نخواهد بود و راه رفقایش را در پیش خواهد گرفت و آرمان تصرف افغانستان را بگور خواهد برد .

لجاجت حکمرانان کریملین را جلسات پیهم سازمان ملل برسر مسألهٔ افغانستان و عدم نتیجه برآیی از ان خوبتر واضح میسازد ! «قاضی حسین احمد» سکرتر عمومی جماعت اسلامی پاکستان به ماهیت این جلسات و نشستها اشاره نموده میگوید که : «مسألهٔ افغانستان از راه مذاکرات حل نمیشود — راه حل این پرابلم فقط

در جهاد ممتد وپی هم مجاهدین افغانستان مضمر است ـ که در نتیجه ، مداخلهٔ روسها به عقب زده شده جبراً افغانستان را ترک خواهند گفت .

با اینکه روسها در هفت سال گذشته موفق نشدند افغانستان را در تصرف کامل خود بیاورند ـ چنین معلوم می شود که برای دیر زمانی در افغانستان باقی خواهند ماند ؟ زیرا آنها علاوه بر اینکه خیال رسیدن به بحرهند و ممالک خلیج را در سر میپرورانند در هراس آن اند که توفان انقلاب اسلامی افغانستان روزی مردم مسلمان ریاستهای مغصوبهٔ روس را به شورش در آورده آنگاه قادر نخواهند بود کاری را به پیش برند ـ البته جلوگیری این شورش وقتی مستحیل میشود که روسها افغانستان را تخلیه کنند ؛ اما اذعان باید داشت که این مکر کفار هم در برابر تدبیر خیر الماکرین نقش بر آب شده و ملت مؤمن افغانستان که در طول تاریخ قدرتهای طاغوتی را اجازهٔ بود و باش در قلمرو اسلامی شان نداده اند و از روسها به پیش استاد مکار شان (انگلیس) را از این خطه به عقب گردی مجبور کرده اند ـ روسها را نیز تا قلب کریملین به پیش خواهند راند و حیثیت افغانستان آزاد ، آباد و اسلامی را باز اعاده خواهند کرد و علم توحید در کوه پایه ها ، تراء ، دهات و شهرهای افغانستان مؤمن پرور به اهتزاز خواهد آمد و به طاغوت سفاک جای پایی هم نخواهد بود .

(والله اکبر والمستقبل للاسلام)

هغه توپ چی مجاهدینو له وحشی روسانو نه په غنیمت نیولی .

و انگریز نیز احساس نمود که اولین مانع راه ما همین ها هستند ، آنها درقدم اول پلان سرکوبی افغانهای مقیم «روهیل کند» را طرح و تطبیق کردند سپس راه رسیدن به دهلی خود بخود عملی شد ، روسها در افغانستان عیناً با همین گونه موضوع روبرو هستند، افغانها در راه آنها جداً ایجاد مزاحمت میکنند ، زینر و روس برضد افغانها سمپاشی میکنند و در این راه پول هنگفتی را بـه مصرف میرسانند ذریعه اجنتهای شان جاهای مختلف را منفجر میسازند ، اجنتهای شان کار میکنند ، در بین قبایل بسیار کار میکنند تا در بین مهاجرین و مردم صوبهٔ سرحد تلخی پیدا کنند. روابط را ابرهم بزنند و . . . به اطمینان گفته میتوانم ، طوریکه روسها در آنجا ناکام شدند، در این جا نیز ناکام خواهند شد. . . این یک حقیقت است که ما، در این جا به اطمینان کامل نشسته ایم و صحبت میکنیم، برای اینکه در این جا امنیت است ، اما در آن جا بعد از چند دقیقه خانهٔ یک افغان برباد میشود ، بمباری میشود و... در همین گونه شرایط افغانها در تاریخ ریکاردی را قایم کردند که مثال آن در تاریخ کم یافت میشود و در بین آنها چیزی زنده شده است که دیگران به آن راز پی برده نمیتوانند . . .

سوال : به عقیده شما آن چیز چه خواهد بود ؟

جواب : عزم زنده ماندن و زنده زیستن که هست نه ! ! ! ملتها را از مرگ

بی نیاز میکند و هنگامیکه ترس از مرگ رو به فرار نهاد ، ترس (Super Power) ابر قدرت نیز میگریزد .

(خبر نگار حرمت)

(ام. ام. عالم)

سوال: به‌حوالهٔ بنگاه‌های خبری غرب گفته میشود که بجز چند جا کنترول افغانستان در دست دولت است . . .

جواب : هرگز ! کنترول روسها فقط بر شهرها است (و در آنجا نیز دم از آرام نمی زنـد و هر شب مورد یورش مجاهدین قرار میگیرند، تلفات میدهند ، کشته میشوند...) و هنگامیکه از شهری به شهردیگر میروند ، ذریعه تانکهای ذرهی توأم با امنیت فضایی سفر میکنند، و درغیر آن بر سایر نقاط افغانستان مجاهدین کنترول دارند . . . طبق آمار من و بنگاه های خبری جهان در جریان همین سال کم از کم ده (۱۰) پانزده هزار روسی کشته و ۲۵-۳۰ هـزار زخمی شده اند و در سال گـذشته کم از کم (٤) چهار - (۵) پنج هزار لاری های نفر بر و تانکهای ذرهی آنها از بین رفته است .

سوال : هنگامیکه ام. ام. عالم در پاسخی از سوالهای خبر نگار حرمت گفتند که :

اخبار و نشرات به ایمای یک تحریک منظم دربارهٔ مسألهٔ افغانستان زهر پراگنی میکنند ، خبر نگار حرمت ، سوالش را چنین عنوان کرد :

یک بعد این مسألـه - این هم است که قسمتی از مهاجرین افغانی به شهر ها آمدنـد و بود و باش اختیار کردند، آنها در پاسخ گفتند:

من میگویم که سه ملیون برادران پشتو زبان تبعه پاکستان درممالک عربی بسر میبرند، ایا آزرده نخواهید شد که ممالک عربی فیصله نمایند که آنها را در

آن جا نمی مانند، اگر آنها باسرمایه شان در زنده گی اجتماعی و اقتصادی ما سهم بگیرند هیچ زیانی به جامعه ما نخواهد رسید، زینرو اگر یک یا دو در صد مهاجرین در شهر های ما بود و باش کنند چه نقصانی به اقتصاد ما خواهد رسید! آنها مردم بسیار منظم هستند، شما شرح جرائم سالانه خود را ببینید و تفصیل جرائم سه یا چهار مليون مهاجرین را ملاحظه فرمایید ـ خود بخود خواهید دانست که سخن از چه قرار است ـ من قبلا گفتم که برای بدنامی آنها یک تحریک منظم مصروف کار است که در پاکستان بود و باش دارد . . .

(خبر نگار حرمت)

(نسیم حجازی)

سوال : درباره رفتن مهاجرین به افغانستان چه نظر دارید ؟

جواب : نه ـ نزد من مساله یی که حق اولیت را دارد این است که : روس از افغانستان میبرآید یا نمی بر آید ـ اگر روس از آنجا نمی برآید آینده قدم آن در پاکستان خواهد بود ! ! !

سوال : به عقیدهٔ شما انگیزه‌های جذبهٔ مجاهدین افغان چه میباشد ؟

جواب : اسلام و صرف اسلام، این مردم به دیدن من میآیند و من با آنها ملاقات میکنم ـ که در این رابطه بر قدرت افاق اسلام عقیده من هر چه بیشتر تقویه میگردد، از آن‌ها کسانی هم هستند که تالیفات مرا میخوانند ومیگویند که نوشته های شما احساسات ما را بیشتر از پیش بر میانگیزد ، در روزهای گدشته مجاهدی نوزده ساله یی نزدمن آمد که هجده تن از عساکر روس را به جهنم فرستاده بود ، من او را دوست میداشتم و به نظر شفقت به اومیدیدم و سپس بچه های خورد سن را خواستم که باوی ملاقات کینید . . . در این

مورد سخنان بزنجو (و امثال او) قابل شنید نیست، چه او خود از روس آمده است ، بزنجو در سن کودکی و پیری هوا خواه روس بوده است ! ! !

(خبر نگار حرمت)

ام . ام . عالم

سوال : طبق تحلیل شما از آمدن مهاجرین افغان به پاکستان مسائل خاصی عرض اندام نکرده است ؟

جواب : چیزی مسائل پیدا شده است ، چرا نه مگر لازم است که آن را برداشت نمود ـ هنگامیکه پاکستان بوجود آمد تقریبا ده مليون مهاجرین از پنجاب شرق به این جا آمدند، آیا به آمدن آنها در این جا مسائل پیدا نشده بود، همینطور وقتیکه اوراق تاریخ میگردد یک اندازه تلفات‌هم‌باخود داشته میباشد، ولی فوائد دور رس آن را که من می‌بینم طوری است که قدرت بیان آن از وسع من خارج است .

شاغلی ام. ام. عالم در پاسخ یک سوال خبر نگار مجلهٔ حرمت گفتند :

اراده داشتم که با مجاهدین به ننگرهار بروم و از آنجا به لوگر و سپس بغمان و بعد از آن چکرزده زده همرای مجاهدین بر میدان هوائی کابل عملیات کنم ، ما از سفیده کوه گذشتیم از ننگرهار

بقیه در(۳۱)

د محمد زمان مزمل ليکنه

د ترکیې سفرنامه

تیر مجد پاتې پیغور

د پنجشنبې ورځې سباؤون نوی د استانبول افق تـه سر را اوچت کـړی وه چـې مونـږ د استانبول دا تاتورک په میدانِ هوائی کی‌دری واړو او دلمړی ځل دپاره د ترکیې په خاوره‌کی‌قدمونه په زمکه کیښودل په پاسپورتونو ویزه نـه وه لیږیـدلی د پولیسو خـبری جـدی ښکاریـدی فکر کـوم چې شاید مشکلات زیات‌وو ولی بیاهم کله چې پولیس. پوه شول چې د مجاهدینوهیئت دی‌مشکلات‌ئی خلق نکړل ، د میدانـ په د ننی برخـه کی دوه عمـر خوړلی ځیری ولاړی وی چې فکر کیده د چا پـه انتظار کی وی زما ملگری په پوره باور وویل کیـدای شـی زمـونـږ د لاربنونې په خاطرراغلی‌وی کله چې د هغوی خواته ورروان شوو هغوی هم و پوهیدل چې مونږ څوک یو ؟ دواړو په کلکه غیږ زمونږ د هر یو سره روغبړ وکړ ، فکر مو کاوه همغه سلجوقیانـ دی چـې د افغانانـو لښکری‌ئی هند ته خوځولی وی او ډیـر ملکونـه ئی فتحـه کـړی وو د هغوی چې دواړو ډیری درلودی او د ځیرونه ئی غم او تأثر ځڅیده مونږ ښه پوه شولو چې د مجاهدینو د استقبال د پاره‌ئی د میدان داخلی برخـی تـه د راتگ د پـاره حتمـا واسطی لتولی دا چې یواځی دوه په دوه زمونږ مخی ته راغلی دا پخپله د دی ثبوث وه چې د نورو په مخ دا لاری بندی وی او کـه غیور ترکان مونږ په المان کی‌څه پیژندلی وه چې هغوی دمجاهدینو سره دوسره علاقه لری چې استقبال ئی د اصل پروگرام نه زیات و .

څو لحظې وروسته د میدان څخه بهر شوو چې هلته دوه ، عادی‌موټر ولاړ وه چې مـونږ ئی د استانبـول د زاړه او تاریخی ښار په خوا روان کړو فقط څو دقیقی تیری شوی نه وی چې زما سترگی د ښار په یوزاړه او تاریخ خوړلی دیوال ولږیدی چې هسکو هسکو څلـور کنجه ډبـرینـو برجونو بند پـه بند پـریکـړی وه . طبعاً و پوهیـدم چـی د بیزنطینـ د اقتدار همغه لویه تاریخی قلعه چې د اسلام د فاتحینو پر مخکی‌ئی شپږ سوه کاله اوږه وه هـدا وه . طـبیعی وه چـې د دی دیـوال د هیبت او نخرو پـه مـوازی مـی د ستر فـاتح خاطـره پـه زړه کی په څپو بدله او ژرمی د ترخنگ ترکی وروزنـه چې لږ لږ د عـربی کلماتـو سره آشنـا ښکاریده د فاتح او د هغه د جومات پوښتنه وکړه په داسی وخت‌کی چې د سهار پاتې تیارو د منارو پـه سر د استانبـول د لویـدلی عظمت ویر غږاوه . ترکی ورور د مسجد هسکو هسکو مناروتـه اشاره وکـړه او په

ترکی شڼله ژبه‌ئی فاتح فاتح ناری
کړی چی زما په نظرئی د مناړو
هسک هسک وښی د مسلمان تېر
غیورو بچیانو ته د دی اشاره
کوله چی :
استانبول مونږ فتحه کړ ولی تاسی
خرڅ کړ — پورته شی ! پورته‌شی!
د بله مرغه د ښار په تنګوتنګو
کوڅوکی زمونږ موټر لار ونیوله
او د دی تاریخی عظمت د کتنی
اونندارې فرصت بودلاسه ورکړ او
زمونږمهربان میلمه پال هم دموټرپه
دریدو د رسیدو موسکا په شونډو
و غزوله او د یوی تنګی کوڅی تر
خوا یوه آپارتمان ته پورته شوو چی
د یوه ترکی ورور کور وه .
د چای او لږ آرام وروسته پوه
شوم چی پروګرام څه دی د جمعی
ورځ وه ترکی ورور د مشوری په
توګه وویل :
کوم جومات ته ولاړ شو ؟
: هر جومات ته چی تاسی غواړی
خو که خلک زیات وی‌ښه به‌وی‌مونږ
داسی فکرکاوه چی د جمعی په‌خطبه
کی ترکان د افغانستان له حالاتو نه
خبر کړل شی ، ولی ترکان ورونه
چی زمونږ له ښه پوهیدل او مونږ
ئی هم پیژندلو هک‌پک‌ښکاریدل‌زکه
د حیا نه ئی خبر په خوله کی نیمه
د صبر په موسکا او نیمه د امید په
سره سیما بدلیده مونږ ته‌ئی تول څه
نشوای ویلی .
کله چی د کوره بهرشوو اسمان
وریځ ؤ لږلږ اوریدل د ښار په
لوړه برخه کی چی زمونږ د هستوګن
ځای‌نه دومره لیری‌نه وه ولاړو پوه
شوو چی د محمد فاتح جومات دی
د جومات د برستنیزی پردی په
پورته کولو جومات تول د متدینو
ترکانو له ډک ښکاریده ، یوه نیمه
خالی ځای ته چی د جومات‌دهسک
او مرمری منبر تر خوا وه رهبری
شوو او خوشبی وروسته له یوسپین
ږیری امام سره زمونږ مهماندار
و غږیده داسی پوه شوم چی هغه
به د مجاهدینو د پاره د وخت‌غوښتنه
کړی وی ، بیاهم پوه شوم چی
دا کار د دی امام د سوبی نه چی
خوارکی په ډیر ځور یوازی همدا
عنعنوی سره خولی او سپینه پګړی
به سرورې ډیره او چته ده هغه وه
چی د مرمری منبر په شپږمی
یا اوومی پوړی ته چی دپاتو پوړیو
لیمایی یی تشکیلوله امام وخوت او
په ترکی خوږه لهجه‌ئی خطبه پیل کړه
البته د کاغذ له مخی زه نه پوهیدم
چی هغه څه وائی خودومره پوهیدم
چی هغه هیڅ نشی ویلی او په تولی
خطبه کی ښه برخه هغه ترکی لهجه
او لحن وه د خطبی وروسته دلمونځ
اقامت د **منبر** مخامخ د یوی هسکی
برنډی نه‌چی د تولو ترکی‌جوماتونو
مشترکه تقلید دی په هسک اواز
پورته شو او زما سترګی د فاتح
د جومات د مناری داخلی جمال ته
راوارول شوی او څولحظی می د دی
جومات تیر ژوندی دور را په زړه
کړ او په همدی تصور کی د جمعی
لمونځ پیل او پای‌ته ورسیده بیرته
همغه انګړته را وګرځیدو چی دفاتح
په سیمه کی وه .

درونډ کوربه :

مونږ د داسی چا په کور پنځه
شپې تیری کړی چی اصلا انسان
فکر نه شو کولای چی دااتاتورک
په استانبول کی د فاتح د دوران
متدینی ستی څنګه پاتی شوی هلته
سړی فکر هم نه‌کولو چی دا کور
د غربی شوی استانبول یوه برخه
وی ولی ګلان همیشه دا غزو په
منځکی وی داسی ډیر غیور ترکان
شته چی د اتاتورک په استانبول کی
د فاتح د استانبول په روحیه او فکر
ژوند کوی .

غوندی ممنوع دی :

زمونږ دو همه ورځ څو‌ټانو
اوبو ډاګان دوه او دری سردراوان
وو او په روغبړکی‌یی دومره ، ځان
ستړی کاوه چی د مجاهد افغانستان
مینه‌ئی په سړی ښه ماتوله هغوی
ځان ډیر بختور ګڼه چی د مجاهدینو
سره د نږدی بیا په استانبول د فاتح
په ښار کی‌ګوری . زما ملګری ددی
تیت ملاقاتونو پرځای د یوی
غوندی په باب څه پیشنهاد وکړ
. . . ولی کوربه خوارکی چی خپله
هم د راروانو وګړو په لړی خوښ

بنکاریده د حسرت سروبشوراوه او
بخپله ژبه ئی ترجمان بنه پوه کړ چی
مونږ ته ووائی دا ترکیه ده دلته
غونډی د هغوی د پاره ممنوع دی
زه او انډیوال می پوه شولو چی
د فاتح لښکرو فتحه کړی استانبول
څومره نوری قربانی غواړی .

سوغاتونه :

په همدی ورځ د مسلمانو ترکانو
مشر نجم الدین اربکان د انقری
نه استانبول تـه راورسید او پـه
سلهاؤ موتروئی سپرلی بدرگه کوله
ماسپښین ته نژدی هغه اوهیئت دملی
گزیت دترکی مسلمانی ورځپانی دفتر
ته را ورسیدل او پـه سلهاؤ ترکی
ورونو هغه په تودو شعارونو بدرگه
کول داستقبال اوروغبړپه ترڅ کی پ،
لسهاؤ کامری و ترکیدی او د دی
تاریخی کتنی څو نقطی یی سجل کړی.
دکتنی په لړکی ښاغلی اربکان پـه
افغانستان کی د میلیونهاؤ شهیدانو
د وینی او شهادت په یاد اوتبریک
«حکمتیار»ته د مرسل ځانگه او سور
گل ورکړ او په ځواب کی ئی ورتـه
وویل که ته د مجاهدینو وطن تـه
راغلی زه به د دی گل په بدله کی
توپک درکړم .

ستنی نه وی شمعی وی :

مازدیگر نژدی د سلطان سلیمان
جومات ته ولاړو د لمانځه وروسته
د جومات او د هغـه د بی ساری
آبادی اسمانی گنبدی پـه هکه پـه
سلهاؤ سوالونه ما او زما انډیوالانو
ته پیدا کیدل ولی د بده مرغه چی
د یوی خوا وخت نه وه اودبلی خوا
خو ترجمی او ترجمان هـم وخت
دبل مصرفاوه د جومات پـه داخل
کی دله دله غربی سیلانیان ولاړ وو
چی د یـوی خـوا ئی د څیرونـه
دبیزنتین د سقوط ویرڅڅیده او دبلی
خوائی د اسلامی تمدن د عظمت
په وړاندی شونډی په غابن چیچلی.
دمحراب خواته نژدی شوو دمحراب
شکلی دبرین نقش انسان ته ددی
اجازه نه ورکوله چی د جومات
نه د بل پروگرام د پاره ووځی یوه
ترکی ورور د محراب ترخوا دمرمری
ستنو په رابطه خبریده زه داسی پوه
شوم چی وائی په دی ستنوبه شمعی
لریدی ولی زما ملگری چی زمانه په
خبر بنه پوه شوی وه په سره خندانی
زما خبره راساته کړه وی ویل دالوئی
لوئی ستنی خپله شمعی دی که چی
مونږپه نوکانو وگرولی هک پک شوو
سپین ږیری ترکی چی د خپل هیواد
محکوم برمئی ستونی خپه کړی وه
وویل د دی شمعدانو دود پـه داسی
ډول رهبری کیده چی د محراب پـه
سردوبه تیر کشو نه لارونیسی اوددی
دودنه ددنیا مشهور پنسلونه پرهغه
وخت جوړیدل . د جومات بهرنی
برخه کی د زمکی په مخ ئی څه فرشی
مرمرو ته اشاره وکړه او وی ویل
دا مرمرونه یوه کلیسائی پاپ سلطان
سلیمان قانونی تـه سوغات ورکـړی
وه چی د محراب پـه سرئی ونښولی
ولی د جومات معمار هغه پردی لاره
کی فرش کړل چی یوه ورځ سلطان
ورته په غوسه شو هغه سوغاتی مرمر
دی څه کړل معمار ورته وویل زه په
شک کی شوم چی پاپ څنگه جومات
ته سوغات لیږی هغه وه چی دمرمر
منځ می راوسپړه او په هغه کی می
د ننه صلیب پیدا کړ نوځکه دمحراب

او د مسلمانانو د درنې التجاه په ځای هغه د پښو دپښوکولو پرځای ځملول .

احساسات او زلزلې :

د یکشنبې په ماښام د سپورتي مسابقو په بهانه غونډه جوړه شوې وه چې باید په هغه کې حکمتیار صاحب ترکي ځوانانو ته و غږیږي دسلامت د پارتي مشرانو په منځکې د دې پوره تشویش لیدل کیده چې حکومت به د هغوی دې کار ته څه جواب ووائي ولې اربکان دې جلسې ته پرتګ او وینا تینګار وکړ د ماښام دلمانځه وروسته دتیا کلي صالون خواته ورسیدو چې هلته د صالون شاخوا ترکي ځوانانو ډکه کړي وه او ټول دغونډې اصلي نا اعلان شوي هدف ته منتظر وو . ځوانان چې احساساتوئي ترکي خلاصي او ګلابي ځیري نوري هم رنګا کړي وي او د ښار د بریښنا لاندې موج موج کیدل او مخې ته ئې د رژیم ضربه قوه برق ډنډې په لاس ولاړه وه او سرې په دې ښه پوهیده چې د دې وګړونه صالون ته لار پیدا کول څومره ګرانه ده ولې موږ د موټر په منځکې او د پولیسو د صف په وړاندې وړاندې په ډیره سختۍ د صالون د ننه لاز پیدا کړه او یواطاق ته رهبري شوو چې هلته پولیس مخابره په غوږ وارخطاوارخطا غږیده چې خپل مرکز ته یې د ښار د دې سیمې د بې امنیتي نه خبر ورکړ زکه د دې سرپیره چې په صالون کې دوه برابره خلکو ځان ځای پرځای کړی ؤ لس زره کسان نور د صالون نه بهر ولاړ وه بالاخره مرکز ته ئې د دې پیشنهاد وکړ چې اوبښکې بیوونکې ګازپرې و ښندل شي ولې وروسته خپله پولیسو ددې کار عواقب ښه و نه ګڼل اودجلسې پروګرام بیرونیو خلکو ته دتیلویژن دلارې وښودل شوکله چې د صالون د ننه لاړو په صالون کې موجودو خلکودومره په شدت شعارونه بدرګه کول چې سرې فکر کاوه د کابل د فتح خبرئې ترغوږو شوې په دې غونډه کې فقط اس دقیقې حکمتیار صاحب ته د غږیدو فرصت په لاس ورغې چې د غږیدونه اصلاشعارونو او احساساتو وقت زیات ونیوه اوپه دې رابطه د ترکي کمونستي اخبار داسې لیکلي وه .

« په صالون کې دومره وګړي ځای په ځای شوي وو چې سرې فکر کاوه خلک سر په سرناست دي شاید صالون پخپل عمر کې داسې ورځ نه وي لیدلی بختورهغه څوک وو چې یو وارئې سرصالون ته ننویستلی وه لس زره کسان د صالون بهر ولاړ وه کله چې حکمتیار صالون ته راننوت دومره د تکبیر او مجاهد حکمتیار مجاهد حکمتیار ناري پورته کیدې چې په صالون کې ناست سرې فکر کاوه په صالون کې زلزله ده...»

د سټیژ په وړاندې د ځوانانو پوره قمبه ټیل وه چې هر یوه په اخلاص لاس وړاندې کاوه او ددې هیله من و، چې د مجاهدینو سره په لاس روغبړ وکړي ولې فرصت چیرې وه ؟.. دا خبره ممکنه نه وه د همدې ځایه چې ما او ملګرې مې د ترک ورونو د احساساتو لیونی کړې مینه ولیده پوه شووچې هغوی د افغانستان د جهاد سره دا بې کچه مینه له مونږ سره په سترګې مشي تازه کوي . ښه پوهیدو چې د دې جلسې له وتل څومره ګران کار دی او په همدې تشویش کې هم وؤ هغه وه جلسه پای ته ورسیده او د حاضرینو د محاصرې او روغبړ د توپان نه په ډیره بیړه او د نورو په همکارۍ مو د یوې لارې ځان موټر ته ورساوه او منطقه دحاضرینو شعارونو او احساساتو په سراخستې وه منتهي په دې ، توله جلسه کې داسې ښکاریده چې د تکبیر ناري د رژیم له خوا ممنوع وې که څه هم پواګنده ، تکبیرونه اوریدل کیدل .

د حکومت له څه غوارې ؟!:

ددوشنبې ۲ بجې مطبوعاتي کانفرانس دو عدې سره سم د ملي ګزیت د ورځپاڼې په مرکزکې پیل شو د ترکیې د معتبرو ورځپاڼو مجلو نمایندګان راغلي وه په جلسه کې د جهاد او افغانستان په باره کې مختلف سوالونه وشول او په قانع کوونکې توګه ځواب هم شوې په

تیره د روسانو د مظالمو او وحشت په باب ورانـدی شو یو توضیحاتو د ژورنالستانوپه سیما کی خاص تاثیر پریښود او د هغوی د قلم او کاغذ رابطه‌یی ټینګه ساتله په پای کی یو ژورنالست سوال وکړچی د ترکیی د حکومت نه څه غوښتنی لری ؟

هو ! حکومت باید د ترک غیور ملت ته د دی فرصت ورکړی چی د افغانستـان او هلتـه د کمونیـزم دوران کار یو نه خبرشی چی دا د افغان او ترک ملت دواړو په خیر ده بله غوښتنـه می داده چی حکومت باید(....) چی د ترک ملت قهرمانـه لـور او زمونږ د. هیـواد زیاتره ښځی هغه ښه پیژنی د زندان څخه پریږدی دغه زما جدی غوښتنه ده چی مبارزه او مظلومه ، دزندان څخه خلاصـه او هغی تـه موقع ورکړی چی د دی ملت د تاریخی او اسلامی مفاخـرو جهت تعقیب کـړی .

فاتح څپه وه :

له ماسپښین وروسته د فاتح مقبری ته ولاړو او هغه د خپل آباد کړی جومات ترڅنګ په یوه زنګ وهلی مرمری کوټـه کی پروت وه خو که چی ددی تاریخ ساز شخصیت دمقبری ترخـوا ودریدو د لـوی او تاریخی استانبـول پـه لارکی د فاتح تـولی منلـدی او تـږی مو سترګـو تـه ودریدی او بیا چی د بیزنطین د کلا د ننه د هغه ارمان اسیر ولیده پوه شوو چی د غیورفاتح ارواح که هـم د غـربی مدنیت با مبـړانـو دا لویدلی غوبل نـه شی زغملـی هغه وګړی چی د فاتح زیارتـه را روان وه د هغوی د تولو خبرونه غم او غوصه څڅیدله .

فالتو تختونه او ساره دربارونه :

د دوشنبی د ورځی ساز دیگر لمونځ مو د استانبـول پـه یو بـل تاریخی جومات کی چی دسلطان احمد په جامع‌یادیده او دا پاصوفی مشهور جومات په خط کی واقع دی ادا کړ او د لمانځه وروستـه تـرکی ورور د تـوپ کاپی یـا د عثمـانی خلفـاوو ارګ ته و خوځـولـو ، د دروازی په مقابل کی د عثمانی خلفاؤ مسجد آبـادؤ که چی مونږ د ارګ لـوی دروازی ته ورسیدو پوه شوو چی دا ارګ اوس ارګ نـه دی موزیم دی بایـد تکټ واخلو ، ترکی ورور پـه خورا بیړه خوتکتونه پری کړل او د یو دالان پـه مخه کی د ناستی په هغه میراثی پرش او بالښتو .

(نوربیا)

مصاحبه...

به لوگر میرفتم که دستم شکست برداشت و من از آنجا بازگشتم. . .

درهمه نقاط افغانستان مراکز مجاهدین وجود دارد و هیچ قطعهٔ عسکری روس نیست که ازحملات مجاهدین مصون باشد ، در آن جا

حکومت متوازی مجاهدین استوار است ، در بعضی مناطق و شهرها مکاتب فعال است دفاتر کار میکند شهرها اداره میشود، بندهای برق حفاظت میشود، نرخنامه‌ها تعیین است و . . . هر گز چنین نیست که میگویند : «این تبلیغات غرب است و . . . » مجاهدین حاضر اند آنها را باخود ببرند وبدینوسیله میتوانند افغانستان را از نزدیک ببینند. . .

سوال : اگر جهاد افغانستان این قدر منظم است، چرا حکومت جلا وطن نمیسازند ؟

جواب : من فکر میکنم که در شش ماه و یا یکسال آینده این کار شدنی است . . . اختلافات جزئی روی این کار را گرفته نمیتواند ، در هرانقلاب اختلافات جزئی بروز میکند که چندان قابل تشویش نیست ، تاریخ شاهد است که در الجزایر چنین شرایط بود در چین بود ، ولی آنها انقلابات شان را برسرحد پیروزی رساندند . . .

بررسی یی از سورهٔ الصف
بقلم برادر حکمتیار

ویژگی های صف اسلامی

تجلی ایمان در قول و عمل

وای بحال هر طعنه گر عیب جو .

در جای دیگری با شرح و تفصیل بیشتری که سورهٔ مکملی را به این موضوع اختصاص داده است در آیات نخستین سوره مذکور می فرماید :

﴿ ویل للمطففین ـ الذین اذا اکتالوا علی الناس یستوفون ـ واذا کالوهم او وزنوهم یخسرون ـ الا یظن اولئك انهم مبعوثون ـ لیوم عظیم ـ یوم یقوم الناس لرب العالمین ﴾ .

(المطففین : ۱ ، ٦)

افسوس بحال آنعده کاهندگانیکه چون (خود را) برمردم بپیمایند (پیمانه را) پوره و پر میخواهند ، و چون آنانرا بپیمایند و یا وزن کنند می‌کاهند ، آیا این گروه ، گمان نمی برنـد که برای روز بزرگ (رستاخیز) مبعوث شونده انـد ، روزیکه مردم در برابر رب العالمین می ایستند .

اسلام نه تنها سخنی را که در ان حق تلف شود و حقیقتی کتمان گردد تحریم میکند ، بلکه هر سخنی را که هر چند راست و مطابق واقع بوده ولی ماجرای برپا کند ، فتنهٔ ایجاد نماید ، مایهٔ کینه و نفرت شوُد ، دوقلب نزدیک بهم را از هم جدا نماید و سری را که پنهان ماندنش اصلح و احسن است افشاء نماید گناه و جرم تلقی میکند .

چنانچه قرآن می فرماید :

﴿ یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیراً من الظن ان بعض الظن اثم ولا تجسسوا ولا یغتب بعضکم بعضاً ، ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتاً فکرهتموه ، واتقوا الله ، ان الله تواب رحیم ﴾ .

(الحجرات : ۱۲)

ای مؤمنان ! زیاد از بدگمانی بپرهیزید که برخی از گمانها گناه است و (برای افشای اسرار پنهانی مردم) تجسس مکنید و برخی تان از برخی دیگر غیبت ننمائید . آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده اش را

بخورد ؟ پس آنرا نپسندید . و از خدا بترسید ، یقیناً که خداوند همان توبه پذیر مهربان است.

حضرت انس رض روایت میکند که پیامبر (ﷺ) فرمودند :

(لما عرج بی مررت بقوم لهم اظفار من نحاس یخمشون بها وجوههم وصدورهم فقلت ، من هولاء یا جبریل فقال : هولاء الذین کانو یأکلون لحوم الناس ویقعون فی اعراضهم) .

آنگاه که مرا بالا بردند بر قومی گذشتم که دارای ناخن های مسی بودند و با آن روها و سینه های شان را می خراشیدند . پس گفتم : ای جبرئیل ! اینها چه کسانی اند ؟ گفت : اینها کسانی اند که مصروف خوردن گوشت مردم بودند (یعنی به غیبت مردم مبتلا بودند) و به ریختن عرض و ابروی شان می پرداختند.

قرآن کریم در جای دیگری در رابطه با نمامت ، طعنه گری ها و عیب جوئی ها می فرماید :

﴿ولا تطع کل حلاف مهین - هماز مشاء بنمیم - مناع للخیر معتد اثیم - عتل بعد ذلك زنیم - ان کان ذا مال وبنین﴾ .

(القلم : ۱۰ ، ۱۱ ، ۱۲ ، ۱۳ ، ۱٤)

و فرمان مبر از هر قسم خورپست و رسوا ، طعنه گر ، رونده به نمامت ، مانع برای خیر ، تجاوزکار گنهکار ، بدخوی و بعد از همهٔ اینها بد اصل ، برای آنکه مالدار است و صاحب فرزندان زیاد.

یعنی مبادا روش کسی را بکار بگیری و به سخنش باورکنی که بنابر عدم وقعت و اعتبار ، میان مردم و بنابر آنکه خودش احساس میکند که در اجتماع آبرو و وقاری برایش نمانده است حقیر و رسواست ، برای آنکه دیگران، به سخنش باور کنند ، به سوگند مکرر پناه می برد . یکی را طعنه میدهد ، دیگری را به تمسخر میگیرد ، با اشاره های چشم و ابرو ، و حرکات لب و دهن مردم را استهزا میکند ، برای ایجاد فتنه ها و عداوت ها به نمامت پرداخته تلاش می ورزد تا سخنی را ازین کس به آن کس و ازین مجلس به آن مجلس برساند ، تا کینه.و نفرت ایجاد نموده ، تعلقات دوستی و تفاهم را مغشوش و مکدر سازد ، در برابر هر کار خیری مانع بوده و در زندگی شخصی اش مجرم وگنهکار . . و در معامله با دیگران متعدی و تجاوز کار ، بدخوی و زشت و بالاخره بد اصل و حرامی ، گویا این صفات رذیله ، خصوصیت مردم بد اصل و فرومایه بوده مردم شریف و با وقار از ان اجتناب می ورزند . کمبود شخصیت و احساس حقارت و پستی نسبت به دیگران ، باعث شده تا چنین مردم فرومایه را در برابر دیگران به اعمال شنیع و قبیح چون نمامت ، طعن و لعن ، سوگند های موکد و مکرر ، بدخوئی و زشتی ، امتناع از خیر . . . وادار سازد ، می خواهند به این ترتیب ، با تعرض به حیثیت دیگران و پائین آوردن آنان به مستوای خود ، دیگران را با خود مساوی بپابند و کمبود شخصیت خود را جبران کنند .

پیامبر (ﷺ) می فرماید :

(شرالناس منزلة یوم القیمه من یخاف من لسانه او یخاف شره) .

بدترین مردم در منزلتش روز قیامت کسیست که مردم از زبانش بترسند و یا از شرش بیم داشته باشند .

همچنان می فرماید :

(لیس المؤمن بالطعان ولا اللعان ولا الفاحش ولا البذی) .

مؤمن نه طعن گوست نه لفرین کننده ، نه بی حیاء و نه بدگوی زشت خوی .

نه تنها فرد مؤمن از طعن و لعن ، بدگوئی و بی حیائی، بدگمانی و تجسس و غیبت و تعرض به آبروی دیگران با استهزاء و تمسخر نسبت به آنان نهی شده است بلکه مکلف است در اثنائیکه بر برادر مسلمانش در غیاب او تعرض صورت میگیرد بدفاع بپردازد .

پیامبر (ﷺ) می فرماید :

(ما من امری یخذل امرأ مسلماً فی موطن ینتقص فیه من عرضه وینتهك فیه من حرمته الا خذله الله فی موطن یحب فیه نصرته وما من احد ینصر مسلماً فی موطن ینتقص فیه من عرضه وینتهك فیه من حرمته الا نصره الله فی موطن یحب فیه نصرته) .

کسی نیست که مرد مسلمانی را درجای که به عرض و آبرویش در آن صدمه میرسد و هتك حرمتش در ان صورت میگیرد تنها و بی پروا بگذارد مگر آنکه خداوند (ج) او را درجای یاری نخواهد کرد که یاری و نصرتش را می خواهد و نیست کسیکه مسلمانی را در محلی یاری کند که به آبرو

و عرضش در ان زیانی میرسد و هتك حرمتش صورت میگیرد مگر آنکه خداوند (ج) او را درجای یاری خواهد کرد که نصرتش را می خواهد .

قرآن می فرماید :-

﴿ولا تکتموا الشهادة ط ومن یکتمها فانه اثم قلبه ط والله بما تعملون علیم﴾ .

(البقره : ۲۸۳)

و شهادت را کتمان مکنید ، و هرکی کتمانش کند یقیناً که او را قلبش گنهکار است (آلوده به گناه است) و خداوند به آنچه میکنید علم دارد .

پیامبر (ﷺ) درین رابطه می فرماید :

(شاهد الزور لا تزول قدماه حتی یوجب الله له النار).

گواه دروغین قبل از آنکه گامهایش از جا بجنبد خداوند برایش آتش دوزخ را واجب میکند .

در آیهٔ دوم سورهٔ صف ، در خطاب به عناصر با ایمان ، تذکر رفته است که بچه دلیلی سخنی را بر زبان می آرند که در عمل به انجام آن نمی پردازند ؟ گویا از شأن عناصر مؤمن بعید است که چنین تناقضی در گفتار و کردار آنان سراغ گردد . سخن فرد مؤمن در واقع قالبیست برای اظهار «قصد» و «ارادهٔ» او گویا تصامیم عملی او در قالب الفاظ اظهار میگردد .

«قول» او از جانبی انعکاس «ایمان» اوست ولی از جانب دیگر مظهر عزم و ارادهٔ او برای انجام عملی که باید بحکم ایمان صورت گیرد ؛ با نفی «عمل» نه دیگر «قول» او ارزشی دارد و نه «ایمانش» مصداق .

چنانچه پیامبر (ﷺ) می فرماید :

(المسلم من سلم المسلمون من لسانه ویده والمؤمن من امنه الناس علی دمائهم واموالهم) .

مسلمان کسیست که سایر مسلمانان از دست و زبان او در امان باشند و مؤمن کسیست که مردم او را برخون شان و دارائی شان امین و پاسدار بپندارند .

درجای دیگری می فرماید :

(المؤمن من یالف ویولف ولا خیر فی من لا یالف ولا یولف وخیرالناس انفعهم للناس) .

مؤمن کسیست که دیگران را باهم الفت دهد وخود الفت بگیرد و کسیکه نه دیگران را باهم الفت دهد و نه خودش الفت گیرد هیچ خیری در او نیست و بهترین مردم سودمند ترین شان برای مردم است .

همچنان می فرماید :

(لیس المؤمن الذی لا یامن جاره بوائقه) .

کسیکه همسایه اش از شر وضرر او در امان نباشد مؤمن نیست .

همچنان می فرماید :

(لیس المؤمن الذی یشبع وجاره جائع الی جنبه) .

مؤمن کسی نیست که خودش سیر بخورد و همسایه اش در پهلوی او گرسنه باشد .

عمل و پابندی به دین را بحیث معیار یگانهٔ برتری و فضیلت معرفی نموده می فرماید :

(لیس لا حد علی احد فضل الابالدین او عمل صالح حسب الرجل ان یکون فاحشاً بذیاً بخیلاً جباناً) .

هیچ یکی را بر دیگری فضیلتی نیست مگر به دیانت و عملکرد صالح - برای بدبودن کسی کافیست که او فاحش بد زبان بخیل و جبون باشد .

دربارهٔ فریبکاری و خدعه و مکرو حیله و صدمه به مسلمانی ازین طریق می فرماید :

(لیس منامن غش مسلماً او ضره او ما کره) .

کسی که مسلمانی را بفریبد یا به او ضرر و زیانی برساند و یا در معامله با او مکرو حیله بکار گیرد از مانیست .

در همهٔ این احادیث می نگرید که پیامبر (ع) برخی از اعمال را لازمهٔ ایمان شمرده است و ترک آن را دال بر نفی ایمان و باعث خروج از صف «افراد مؤمن» معرفی گردهاند .

ادعای مجرد (زبانی) در معیار های اسلامی وزنی ندارد وحی بهترین سخن - دعوت «الی الله» نیز زمانی احسن است که با عملکرد صالح توأم باشد و خود به آن چه ادعا میکند ، منقاد بوده در عملش ایمان و باورش را به گفته هایش ثابت کند - قرآن درین رابطه می فرماید :

﴿ومن احسن قولاً ممن دعا الی الله وعمل صالحاً وقال انني من المسلمین﴾

(فصلت:۳۳)

وچه کسی از لحاظ گفتار بهتر از کسیست که دیگران را بسوی خدا(ج) دعوت نموده و خود

عمل شایسته کرد و گفت : (شما شاهدید که) محققاً من از افراد منقاد و مسلم (به اندیشه و محتوای دعوت خود) .

قول او هر چند «دعوت الی الله» باشد آن گاه «احسن» است که با «عملکرد صالح» توأم بوده خود نسبت به تقاضای دعوت خود «منقاد و مسلم» باشد .

قرآن در خطاب خود به علمای سوء بنی اسرائیل که دیگران را به «خیرو خیرات» و «نیکی‌ونیکوئی» امر میکردند ولی خود را فراموش نموده و «خیرو نیکوئی» در زندگی عملی آنان سراغ نمیشد می فرماید :

﴿اتامرون الناس بالبر وتنسون انفسکم وانتم تتلون الکتب ، افلا تعقلون﴾.

(البقره:٤٤)

آیا مردم را بـه خیرو نیکوئی می گماریـد و خویش را فراموش میکنید در حالیکه شما کتاب تلاوت می نمائید ، ایا تعقل نمی ورزید ؟

گویا چنین کاری نه تنها بر خلاف تقاضای ایمان بـه کتاب و علم به آن است بلکه با عقل آدمی سازگار نمی افتد که دیگران را بخیر بگمارد و خود به آن نپردازد .

از حضرت انس" روایت است که پیامبر(ع) فرمودند: «مررت لیلة اسری بی‌علی قوم تقرض شفاههم بمقاریض من نار، فقلت من هولاء قالوا : خطباء من امتک من اهل الدنیا کانو یامرون الناس بالبر وینسون انفسهم» .

شبیکه مرا «به معراج» بردند بر قومی گذشتم که لب هایشان را با قیچی هـای آتش می بریدند ، گفتم اینها چـه کسانی اند ؟ گفتند : خطبای اهل دنیای امت تو که مردم را به نیکوئی می گماشتند و خود را فراموش میکردند»

همچنان می فرماید :

(کونوا للعلم رعاة ولاتکونوا رواة) .

برای علم رعایت کننده باشیدنه روایت کننده .

یعنی علم را در زندگی عملی تان رعایت کنید در روشنائی آن حرکت نموده ، در همهٔ ابعاد زندگی تان مراعات نمائید ، نـه آن که از یکی بـه یکری حکایت کنید و فقط وسیلهٔ انتقال آن از دهنی یکی تاگوش دیگری باشید .

قرآن با یک مثال خیلی آموزندهٔ حالت کسانی را که برای اندیشه معینی چون «کتاب» و «کست» وسیله نقل اند ، از محلی به محلی دیگری ، چنین وصف میکند .

﴿مثل الذین حملوا التورة ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفارا ، بئس مثل القوم الذین کذبوا بایات الله، والله لایهدی‌القوم الظالمین﴾

(الجمعه : ٥)

مثال کسانی کـه حامل تورات قرار گرفتند «حمل این رسالت بزرگ بعهدهٔ آنان گذاشته شد و متقبل شدند» بعد آن را (چنانچه لازم بود) نبرداشتند چون مرکبیست که کتاب های را بر میدارد ، چه بداست مثال گروهی که آیات الهی را تکذیب کردند و خداوند چنین گروهٔ ستمگری را هدایت نمیکند .

مدعیان کاذب حمل کتاب ، و حملهٔ دروغین وغیر صادق این رسالت بزرگ ، که با ادعا های کاذبانهٔ شان مدعی تعهد به کتاب الدولی در «عمل» حقیقت این ادعا های دروغین شان برملاء میگردد ، که نه بـه آن پابند الدوله آن را بحیث معیار و ملاک و دستور و ضابطـه در تنظیم زندگی عملی شان بکار میگیرند ، شبیهٔ مرکبی اند که کتاب های بر آن بار است و نمیداند چـه چیزی را حمل میکند .

قرآن حکیم طی مثال دیگری ، چگونگی اثرات و نتایج «کلمهٔ طیبة» و «کلمهٔ خبیثة» را چنین توضیح میکند .

﴿الم ترکیف ضرب الله مثلاً کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء - تؤتی اکلها کل حین باذن ربها ، ویضرب الله الامثال للناس لعلهم یتذکرون - و مثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة اجتثت من فوق الارض مالها من قرار﴾.

(ابراهیم : ٢٤ ، ٢٥ ، ٢٦)

ندیدی که خداوند (ج) چگونه مثال کلمهٔ طیبه را بیان کرد که چون در ختیست پاکیزه که بنیادش استوار است و شاخه‌هایش (بلند) در آسمان ، مطابق دستور خدا در هر موسمی میوه اش را میدهد ، و خداوند (ج) برای مردم مثالها میزند تاپند گیرند ، ومثال سخن ناپاک چون بتهٔ خبیثی کـه از روی زمین بر کنده شده است و استقراری برایش (میسر) نیست .

(ادامه دارد)

د مولوي عبدالولي فیضان لیکنه

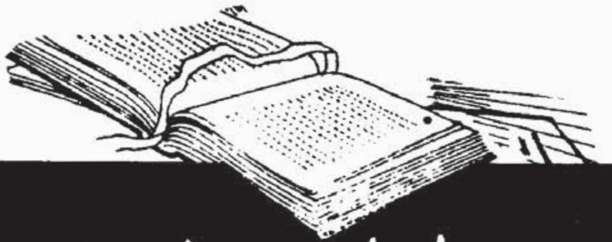

د یوه مبارز او مجاهد مسلمان صفتونه

بسم الله الرحمن الرحیم

۴۸- مجاهد باید علمي او جسمي توانایي ولري ترڅو د جهاد رهبري په سالمه توګه سرته ورسوي او د خدای(ج) لاره چې ډکې هرومرواغزي اوکړاوو نه شته د اسلامي بصیرت په رڼا کې تعقیب کړي او د لغزشونو څخه ځان وژغوري .

لکه چې خدای (ج) د حضرت طالوت (ع) په قصه کې فرمایي :

قال ان الله اصطفاه علیکم و زاده بسطة فی العلم والجسم والله یؤتی ملکه من یشاء والله واسع علیم.

(د هغوی نبي شمویل(ع) ورته په ځواب کې وویل خدای(ج) هغه د تاسو لپاره غوره کړی دی او په علم پوهه او جسمي قدرت کې یې زیادت ورکړی دی او خدای(ج) د خپلو بندګانو مشري هغه چاته ورکوي چې خوښه یې شي او خدای(ج) د لوی قدرت او پوهې څښتن دی).

د جهاد رهبري ربنتیاهم چې پوهې او بیا جسمي روغتیا او سلامتیا ته ضرورت لري ځکه وایي عقل سلیم دربدن سالم‌او مجاهدین د خپل مشرکتې مټ تقلید او متابعت کوي نوکه مشر د پوهې څښتن وي نور مجاهدین او عام ولس‌به رهبري کولای شي د هغوی ورځنۍ قضا یاوی د اسلامي بصیرت په رڼا کې ګوري او هغه تحلیلوي او پوهه د مسلمان لپاره ډیره مهمه او لازمه وسله ده په تیره بیا زمونږ په مسلمان ملت کې چې د پوهې سطحه‌یې ډیره ټیټه او په اقتصادي فقراخته ؤ د پوهې او زده کړې ډیرکم چانس ورته پیدا کیږي او د کمونیزم تبلیغات چې څه ناڅه په اول کې ډکې مؤثر واقع شول هم د بې علمي نتیجه وه چې د اسلام د اصولو فروعو او یاالاخره د اسلامي زرین تاریخ څخه څوک خبر نه وو . نویې په پټو سترګو د کمونیزم په لمن کې سقوط وکړنوداد مجاهد وظیفه ده لکه‌چې‌د هغه د ازادی لپاره جنګیږي نه پرېږدي‌نږدي چې زمونږ مسلمان ملت د نورو غلام شي همداسې اجازه ورنکړي چې د جهل ، غفلت تنګ نظرې په تورتم‌کې لاهوشي - او د خپلو اجداد و زرینې کارنامې ځنې هیرې او د انسانیت د لارې نه بې لارې او د دین، ناموس، شرف او ازادی دښمنانو پسې ولاړ او یا اقلاء ورته سکوت او تسلیم شي.

هو د ملتونو د عروج اسباب، علم، پوهه او په هغه صالح عمل کول دی خدای(ج) فرمایي :

یـرفع الله الذین امنوا منکم والذین اوتوالعلم درجات . (   )

(خدای(ج) ستاسو څخه هغه چی ایمانیي راوړی وی او هغوی ته چه پوهه ورکړل شوی لوی درجی ورکوی).

حضرت طالوت(ع) د همدی پوهی پواسطه چی د نور قوم څخه پهکی ممتاز وو د دوی پادشاه او قائد الجیش انتخاب شو. او د حضرت اشموئیل یا شمویل علیه السلام چی د هغه وخت نبی او ډیر زوړ شوی وو ترلارښوونی لاندی ملاوتړله او د ده علم پوهه او جسمی قدرت د قوم د قناعت سبب وګرځید او هغـه ځوانی پوچه مفکوره چی ویلیي :

انـا لـه الملک علینا و نحن احق با لملک منه و لم یؤت سعة من المال .

(څنګه بهوی ده لره پادشاهی پموړ باندی اوموږ تردی نه د پادشاهی لپاره مناسب او مستحق یوپداسی حال کی چی د مال کومه زیاته برخه هم ورسره نشته).

د الهی سیاست پـه مبارک منطق چی د قیادت لپاره معنوی معیارو ته ضروری دی نه مادی امتیازات ځکه هغه د دښمنانو سره تر مؤمنانو زیات وی هغوی اصلی حقیقت درک کړ اوپری قانع شول او د دوی د زیات اطمینان لپاره یوه بله ښکاره نښه هم چی د په قیادت بیدلالت کولو ښودل شوه .

وقال لهم نبیهم ان آیة ملکه ان یأتیکم التابوت فیـه سکینة من ربکم و بقیه مما ترک ال موسی و ال هارون تحمله الملئکة ان فی ذالک لایـة لکم ان کنتم مؤمنین .

(او د دوی نبی دوی ته وویل بی شکه چی د طالوت(ع) د پادشاهی نښه داده چی تاسوه ته په هغه

تابوت راوړل شی چی په هغه کی به داده وی ستاسو د پالونکی خوا او د موسی(ع) او هارون(ع) د پیروانو او قوم څخه پاتی مبارک شیان چی پورته کړی بهوی دا صندوق ملکو. بیشکه پدی صورت کی تا سوه تـه خواه مخواه نښه ده که تاسو مؤمنان وی).

د پوهی په برکت طالوت(ع) تـه د موسی(ع) او هارون (ع) مبارک میراث ورکړل شو او د قوم د اطمینان سمعی او اواطاعت سبب وګرځید او لویه فتحیي نصیب او د اسرائیلو تللی شرف او عظمت بیرتـه اعاده شو .

دا آیت د مجاهدینو مشرانو، آمرانو، قوماندانانو اوسرګروپانو ته یو ځانګړی پیغامدی چید قوم د نجات او بریالیتوب لاره یوازی د پوهی او ایمان لاره ده او تیر شوی مسلمان ملتونه د همدی لاری نه سر لوړی او د استاذی مقام ته رسیدلی او د مځکی پرمخیي زرینی کارنامی سرته رسولی او د بشریت لپارهیي د هدایت او نیکمرغی بلی ډیوی پریښی دی .

۴۶- پوهه په سړی کی ظرفیت او په زړه کی قوت را پیـدا کوی نفسانی او شیطانی وسوسی چی وخت پـه وخت د انسانی ضمیر د نیکواو پا کو هلوځلو مخه نیسی له مینځه وړی او د عزم او ارادی روحیه په مسلمان خصوصاً مجاهد کی لا پسی تقویـه کوی داځکه چی اسلامی تعلیمات چی اصلی منابعیي د خدای کتاب او

د رسول الله(ص) سنت دی او په قرآن کریم کی ورته حکمت ویلی شوی د انسانی فطرتِ لپاره چی د خدای (ج) کرهنه ده د باران او غذا حیثیت لری او د مسلمان عبادت هم د پوهی په صورت کی خوچنده زیاتیږی. رسول الله(ص) فرمایلی دی:

نوم علی علم خیر من صلاة علی جهل.

(د علم او پوهی سره خوب کول د جهل او ناپوهی تر لمانځه غوره دی).

دا ځکه چی په ناپوهی که څوک لمونځ هم وکوی شاید څنی داسی افعال او حرکات تری صادر شی چی د ده د لمانځه د فساد سبب وګرځی اولمونځ کونکی پری خبر هم نه وی خو بالمقابل د عالم خوب ځکه عبادت او غوره دی چی خوب د علم او عبادت په نیت او مسنونه طریقه سره پیل کوی او د عبادت ښونی او روزنی لپاره تیاری نیولو حیثیت نود عبادت وسیله هم عبادت وګرځی.

له بله پلوه پوهه، علم په سړی کی د خدای(ج) نه ویره را پیدا کوی د خدای (ج) عظمت، قدرت رحمت یی په زړه کی ځای نیسی د هغه د قهر او عذاب څخه ځان ژغوری نو د انحراف، ظلم، چور چپاول بی رحمی څخه ډډه کوی او د هغه د ښښی، رحمت، نصرت غوښتونکی او ورته امیدوار وی خدای(ج) فرمایی:

انما یخشی الله من عباده العلماء.

(بی شکه له خدای(ج) نه د بندګانو له جملی څخه یوازی پوهان ویره کوی).

نو که زمونږ په مجاهدینوکی پوهه وجود ولری هغوی به د جهاد او زمونږ د مسلمان ملت سره په معامله کی محتاط وی له لغزش، سقوط بد روش، تسلیم او انحراف څخه به ځان ساتی او که بیاهم د بشری کمزورتیا په وسیله څه اشتباه، خطا او بی احتیاطی ورڅخه شوی وی د علم په وسیله هغه جبیره کولای او د تکرار او شدت مخه یی نیولای شی. او د پشیمانی توبی او د انابت روحیه پکی را پیدا کوی چی دا پخپل ذات کی توبه ده. هیڅکله هم په ګناه د افتخار او دوام جرأت نشی کولای چی په دی صورت کی د بی لاری او ضلالت نه نجات پیدا کوی او خپل اصلی مسیرته چی تل یی دعا کوی او غواړی یی «اهدنا الصراط المستقیم» ته را ګرځی. په یو بل حدیث کی رسول الله(ص) فرمایلی دی:

اطلعت لیلة المعراج علی النار فرأیت اکثر اهلها الفقراء قالوا یا رسول الله من المال ؟ قال من العلم

(زه د معراج په شپه د دوزخ د او سیدونکو څخه خبر شوم نوماولیدل چی د دوی ډیره برخه غریبان وو یارانو وویل چی د مال نه غریبان وو ده وفرمایل د علم او پوهی څخه یی برخی خلک.

۴۹- رښتیا چی علم او پوهه د دنیا او آخرت سرمایه او د نجات وسیله ده چاته چی خدای(ج) نصیب کړی وی د قرآن د شهادت په اساس د خیر او ښیګڼی لویه برخه ورکړل شوی خدای فرمایی:

یؤتی الحکمة من یشاء و من یوت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا.

(خدای(ج) علم او پوهه هغه چاته ورکوی چی خوښه یی شی. او چاته چی علم او پوهه ورکړل شول نو رښتیا چی لوی خیر ورکړل شوی دی).

حکمت دانبیاء علیه السلام برخه اود هغه تشریح او امت ته ورزده کول د هغوی وظیفه وه خونن چی پیغمبران(ع) نشته دا وظیفه د پوهانو، عالمانو د امت د مخکښو مشرانو، مجاهدینو او با درکه او با احساسه متدینو سپیڅلو ځوانانو په او ږه پرته ده هیله ده د دی امانت او د دی معنوی رسالت لپاره ځان د علم او پوهی په وسیله سمبال کړی او د هغی په رڼا کی متین او پراخه او پاخه قدمونه واخلی او د خدای(ج) نصرت او حفاظت به د دوی سره مل وی.

په یوه بل حدیث شریف کې رسول الله صلی الله علیه وسلم وفرمایل.

الا ادلکم علی اشرف اهل الجنـة قالوا بلی! یا رسول الله(ص) قال هم علماء امتی، ایازه تاسو ته د جنت ډیر عزتی خلک د رونښیم؟ دوی وویل هوای د خدای رسولـه نوده وفرمایل: د اخلک زما د امت علماء دی، په جنتیانو او شهیدانوکی هم هغه خلک چی علم پوهه فضل ولری د خدای(ج) په دربارکی لوړی درجی او هغه ته نږدی مقام لری.

٥٠- د جګړی د مخه از موینه

د جګړی د مخه مجاهد باید د نفس، هوا و هوس په خطرناک ډګرکی بریالی شی، متانت، زغـم او صبر ولری. نوپدی صورتکی د جګړی په تاوده سنګر او پراوکی بـه که خدای کول هرو مرو کامیاب شی. لکه چی بیاهم د طالوت(ع) په قصه کی ځای پر ځای د طالوت(ع) په خوله خدای(ج) دا مقدماتی از موینه هغه قوم ته چه د جهاد لپاره یی هلی ځلی کولی او د خپل وخت دجبی ځخهیی د جهـاد لپاره د نظم، مشر اوقوماندی غوښتنه کړی و ځرګنده کړه «ابعث لنا ملکا نقاتل فی سبیل الله» ای پیغمبره موږته پادشاه او د جهاد مشروتیاکړه ترڅود خدای پهلارکی وجنګیږو. طالوت(ع) د جهاد د صفونو او تجهیزاتو او نظم ځخـه وروستـه داسی وفرمایل.

فلما فصل طالوت با لجنود قال ان الله مبتلیکم بنهر فمن شرب منه فلیس منی و من لم یطعمـه فانه منی الا من اغترف غرفـة بیده فشربوا منـه الا قلیلا منهم.

(نوکله چی حضرت طالوت(ع) د لښکرو سره د خپل ځای ځخـه جلا شو «د دښمن په لور وخوځید» وی ویل بیشکه خدای(ج) د تاسو از مویونکی دی په یوه ویالی باندی نوچا چی لدی ویالی وڅښلی نو هغه زماله پیروانو ځخه ندی او هرهغهڅوک چیونه څښی دا اوبه نوهغه زما د پیروانو ځخه دی مګر هغه چی پورته کړی یو ورغوی د اوبو نـه پلاس باندی. نو وڅښلی اوبه لدی ویالی نه (پـه مره ګیده) مګرلږ لـه د دوی نه).

قوماندان او د مجاهـدینو مشر خپل مجاهدین د جنګ اوږوبلی لـه د مخه لږ ځخـه امتحان کړی چی دوی سمع او اطاعت کوی او کنه چی دا د مبارزی او مقابلی د کامیابی ډیر مهم عنصر بلل کیږی ځکـه بیله سمعی او اطاعت ځخه نظم مینځ ته نـه راځی او قوماندهٔ مؤثره له واقع کیږی او دا عنصر د تجهیز نه وروسته په اوله مرحلهکی د قبول او بغاوت په بڼوولو سـره معلومیږی د دینـه دوهم پړاو د جنګ د میدان نه د مخه د مشکلاتو د زغملو مرحله رارسیږی چی د جنګ د میدان پـه نسبت ساده حیثیت لری چی پـه هغهکی لوږی، تندی ستړیاوی او داسی نورشامل دی لکه چی حضرت طالوت(ع) خپل لښکر د دښتی پـه وهلو ګرمی، تندی پـه لرلو سره سره د اوبو په مره ګیده او پرېمی ځښلو ځخه منع کړل چاچی هغه قومانده ماتـه کړه اوپه آزموینه کی ناکام شول نو د جهـاد عبادت بلکه د نوروعباداتولپاره چید بیخ اوتنیحیثیت لری محروم شول بلکه د هغوی صحی حالت همګډوډ شو. خیتییی وپړسیدی تندهیی زیاته شوه او تبه پری راغله او د هغه صف ځخه چی خدای د بنی اسرائیلو د عزت او شرف د ګټلو لپاره او د کفر د ځپلو لپاره تیار شوی ووپاتی شول او د ځینونورو مجاهدینو چی پدی از موینهکی همکامیاب شوی او دور خطایی سبب شول ـ لکه چی د دوی د جدا کیدلو اوپاتی کیدلوله خاطره د هغوی داسی چیغه پورته شو:

قالوا لا طاقة لنا الیوم بجالوت و جنوده.

(د طالوت(ع) ځنیوملګرو وویل نن ورځ «چی

زمونږ ډیر خلک په ازموینه که ناکام او ناروغ شول» مونږ د جالوت او د هغه د لښکرو مقابله نشو کولای د اهم د هغه خلکو چې د نفس او هوا او هوس پیروي یې کړی وه دلږ تندی زغمل یې ونشوای ننلی د خدای د لښکر وځینو افرادو روحیې ته غټه ضربه او خطرناکه صدمه وه چې نږدې ؤ د شکست اویاهم د جنګ نه بیرته راګرځیدلو سبب شوی وای.

خود دی ترځنګ د خدای لښکر ځینی نورافراد چې د قوی روحیې او ټینګ عزم خاوندان وو د ملګرو ناکامی او ناروغی هم د دوی روحیه ضعیفه نکړه داسی د متانت چیغه یې پورته کړه چې د هغو نورو خلکو تشویش یې هم رفع کړ او د جنګ عزم هم پوخ شو.

وقال الذین یظنون انهم ملاقوا الله کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله والله مع الصابرین.

(او هغو خلکو چې یقین لرلو چې دوی به د خدای (ج) سره مخامخ کیږی وویل. ډیرکرته داسی شوی چې یوه وړه او لږه ډله په یوه لویه او ډیره ډله د خدای (ج) په اراده سره غالبه شوی او خدای (ج) د صبر کوونکی سره مل دی.

نو ټول په پوره متانت اواطمینان سره د دښمن د مقابلی لپاره چمتو شول او پدی کوچنی لښکر کی چی ۳۱۳ دری سوه او د یارلس تنو ته رسیده ډیری دایمان او عزم پخې نمونی پکی شاملی وی په معنوی لحاظ د جالوت چې د کافرانو مشرؤ او د ده لښکرونه چې زرها وو تنو ته رسیدل ډیر جنګیالی وو نوکله چې د جالوت او د ده د لښکرو لپاره را ووتل نو د جنګ په میدان کی له خدای(ج) نه د صبر، ثبات او نصرت غوښتنه وکړه:

قالوا ربنا افرغ علینا صبرو ثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکفرین.

(د وی وویل ای زمونږ پالونکیه پرمونږ صبر را توی کړه او زمونږ قدمونه ټینګ او مظبوط وګرځوه او د کافرانو په قوم نصرت راکړه.

د دی دعانه وروسته جنګ شروع شونوکامیابه نتیجه د حق په لوری وځرخیده.

فهزموهم باذن الله و قتل داؤد جالوت و اتاه الله الملک والحکمة و علمه ممایشاء.

(نو د وی «د طالوت(ع) لښکر» کافرانو ته د خدای په حکم ماتی ورکړه او داؤد(ع) جالوت وواژه او خدای(ج) د دی په بدله کی ورته پادشاهی او پیغمبری ورکړه او ده ته یې د هغو شیانو پوهه هم ورکړه چې غوښتل یې).

دا وه چې لږ او په ظاهره کی ضعیفه ډله چې معنوی امتیازونه لری او د جګړی تر پیل پوری په نفسانی او شیطانی محاذونوکی بریالی شوی وه د یوی لویې ډلی په مقابل کی چې د کبر، غرور او طغیان مجسمه او د اسبابو له پلوه ډیره مجهزه وه کامیاب او فاتح شول او خدای(ج) د کافرانو د مشر قاتل د دی فتحی په وسیله د خپل انعام او احسان مورد وګرځاوه او د بنی اسرائیلو معنوی او سیاسی مشری یې ورپه برخه کړه - هود خدای(ج) نصرت هله مجاهد او مسلمان ته رسی چې خپل ځان حقیراو د نفس او شیطان غوښتنی ترپښو لاندی کړی د خدای(ج) د لاری یومطیع باثباته عسکر او په سختیو او خطرونوکی یواځی خدای (ج) ته پناه یوسی.

والسلام

نور بیا

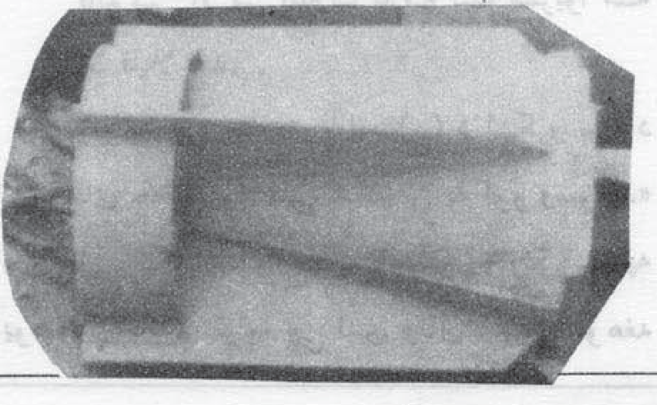

محمد معروف «فروغگر»

باز تاب تعهد و هدفمندی در زنده‌گی افراد نهضت

پیوسته به گذشته:

«۲- مراعات اصل شوری» .
«۳- نظم و انضباط» .
«٤- انتقاد برای اصلاح» .

تعهد با نهضت اسلامی مستلزم آن است که افراد وابسته به نهضت عملاً بکوشند از اسلام اصیل و انقلابی فهم قابل ملاحظه‌یی داشته و در بارهٔ مسایل با استفاده از این فهم رأی قاطع و صائبی داشته باشند استعدادی در آنها سراغ گردد که در زنده‌گی روزمره علاوه از بسر رسانیدن کارهای فردی وارد صحنهٔ امور اجتماعی شوند و اهلیت آن را داشته باشند که بتوانند مسایل پیچیده اجتماعی و کشمکشهای گروهی جامعه را تا حدیکه وسع بشری ایجاب میکند حل و فصل نمایند ـ هنگام قضاوتها درک کنند که خداوند (ج) از شاه رگ گردن نزدیک و از نیات سره و شوم شان آگاه و دانا است ـ زینرو گرایشهای قومی و خویشاوندی ، و تمایلات تملق مآبانه و مداهنت آمیز را یکسو گذارند ـ که شیوع مرض مهلک خویشتن داری و ملیت پرستی بسی از نهضتها را در نیمه راه به گرایش غیرخدایی کشانیده و در پایان کار از سنگر هاییکه صدای رسا و طاغوت شکن «الله اکبر» بالا میگرفت ـ جایش را کابوس دیگری از طاغوت پر کرده است .

عدم فهم درست از اسلام ، ضعف ایمان ، انگیزه جاه طلبی و خود کامگی، وحدت مؤمنین را در بریدهای گونه‌گون جامعه و تاریخ ضربه یی مهلک زده و در هر سرزمینی که نهضت سرنگون شده است مسئول فاجعه همین بازیگران مزدور شناخته شده اند نه افراد متعهد و دلسوز به نهضت . . . .

اما نهضتیکه افراد آن از فهم درست اسلام ، ایمان پایه دار و تزلزل ناپذیر ، تطابق بین قول و عمل ، دین را از حیث هدف نه وسیله شناختن و پذیرفتن ، محبت و برادری ، مراعات اصل شوری ، نظم و انضباط ، اطاعت و سمع ، انتقاد برای اصلاح و امر بالمعروف و نهی عن المنکر بشکل گستردهٔ آن برخوردار است ـ در هیچ یکی از میدانهای مبارزه و جهاد شکست نخورده اند و به کمال اطمینان و خاطر جمعی به منزل مقصود رسیده مستحق خلافت خدا (ج) در روی زمین شده اند . . .

آنهاییکه بین نهضت کار شکنی میکنند و نخوت شان اجازه نمیدهد با برادران به شوری بپردازند و در همه مسایل لجام گسیخته و خود کامه هستند ، به عوض ایجاد فضای محبت و اخوت ـ نظم برادران را اختلال ؛ گاهی یکی را تأیید و دیگری را جرح میکنند ـ جای انتقاد سالم و امر بالمعروف ونهی عن المنکر شان را «عناد وعقدهٔ خبیث حقارت» پر کرده است ـ نه تنها اینکه « متعهد » نیستند و حق تعهد را بجا نیاورده اند ـ علاوه از آن دشمنان درجه یک نهضت و افراد وابسته به آن هستند.....

نهضت پرشکوه ما که از بدو تأسیسش تا مبارزات وسیع و پلان شده و از آنجا تا به جهاد مسلحانه و در گیری با استکبار جهانخوار روس مراحل مختلف آزمون را پشت سرگذاشته است به جدیت و پشت کار برادران هدفمند و دلسوزی که یکی پی دیگری در آسمان نیل فام جنبش و قیام و حرکت به سوی هدف ساطع شدند و بعد از قطع مراحل دشوار افول نمودند ـ الحمد لله والمنه اکنون بجایی رسیده است که «پوزه مالیدن استکبار جنگلی و وحشی روس» از عملکرد های مکررانه اش بحساب میآید .... چرخ تاریخ که با سرعت سرسام آوری در جرخهایش سیماهای گونه‌گونی را در نوار امتحان پیاده میکند : از رجال تا مردم و از مردم تا آدمک ها ـ همه و همه در آن بارزآ متجلی اند و از این پدیدهٔ منطقی فراورده های نهضت که بصورت حتم باید شرایطی را برجامعه حاکم بسازد که خبیث از طیب جدا شود ، هیچ صاحب رأی صائب، اغماض و چشم‌پوشی نمیتواند بکند .

این از طبیعت شکوفای نهضت اسلامی است که از لا بلای گوهران شبتاب قرآن چنین پرتو افشانی میکنند که :

« ما کان الله لیذر المؤمنین علی ما انتم علیه ؛ حتی یمیز الخبیث من الطیب » .

= خداوند متعال هیچگاه مؤمنان را در حالتیکه شما هستید نمیگذارد تا آنگاه که (بنابر امتحانش) پاک را از ناپاک تمییز نکند ....

دین مقدس اسلام تنها به اندیشه و گفتارهای میانتهی که شایبه‌یی از عمل در پیشا پیش آن دیده نشود اکتفاء نکرده ـ بلکه عقیده و عمل را یکسان ارزش قایل میگردد ؛ اظهار عقیده و پیاده نمودن آن در عمل مشکلات و تلخ کامیهایی هم دارد و لحظاتی فرا میرسدکه اضرار و اذیتها سیل آسا زندگی مؤمن هدفمند ، متعهد و داعی را زیر حمله بگیرند؛ زیرا بروز مشکلاتی در راه نهضت ملاک تعیین کننده‌یی است برای متعهدین صادق و کاذب و همین تیره روزیها ، تحمل رنج و تعب، و تلخ کامی ها اند که ثبات مؤمن و تزلزل منافقان ، منافق مابان و کافران را در لوح روزگاران حک مینمایند ؛ در این رابطه قرآن میفرماید :

« احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا وهم لا یفتنون ؛ ولقد فتن الذین من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا ولیعلمن الکاذبین .»

ترجمه : آیا مردم پنداشتند که خداوند (ج) آنها را صرف به گفتن « آمنا » ایمان آوردیم ـ خواهد گذاشت؟ ! در حالیکه آزموده نشده اند (و از مصداق تعهد به سلامت جان نبرده اند) و همانا آزموده شده اند «امتهای» پیشین از اینها (حکمت آزمایش خدا (ج) که مؤمنان را میآزماید این است که) : خداوند کسانی را که صادق اند (و به تعهد شان وفا مینمایند) و کسانی را که کاذب اند به مردم بشناساند .

برسر راه این نهضت موانع گوناگونی عرض اندام میکند ؛ موانع دلهره و ترس از جبهه‌گیری با دشمن موانع ترس تلف ثروتها و داراییها ، موانع تطمیع دشمن و عملیات اغواگرانهٔ آنها و بالاخره موانع جاه طلبی و جنون ثروت و بدام افتادن استعمار ! ! ! که این همه موانع به نو به خود و درجای خود به ترتیب اثر در آدمکها مؤثر میافتد و از قافله ها ـ قافله‌یی به سرمنزل مقصود میرسند و دیگران در طول و عرض و عمق راه دستپاچه گردیده و بیراهه میروند .

دکانهای که امروز برسر راه ملت ما ـ برای جلب توجه آنها باز شده است قابل ملاحظهٔ دقیق است که در زمینه باید از آن عبرت‌گرفت : دکانهای توزیع ثروت و در عوض تحمیق آنها ، دکانهای ایدیولوژیک میانتهی توأم با سکه های .... دکانهای

مجاهدین د دښمن د ویجاړ شوی او لوټکی په شاو خواکی .

فلسفه های صهیونستی در لباس ... و ....

آیا از این حقیقت چشم پوشی کرده میتوانیم که کسانی ضعیف الایمان زیر تأثیر زرق و برق این دکانها نروند ؟! میروند که رفته اند — و همین حالا تلاشهای سرسام آوری بکار افتاده و در جریان است . . .

اما افراد واقعاً متعهد و هدفمند نهضت — این همه موانع را در مقابل عزم راسخ و عقیده شامخ و یورش های پی هم و با درایت شان « ضرب صفر » انگشته چنان عمل میکنند و به پیش میروند که قرآن کریم از همسانان و هم قماشان آنها ؛ و در زمان حاضر از خود آنها تعریف میکند ؛ چه تعریف رسایی که در متن عینیت آن « رجال» مطرح شده اند و مردم و آدمکها با وصفیکه مؤمن هم هستند در حواشی این عینیت رسوب میکنند و رسیدن این رسوبها به متن مساله و جنولا نگاه عمل فقط مربوط به رحم خداوند کریم و رحیم است و بس :

«من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ینتظر ، وما بدلوا تبدیلا .»

ترجمه : از جملهٔ مؤمنان (نه همهٔ شان) رجال (بزرگ مردانی) هستند که آنچه با خدا (ج) تعهد بسته بودند صادقانه در عمل پیاده کردند ؛ پس از جملهٔ ایشان کسی (یا کسانی) اندکه وظیفه شان را به انجام رسانیده (پیروزمندانه به لقاء الله پیوسته اند) و از ایشان کسی (یا کسانی اند) که منتظر (این فرصت) اند و ایشان هیچ تغییر و تبدیلی را در تصمیم شان راه ندادند . . .

واقعاً همین است تعهد و همین است ثمرهٔ آن که به جز در صحنهٔ عمل و اخلاص بی شایبه شکل نمیگیرد و به تنها رابطه خشک متعهد با اوضاع بحیث موضوع ، احوال و شخصیتها — جایی را نمیتواند برای پایش باز کند ....

* * *

*** تعهد قانون مندی‌یی است از قانون مندیهای انسانیت که با کار برد آن جامعهٔ انسانی از شرذمه های حیوانی تمییز میشوند و فاصله میگرند و صبغهٔ بخصوصی که فطرت انسانیت است بخویشتن خود اتخاذ میکنند و بعد از طی این مرحله نوبت آن میرسد که مرزهای فکری (ایدیولوژیک) و عملی (پراتیک) تعهد تعیین گردد . . . .

انسان که نو به دنیا میآید در ذمه فطرت است ؛ فطرتیکه پیامبر (ﷺ) به آن «فطرت» اسلام نام میگذارد و سپس آموزش و پرورش والدین است که او را ، یا یهودی میکند و یا نصرانی و یا .... بحیث کل تعهد از روی تقلید نه شناخت از آوان صباوت و کودکی شروع میشود ــ که به مرور زمان آهسته ، آهسته تقلید به تحقیق و شناخت بدل میشود و مرحلهٔ تعهد مکتبی آغاز میگردد ــ تعهد چیزی نیست جز اینکه انسان اقرار کند که : بخدا (ج) ــ پیامبران کتب و ملایکه اش ایمان آوردم ــ و تقدیر خیر و شر از جانب او است ــ و بعث بعد از مرگ حق است .... که البتــه این مرحلهٔ اول تعهد را میرساند .... و اما در مرحلهٔ دوم که مرحلهٔ تعهد مکتبی و استوار برحقیقت شناخت است ــ مرحله‌یی است که مؤمن متعهد خود را مسئول دانسته و زندگی را در حقایق مکتب هضم نموده هدف تلاش در بقا ــ در مکتب تبارز میکند و دین خود بحیث زندگی عرض اندام میکند و مؤمن دارای جهانبینی‌یی میشود سره و خالص و توجیه شده و مبنی برشناخت.

از این حقیقت انکار کرده نمیتوانیم که مؤمن قبل از تعهد مکتبی نیز دارای جهانبینی و صاحب بینش ایدیولوژیکی است ــ اما باید قانع شد که فرق بنیادی و عمیقی است میان تعهد تقلیدی و تعهد مکتبی در آن انگیزهٔ بیگار کار فرما است و در این غریزهٔ مسئولیت و تلاش ــ که از عمق ایمان نبعان میکند .... در آن تعهد ، متعهد وظیفه اش را قسمی تلقی میکند که گویا چیزی است که بروی تحمیل میشود و در این تعهد وظیفه اش به زنده‌گی اش معنی میدهد و معنی زنده‌گی جز احساس مسئوولیت در قبال تعهد چیزی دیگری نیست ....

خلاصه و فشردهٔ سخن اینکه : تعهد بمعنی «ایمان بخدا (ج) و جهانبینی اسلامی و قیام برعملی کردن او امر خدا و جلوگیری از مناهی او و دفاع همه جانبه از ایدیولوژی اسلامی ، پایان دادن به همه قوانینی که جز قانون خدا (ج) است و طرد و نفی جاهلیت از اندیشه انسانها و قلم رو جهانها و در فرجام آماده‌گی همه وقته برای قربانی و جهاد در راه هدف است .»

*** اینکه از تعهد یاد آور میشویم ــ بدون تأمل در فکر سازماندهی گروهی میافتیم که در مرجع واحدی بحیث جماعت، حزب وگروهی «رأسی» درعمل و «قاعده‌یی» در اصول گردهم جمع شده وغرض تحقق ایدیولوژی مختص و معین در جامعه بشری ، تلاش مینمایند و با شرط سمع واطاعت، امامی را از میان خود شان انتخاب کرده اند ــ به او بیعت داده‌اند ــ با او تعهد بسته اند که اصول و مرام های «حزب» را صادقانه انجام میدهند و . . . قرارداد های اعتقادی ، عملی و ... در بین افراد آن به تصویب و قانونمندی میرسد که «سوژهٔ» دعوت و ارتباط حزب را بین خود شان و « مردم ها » و «مردمکها» وانمود میسازد ؛ در قرآن کریم دو جایی به این عینیت اشاره شده است که به توضیح آن پرداخته میشود :

«لا تجدقو ما یؤمنون بالله والیوم الآخر یوادون من حاد الله ورسوله ولوکانوا ابائهم او ابناءهم او اخوانهم او عشیرتهم اولئك کتب فی قلوبهم الایمان واید بروح منه ویدخلهم جنت تجری من تحتها الانهار خالدین فیها رضی الله عنهم ورضوا عنه ؛ اولئك «حزب الله» الا ان حزب الله هم المفلحون .»

(سورهٔ المجادله ، آیه : ۲۱)

ترجمه : قومی را که بخدا (ج) و روز رستاخیز ایمان دارند ، در حالتی نخواهی یافت که با مخالفین و دشمنان خدا (ج) دوستی کنند ؛ گرچه (این مخالفین) از جملهٔ پدران ایشان و پسران ایشان یا برادران ایشان یا خویشاوندان ایشان باشند ؛ آن مؤمنانیکه با کافران دوستی ندارند — خداوند دردل ایشان ایمان را نوشته است و به فیض غیبی به ایشان قوت داده است و ایشان را داخل جنت هایی کنند که درپای ایوانهای آن جویبارهای لبریز در جریان است ، آنها جاودان در آنجا خواهند ماند — خدا از ایشان خوشنود شد و ایشان از خدا (ج) خوشنود شدند — ایشان لشکر خدا (ج) اند — خبردار باشید که لشکر خدا (ج) ایشانند رستگاران .

درجایی دیگری از قرآن کریم از مفهوم و شرائط «حزب» اینطور یاد آوری میشود .

« یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبهم ویحبونه ؛ اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین — یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم . ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء والله واسع علیم» :

انما ولیکم الله
ورسوله

« والذین امنوا ؛ الذین یقیمون الصلاة ویؤتون الزکوة وهم راکعون . ومن یتول الله ورسوله والذین آمنوا فان حزب الله هم الغلبون .»

(سورهٔ المائده : ٥٤-٥٦)

ترجمه : ای مؤمنان کسی که از شما مرتد شد — از دینش برگشت پس زود است که خدا (ج) (آنها را هلاک نموده و بجای آنها) قومی را خواهد آورد که ایشان را دوست میدارد و ایشان او تعالی را دوست میدارند ؛ (این قوم در برابر) مؤمنان متواضع،

قافلهٔ احرار که زنده گی پر مشکلات هجرت را بر اسارت ترجیح میدهند .

شکسته ، مطیع و فرمانبردارند و در مقابل کفار صاحب قهاریت و غلبه و رعب — و سختگیر و درشت ؛ در راه خدا (ج) جهاد میکنند و از ملامت، ملامتگر نمیترسند ، این بخشایش خدا (ج) است ، به هر که خواسته باشد میدهد و خدا (ج) جواد دانا است . روح سخن این است که دوست شما خدا (ج) و رسول او و مؤمنان اند : مؤمنانیکه نماز میخوانند — و زکات میدهند و پیوسته نماز گذارند و کسیکه با خدا (ج) و پیامبرش و کسانیکه مؤمن اند ، دوستی کند = پس گروه و حزب خدا همون است غالب !

دوستی با خدا و پیامبرش و امتثال از اوامر آنها ، حفظ روابط دوستانه و برادرانه با مؤمنان عامل ، جهاد در راه اعلای کلمة الله نه هراسیدن از ملامت ملامتگران در انجام امور شرعی — در صورتیکه پدران — برادران ، پسران و دیگر خویشاوندان در راه پیشرفت اسلام و ارزشهای دین سد میشوند تصادم و پرخاش ، مستلزم ایمان واقعی — چهرهٔ مجسم تعهد — روح جهانبینی اسلامی و ارزشهای حزبی است که خداوند (ج) برایش «حزب الله» میگوید و در این شکی باقی نمی ماند که : مؤمنان با داشتن این ویژه گیها از هرگونه عذاب و رنج و مشقت نجات یافته بر همه نیروهای شیطانی غالب میآیند .

اعضای این حزب با قطع روابط از هرگونه پیوند های جاهلی در حالت و وضعی باهم متشکل میشوند که جو حاکم قرآن و سنت پیامبر (ع) است و در ردیف انجام کارهای اصولی و اساسی در برآوردن شروطی که الآن توضیح خواهد شد اقدام مینمایند :

از آیات متذکره چنین استنباط میشود که ارتداد به هر شکلی که چهره بنماید ، خداوند آن را زیر ضربات قومی بیدار قرار میدهد ؛ قومیکه به صفات مشخص متصف اند و این همان حزبی است که نصرت او تعالی به ایشان وعده داده شده است — نصرتیکه اسباب مادی از تسخیر آن عاجز است و روح سخن این است که این نصرت خاصی است که خداوند دوستانش را به آن مدد میدهد — که وقوع این تأیید ربانی کاملاً خلاف توقعات پیروزی و برتری مادی است و سرانجام این نصرت شامل حال کسانی میگردد که آن همه صفاتی را در خود جمع نموده اند که خداوند (ج) به ایشان تعیین فرموده است .

(ادامه دارد ...)

له حضرت ابو هریره (رض) نه روایت دی چې حضرت محمد (ﷺ) فرمایلي دي :

زما دې پر هغه ذات سوګند وي چې مې سا د هغه په لاس کې ده چې ما یوځل داسي نیت وکړ چې لرګي را ټول کړم - او بیا اذان ووایم او د جمعې د لمانځه د پاره کوم بل څوک مقرر کړم او زه په خپله لاړ شم او د هغه کسانو کورونه - کوم چې د جمعې لمانځه ته نه دي حاضر شوي - د هغوی په مخ کې وسوځوم .

(بخاری او مسلم)

هرات از اسارت برمیخیزد

هرات از اسارت برمی خیزد عنوان خاطرات دل انگیز برادر عبد الله (حازم) عضو انجمن تاریخ کمیسون ارشاد و فرهنگ حزب اسلامی افغانستان است که حین قیام خونین ۲۴ حوت ۱۳۵۷ شهر هرات بحیث یک مجاهد متعهد دریورش بردن برلانه های کفر و استبداد عملا سهیم بوده و با اراده سرشار از ایمان بسوی فتح برفت

(اداره)

هرات ، این خطهٔ مردخیز و قهرمان پرور و این گهواره تمدن های پر جلال قدیم ، این در بر گیرنده فرهنگ شکوهمند اسلامی و این سرزمین پیر هرات، جامی ، رازی ، کاشفی . . . وصد ها مردان دیگری که باعث فخر تاریخ انسان اند،بوده و مهد گسترش علم و فرهنگ به سایر نقاط جهان شده است ، شهر

هرات که اکنون به اثر بمباران بی رحمانهٔ قوای کفر به شکل ویرانه یی در آمده در قلب خود مسجد بزرگی را جای داده که یکی از بزرگترین مساجد مسلمانان در جهان و نمایانگر ابهت وبزرگی فرهنگ و هنر اسلامی در منطقه میباشد .

مردم متدین هرات مانند مردم سایر نقاط کشور

اسلامی ما که جور وستم غلامان ملحد و شرف باخته خلقی و پرچمی را همه روز می دیدند و می چشیدند، دشمنان اسلام و میهن ، گاهی بنام اصلاحات اراضی، زمین تحت ملکیت یکی را برای دیگری با مفسد ترین شیوه ها توزیع میکرد ، گاهی تحت عنوان دفاع از انقلاب و دستاورد های انقلاب به علماء و مشایخ حمله می نمودند و آنها را زندانی میساختند و شهید، گاهی در مکاتب و مدارس بنام ترقی و تجدد ! تطبیق (پروگرام های مترقی) زمینه پخش هرچه بیشتر کمونیزم را مهیا میکردند و مارش های بعنوان (تائید) و همبستگی مردم با انقلاب (!) راه می انداختند و بی حیائی و گستاخی آنها بحدی رسیده بود که می پنداشتند هر کاری را (گرچه نهایت پست باشد) میتوانند بر مردم تحمیل کنند ، و اگر کسی هم در مقابل شان به مقاومت بپردازد، به عناوین مختلف سرکوب خواهد شد ، ولی برخلاف پندار غلط آنها مردم مسلمان افغانستان بخصوص هراتیان حماسه آفرین از مکر های شیطانی و غیر انسانی این سر سپردگان کفر و کمونیزم اگاه گردیده جهاد و قیام سرتاسری را به راه انداختند گرچه بخاطر برپا بودن قیام اسلامی ۲۴ حوت ، مردم خدا پرست هرات از مدت ها قبل ذریعه برادران آگاه و هدفمند و با احساس که شب و روز شان را در راه اعلای دین خدا (ج) صرف میکنند و لحظه یی هم در این مسیر غفلت نمی ورزند ، کار میشدودسیسه های شیطانی کمونست ها بر مردم فاش و برملا ساخته شده بود ، لیک لازم میدانیم واقعه یی را ذکر کنیم که منحیث جرقهٔ ، این قیام را برا فروخت و آن واقعهٔی است که در یکی از ولسوالی های مردخیز هرات که بنام پشتون زرغون یاد میشود بوقوع پیوست ، و آن قسمی بود که کمونست ها بنا برامر باداران شان در پی آن شدند تا با سؤ استفاده از سواد آموزی نسوان پرده عفت زنان ودختران مسلمان را بدرند تاتوانسته باشند قدمی در راه کفر و ارضای خاطر باداران شان بردارند ، و اگر کسی در مقابل این جنایت شان قد علم کرد بنام ضد انقلاب ! و ضد فرامین شورای انقلاب !! و مرتجع ! و ... آنرا محکوم نمایند و آنچه دلخواه شان باشد بر مردم بقبولانند، ولی بی‌خبر ازینکه حمیت اسلامی وغیرت دینی مردم ما به هیچ متجاوز چنین اجازه یی را نداده که به سرنوشت شان بازی کند و اگر کسی هم خواسته این کار را بزور بر ایشان تحمیل کند ، به قیمت سر دادن درین راه و مرگ با افتخار و نابودی متجاوز تمام شده است که جهاد اسلامی جاری در افغانستان بهترین شاهد این مدعا است و کمونست های بی فرهنگ نیز این آرزوی شوم شان را مانند اسلاف شان بگور خواهند برد .

مردم با غیرت پشتون زرغون از روانه کردن زنان و دختران عفیف و پاکدامن خود به این کورس ها ابا ورزیده و این نوکران بی حیای روس را از منطقه خود بیرون را ندند. کمونست های منطقه به ولایت گریخته وبه مشوره والی کمونست و قوماندان فرقه ۱۷ هرات که او هم از جمله بدنام ترین کمونستها به شمار می رفت یک قطعه عسکری را که متشکل از کمونست ها بود بغرض سرکوبی این مردم فرستادند ، که در نتیجه بعد از برخورد خونین قطعه عسکری گسیل شده تار مار گردید و تنی چند از آن با فضاحت و بی شرمی به فرقه باز گشتند .

به تعقیب این واقعه مردم هرات ، دسته ، دسته ، گروپ ، گروپ ، قشلاق به قشلاق و منطقه به منطقه همبستگی خود را با این برادران شان ابراز نموده و آماده قیام سرتاسری شدند . کمونست ها که تا آندم جسته و گریخته با تعدادی از عساکر و صاحبمنصبان کمونست در مقابل مردم میجنگیدند دیگر چاره را بر خود حصر دیده صبح روز ۲۴ حوت به مقر ولایت و قرار گاه فرقه گریختند تا از چنگ مردم خود را نجات دهند . قوماندان فرقه ، والی وسایر کمونست ها با استفاده از توپ و تانک وسایر سلاح کشنده دست به سرکوبی مردم بیدفاع زدند و حالت احضارات نمبر یک در تمام جز و تام های فرقه اعلام شد و صدای شلیک توپ وسایر سلاح‌های سبک و سنگین و صدای بمباران چنان شنیده می شد که اکثریت قاطع عساکر وصاحبمنصبان را به تشویش

و نگرانی واداشته بود و مکرراً خلاف پالیسی عسکری حکومت ملحد از طرف عساکر که اکثریت قاطع شان مسلمان بودند چنین سئوال های طرح می شد که این فیر ها درکجا است؟ قواء علیه کدام مردم می جنگد؟ طیارات در کجا بم می ریزند؟ . . . ولی از طرف صاحبمنصبان کمونست برای شان گفته میشد که قوای زمینی و هوایی در یکی از دشت‌های نزدیک شهر مشغول تطبیقات وتمرینات نظامی هستند هیچ واقعه یی نشده بالکل خیریت است .

درین هنگام که دامنهٔ قیام وسعت بیشتری یافته بود ، صاحبمنصبان وعساکر مسلمان با درک احساس مسؤولیت های ایمانی شان و بر طبق پلان قبلی که آمدن چنین شرایطی را لحظه شماری میکردند ، با استفاده از احضارات نمبر یک در حوالی ساعت یازده ۲۴ حوت با یک حمله برق آسا تعداد کثیری از کمونست‌ها را در داخل فرقه هردار کردند و قرارگاه فرقه و محل بود و باش مشاورین روسی را که در باغ فراموز خان واقع بود با فیر های توپ به آتش کشیدند و با نعره های طاغوت شکن الله اکبر ... ایشان مستولی شده بود که تماماً درد و رنج خود را فراموش کرده بودند و همه مردم میکوشیدند که به برادران نظامی شان در داخل فرقه خدمت کنند وهمین وظیفه را تا سرحد سبقت جویی ازیکدیگر انجام داده وحظ می بردند بلی باید چنین می بود ، زیرا تا آنوقت فرقه هرات که محل کشتار بی رحمانه مردم مسلمان ولانه کمونست ها بود ، بحیث پناه‌گاه مسلمانان و خار چشم حکومت ملحد گردیده بود .

قیام فرقه هرات که شامل دو از ده هزار عسکر و صاحب منصب بود چنان ضربه یی بر روحیه دولت تره کی ملحدو و باداران روسی‌شان وارد ساخته بود ، که رادیو های کابل و روسیه این قیام را ناشی از حملهٔ عساکر ایرانی تبلیغ میکردند و مکرراً از مردم میخواستند که با قوای امنیتی همکاری نمایند وعلیه کسانی بجنگند که فرقه را تصرف نموده اند .

حفیظ الله امین که در آن وقت علاوه بر سایر چوکی های غلامی اش وظیفه وزارت دفاع تره کی را نیز

همبستگی خود را با مردم مسلمان و متدین هرات اعلان کردند ، آن روز ، روز عجیبی بود ، زیرا تا چند لحظه قبل از تمام امکانات به نفع کمونست ها و علیه مسلمانان استفاده میشد ، ولی به یکبارگی همه به نفع مسلمانان و بخاطر سرکوبی کفر و کمونیزم تحول نمود. تا چند لحظه قبل صدای شلیک توپ ها تانک ها و صدها نوع سلاح های کشنده که علیه مسلمانان و بخاطر ویرانی قصبات و دیهات مسلمانان ازان کار گرفته میشد ، همه دلخراش بود ، همه کریه و بد منظر بود که چشم ها از دیدن آن وگوشها از شنیدن آن اذیت می دیدند ، ولی بعداً این وضع کاملا بدل شده بود و صدا های سلاح سنگین وسبک مسلمانان مستقر در فرقه چنان خوش آیند و دلپذیر بود که چشم ها ازمشاهده آن نور میگرفت وگوشها از شنیدن آن نشاط وخوشی حس میکرد و در قلبهای بیننده گان استواری حاصل می شد ، آری چنین بود.

مردم حماسه ساز و بپا خاستهٔ هرات که با دست‌های خالی علیه حکومت الحادی به قیام برخاسته بودند با دیدن این وضعیت چنان خوشی و مسرت

عهده دار بود مکرراً به قوای هوایی دستور میداد که فرقه هرات را شدیداً بمباران کنند و به آتش بکشند قوای هوایی که در آن‌وقت مستقیماً به قوماندهٔ روسها عمل میکرد در تعمیل امر حفیظ الله کاملاً ناکام مانده ، زیرا در مقابل مجاهدین پاکبازی قرار داشتند که در عقب سلاح سنگین و دور بورد دافع هوا سنگر دار بودند و در مقابل هر نوع تهاجم جواب میدادند. قیام حماسه ساز ۲۴ حوت مردم هرات و فرقه هرات گرچه در حدود سی هزار شهید آغشته بخون از خود بجا گذاشت ولی این خاطره جاودانی را که : نمیتوان با زور و سرنیزه یاتزویر و نیرنگ مردمی را به اسارت و غلامی کشاند که اسلام در تارو پود وجودشان رخنه کرده‌باشد ، و هم چنان به جهان و جهانیان نشان داد که چگونه مردم آزاده افغانستان

از کفر و کمونیزم و تفاله خواران خلقی و پرچمی . . . آنها نفرت دارند ، و نیز به سایر مسلمانان

بقیه درصفحه (٦٩)

بررسی یی پیرامون مسألهٔ (اختلاف)

ترجمهٔ ف ـ فاضل

فاعتبروا یا اولی الابصار ٥ (سوره حشر آیه ۷)

پس عبرت گیرید ای صاحبان دیدها .

استنتاج های فوق اگرچه ظاهرا ساده بنظر می آید اما جز از راه بار یک بینی و دقت توأم با فکر آرام و تأمل بیشتر از راه دیگری ممکن نیست .

۳ـ تأویل مستبعد :

آنست که لفظ متحمل آن نبوده و نزد تاویل کننده هم کدام نوع دلالت بر تأویل نباشد مانندیکه بعضی‌ها این قول خدای(ج) «و علامات وبالنجم هم یهتدون» (سورة النحل آیه ۱۶) و آفرید نشانها وبه ستارگان ایشان راه می یابند چنین تفسیر کردند که نجم عبارت از پیامبر ﷺ و هدف از «علامات» ائمه است ، یا اینکه در آیه مبارکه «وما تغنی الایات والنذر عن قوم لا یؤمنون» (سوره یونس آیه ۱۰۱) و فایده (دفع) نمی کند آیات (نشانه ها) و نذر (ترسانندگان) از گروهی که ایمان نمی آورند .

گفته اند که «آیات» ائمه و «نذر» انبیاء علیهم السلام اند .

یا مانند تفسیر این قول خداوند که : عم یتساءلون عن النبأ العظیم» از چه می پرسند مردم از یکدیگر از خبر بزرگ می پرسند .که آن خبر بزرگ حضرت علی (رض) است .

ضابطه های تأویل :

از آنچه گفته آمدیم واضح میشود که «تأویل بر علاوه توانمندی، تدبر و تأمل به علامه و نشانه‌یی نیز نیازمند است . که نشان بشر هدف باشد ، ورنه پیروی از ظاهر نص ، سلیم تر و خوبتر است . و تأویل تنها در مسائل اجتهادی جواز داشته و در مسائل اعتقادی مجالی برای تأویل نیست ، چه اخذ به ظاهرنصوص با تسلیم به معنی مراد از آن سلیمتر بوده و موقف سلف رضوان الله علیهم‌نیز چنین بود .

اما زمانیکه مجبور به تأویل شدیم ، در اینصورت بایست نص را فهمید و تحلیل کرد و سائر جنبه های که زبان در مورد رهنمائی دارد واهداف شریعت آنرا بیان داشته ، کلیات و قواعد عمومی شرع در فهم‌آن ما را یاری میدهد ، آنها را نیز باید دانست .

از همین رو اعتبار دادن ظاهر نص یا تحلیل آن بخاطر معرفت سائر وجوه دلالت‌ها از مهمترین انواع اجتهاد فقهی است که قرآن بدان امر فرموده است، خداوند می فرماید :

فاعتبروا یا أولی الابصار ٥

ابن عباس (رض) ضابطه‌های تفسیر را برچهار وجه تقسیم کرده است :

۱- وجهی که عرب ، آنرا به اساس زبانش می فهمد .

۲- وجهی که جهل در آن عذر شمرده نمی شود .

٣- وجهی که تنها علماء میدانند.

٤- وجهی که تنها خداوند میداند .

با در نظر داشت انواع و معنی تأویل ، پیوند محکمی میان تفسیر و تأویل هویدا می گردد که هر یک دربسیاری از استعمالات شارع حکیم‌درجای‌دیگری استعمال شده است طوریکه قرآن میگوید :

«وما یعلم تأویله الا الله ، والراسخون فی العلم یقولون آمنا به ٥» (آل عمران آیه ٦)

و نمیداند تأویل آنرا مگر خدا و ثابت قدمان در علم میگویند ایمان آوردیم باو .

که اکثر مفسرین دریـن‌موردعقیده دارند که: هدف از تأویل در آیهٔ مبارکهٔ فوق تفسیر و بیان است که از جمله طبری این قول را از ابن عباس و دیگران نقل میکند :

همچنان در دعای رسول اکرم ﷺ به ابن عباس آمده است که : اللهم فقه فی الدین وعلمه التأویل ، خدا یا او را در دین فقیه گردان و برای او تفسیر و بیان را بیاموز، که تأویل را به معنی تفسیروبیان استعمال کرده ، اگرچه بعض علماء مثل راغب اصفهانی در مفرداتش ، تفسیر را اعم از تأویل دانسته وگفته که تفسیر اکثراً به معنی بیان و شرح الفاظ استعمال می‌شود و تأویل استعمالش در بیان معانی وجمله ها است ، همچنان اشاره کرده است که اطلاق تأویل بر استنباط معانی از نصوص کتاب و سنت میشود ، اما تفسیر استنباط معانی را از نصوص و غیر آن در بر میگرد .

و شاید این رابطه ناگسستنی بین دو اصطلاح بویژه در استعمال کتاب و سنت ، بما عاریت گرفتن ضابطه های را که متخصصان این علم در مورد تفسیر وضع کرده ، بصفت ضابطه های تأویل ، جواز دهد .

ما میدانیم در کتاب الله اموری آمده که جز ذات اقدس الهی کنه آنرا دیگری نمیداند ، مثل معرفت حقائق اسماء و صفات باریتعالی ، تفصیل علم غیب و امثال آن ، همچنان یکسلسله امور دیگری‌هم هست که خداوند به پیامبرش خبرداده که در این امور بایست ، کسی قصد تأویل و تفسیر خود را غرق بحث و مناقشه نکند ، بلکه بر اوست که حدود آنچه درکتاب خدا و سنت پیامبر آمده را مراعات‌کند .

همچنان بخش سوم هم وجود دارد که خداوندآنرا به پیامبرش آموخته و در کتابش آورده و پیامبر را هم به تعلیم و بیان آن امر فرموده است که این بخش بدو نوع تقسیم میشود .

١- آنچه مناقشه در آن جز بطریق سمع از راه دیگری جواز ندارد ، مثل اسباب نزول ، ناسخ و منسوخ وغیره .

٢- آنچه از راه استدلال و مناقشه مورد بحث قرار می گیرد که علماء در این مورد دوموقف دارند .

الف - در جواز تأویل قسمتی از آن باهم اختلاف کردند مثل آیات اسماء و صفات که مذهب سلف تأویل را منع کرده است .

ب - قسمتی دیگری از آن که در جواز تأویلش اتفاق دارند ، که عبارت از استنباط احکام شرعی ازادلهٔ تفصیلی آن می‌باشد که بنام«فقه»یادمی‌گردد .

علماء برای تأویل و تفسیر شروطی وضع کرده اند که عبارت است از :

١- نباید تأویل ظاهر معنی مفهوم از لفظ را که به اساس قواعد زبان و عرف عربها در مکالمات شان بذهن می آید از بین ببرد .

٢- نقیض نص قرآنی نباشد .

٣- با قاعده شرعی‌یی که علماء و ائمه باهم اتفاق دارند ، اختلاف نداشته باشد .

٤- مراعات کردن هدفیکه نص بخاطر آن نزول یافته است .

اما انواع تأویل باطل و مردود را می توان در

ضمن اقسام ذیل درج کرد .

۱- تأویل و تفسیریکه از طرف غیر اهلش صادر شده باشد ، مثلاً آشنایی کافی با گرامر زبان نداشته و واجد شرائط تأویل نباشد .

۲- تأویل متشابهات بدون سند صحیح .

۳- تأویلاتی که مذاهب ومکتب های غیر تأیید شده ، مخالف کتاب ، سنت و اجماع مسلمین را ، اسلامی نشان دهد . اصدار حکم قطعی باینکه مراد شارع این تأویل بوده ، آنهم بدون دلیل .

۵- تأویلیکه برپایهٔ هوی استوارباشد مانند تأویلات فرقه باطنیه ، که این تأویلات همه باطل و مردود بوده و تحت عنوان تأویل مستبعد درج میگردند .

اصحاب اهل اجتهاد

چون اجتهاد از اهمیت ویژه‌یی برخوردار است، بناء تنها آن اصحاب جلیل القدری بدان دست مییازیدند که اهلیت ، صلاحیت و توانائی آنرا داشتند ، و هرگاه آنانیکه اهلیت اجتهاد را نداشتند و به اجتهاد دست می یازیدند ، و اشتباهی میکردند ، پیامبر ﷺ عمل آنها را به دیده انکار نگریسته و تأیید شان نمی‌کرد .

ابوداوٗد ودارقطنی ازحضرت جابر روایت میکنند ، که گفت : در سفری برآمدیم و سنگی برسر یکتن از همراهانمان خورد و جراحت برداشت ، سپس محتلم شد ، از یارانش پرسید ، آیا اجازه دارم تا تیمم کنم؟ در جوابش گفتند : ما برای تو اجازه تیمم داده نمی‌توانیم ، زیرا تو به استعمال آب قدرت داری ، همان بودکه او غسل کرد و بمرد ، پس زمانیکه به نزد پیامبر ﷺ آمدیم ، از موضوع بر ایشان حکایت شد ، پیامبر فرمود : «قتلوه ، قتلهم الله ، ألا سألوا اذ لم یعلموا فانما شفاء العی السؤال ، انما کان یکفیه آن یتیمم ، او یعصر أو یعصب» - شک من راوی الحدیث - «علی جرحه خرقة ، ثم یمسح علیها ویغسل سائر جسده»= او را کشتند ، خدا آنها را بکشد ، مگر سؤال نکردند اگر نمیدانستند ، زیرا شفای مرض جهالت و تحیر ، سوال کردن است ، تنها کافی بودکه تیمم کند و یا بر جراحتش پارچهٔیی را ببندد ، سپس بالای آن مسح کشیده وسائر جسد خود را بشوید .

بناء رسول ﷺ ، فتوا دهندگان را معذور ندانسته بلکه آنها را مورد سرزنش و عتاب قرارداد و فتوای بدون علم را بر ایشان عیب گرفته و آنها را به مثابه قاتلین برادر شان خوانـد ، و همچنان واضح ساخت‌که کسی چون آنها به بی خبری و تحیر مبتلا باشد ، باید از دانشمندی سؤال کند ، نه اینکه بدون علم به سرعت فتوا دهد ، قرآن‌کریم نیز در مورد نیاز به سؤال چنین ارشاد دارد که :

«فاسألوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون» .

(سورة النحل ، آیه ٤٣)

پس سؤال کنید از خبره‌گان اگر هستید که شما نمیدانید.

امام احمد ، شیخان ـ بخاری ومسلم ـ ابوداود ، نسائی و طبرانی از اسامه بن زید روایت میکنند که گفت : پیامبر ما را در سریه‌یی به «جهینه» فرستاد ، با مردی روبرو شدم که میگفت : «لا اله الا الله» ، اما من نیزه ام را بر سینه اش فروکوبیدم ، ولی دلم ناقرار بود ، تا اینکه این حکایت را بعد از بازگشت به پیامبر ﷺ نقل کردم ، پیامبر فرمودند : أقال : «لا اله الا الله وقتلته» ؟ ! آیا او لا اله الا الله گفت وتو او را کشتی ؟! گفتم : ای فرستاده خدا ، او از ترس سلاح چنین اعترافی کرد ، پیامبر فرمود : «أفلا شققت عن قلبه حتی تعلم من أجل ذلك قالها أم لا ؟ من لك بلا اله الا الله یوم القیامة » ؟ آیا قلبش را شگافتی و دانستی که به همان خاطر (از ترس) لا اله الا الله گفته ، کیست که تو را در برابر لا اله الا الله در روز قیامت نجات بخشد؟ پیامبر این جمله را

آنقدر تکرار کرد که من آرزو نمودم که کاش که تا آنروز مسلمان نمی شدم .

در حدیث اول ، پیامبر ، رویۀ صحابه را که گمان کردند ، استعمال آب برای آنکه ، آنرا می‌یابد ، در غسل و وضوء واجب است ، اما حالت شخص را مدنظر نگرفتند و به فرموده خداوند عمیق نیندیشیدند که :

«وان کنتم مرضى أو على سفر او جاء احد منكم من الغائط أولا مستم النساء فلم تجدوا ماء فتيمموا صعيدا طيباً» . (سوره مائده ، آیه ۶۷)

و اگر باشید بیمار یا بسفریا بیاید به یکی از شما از قضای حاجت یا رفته باشید نزدیک زنان پس نیابید آب ، پس قصد کنید خاک پاک را (تیمم کنید بآن) و درحالیکه اهل نظر نبودند ، سؤال هم نکردند .

و از حدیث حضرت اسامه بر می آید که او رضی الله عنه این قول خداوند را تأویل کرده است که : « فلم يك ينفعهم ايمانهم لمار أو ابأسنا» .

(سوره غافر ، آیه ۸۰)

پس نبود اینکه نفع دهد ایشانرا ایمان ایشان ، وقتیکه دیدند عقوبت ما را .

چه او آیه مبارکه را برای نفی منافع دنیا وآخرت دانسته و آنرا جنبه عمومی داده ، نه اینکه ویژه آخرت باشد ، طوریکه ظاهر آیه خود خبر میدهد و شاید همین سبب شده باشد که پیامبر ﷺ با اواز در سختی پیش آید .

این بود بخشی از فتاوای اصحاب رضوان الله علیهم که پیامبر ﷺ آنرا تأیید نفرمودند ، از مطالعۀ کتاب های حدیث و سیرت بر می آید که مردم از پیامبر ﷺ راجع به وقایعی استفتاء میکردند که برای ایشان فتوی میداد ، یا قضایا و مسایلی را حضورش پیش کش می کردند که در مورد حکم می فرمود ، کار نیکی را میدید ، کننده اش را تحسین کرده یا عمل بدی را مشاهده می فرمود ، آنرا تردید میکرد که اصحاب گرانمایه اش نیز از او چنین می آموختند و برخی به برخی دیگر نقل و روایت می نمودند و سرانجام بین همه نشر و پخش می شد ، و گاهی باهم اختلاف میکردند ، اما اختلاف شان بخاطر فهم و درک کامل مسأله بود ، بدون اینکه گفتگوی شان به نزاع و شقاق بینجامد ، یا دیگری را متهم کنند و یا شمشیر از نیام برکشند ؛ زیرا آنها در همچو مسائل به کتاب خدا وسنت پیامبر ﷺ رجوع کرده و برهمه اختلافات بدون اینکه اثرات و خیمی بر اخوت و برادری شان بگذارد ، خاتمه می بخشیدند .

هشدار پیامبر از اختلاف

پیامبر ﷺ میدانست که بقای این امت در گرو تألف قلبهایی است که دوستی خدا آنها را باهم جمع کرده و مرگ و نابودی آنها هم در دوری دلها از یکدیگر است ؛ از همینرو پیامبر قبل ازینکه خلاف درمیان امت اسلام بیداد کند میفرمود : «لا تختلفوا فتختلف قلوبكم» و صحابۀ کبار هم نظر داشتند که خلاف خیری به ارمغان نمیآورد ، عبدالله بن مسعود رض می فرمود که : «الخلاف شر» .

از همین رو پیامبر ﷺ ریشه های خلاف را قبل از رشد و نموی آن قلع و قمع کرد ، عبدالله بن عمر روایت میکنند که چاشتگاهی به نزد پیامبر ﷺ رفتم در این وقت او صدای دو مردی را شنید که در مورد آیه یی باهم اختلاف داشتند . پیامبر درحالیکه آثارغضب درسیمای مبارکش مشاهده میشد ، بیرون شد و فرمود : «انما هلك من كان قبلكم باختلافهم في الكتاب» .

از نزال بن سبرة روایت است که گفت : از عبدالله بن مسعود (شنیدم که گفت : شنیدم مردی را که آیه یی را تلاوت میکرد که من طور دیگری آنرا از پیامبر ﷺ شنیده بودم ، سپس دستش را گرفتم و به نزد رسول الله ﷺ آمدم و موضوع را به پیامبر گفتم ، پیامبر هر دو قرائت را تأیید فرمودند ، شعبه

میگوید که گمان میبرم پیامبر فرمود : «لا تختلفوا بأن من کان قبلکم اختلفوا فهلکوا» اختلاف نکنید ؛ زیرا آنانیکه پیش از شما بودند ، اختلاف کردند پس نابود شدند . اینجاست که پیامبر ﷺ اصحاب کرام و همه امت اسلام را از عواقب و خیم اختلاف خبر داده و آنها را بر حذر میدارد .

پیامبر ﷺ آداب بس مسلمی از ادب اختلاف را به صحابه کرام در رابطه تلاوت قرآن می آموزاند ، در حدیث صحیح آمده است که : اقرؤوا القرآن ما ائتلف علیه قلوبکم ، فاذا اختلفتم فیه فقوموا ، بخوانید قرآن را تا زمانیکه مانوس است و سازگاری دارد بان دلهای تان ، پس هر گاه در آن اختلاف کردید ، برخیزید (قرآن نخوانید) .

پیامبر ﷺ ، اصحاب کرام را دستور میدهد که در صورتیکه ، در قراءت قرآن یا آن معنی‌یی که در آیات قرآن مقصود است ، اختلاف کردند ، برخیزند، تا زمانیکه خاطرشان آرام شود و راحتی برقلب شان خیمه زند و عواملی که سرانجام بـه نزاع و شقاق میکشاند ، نابود گردد . اما هرگاه قلب‌ها باهم انس گرفتند و آزادی فهم قرآن بردل ها حاکم شد بر آن هاست که قراءت قرآن را با تدبر و اندیشه در آیات بیناتش ادامه دهند .

همچنان می بینیم که قرآن نیز گاهی در اختلاف میان صحابه کرام ، به آنها ادب آموخته ، او شانرا تنبیه میکند ، عبدالله بن زبیر گفته اند که : نزدیک بود که خیران ــ ابوبکر و عمر ــ هلاک شوند ، چه زمانیکه نمایندگانی از بنی تمیم به نزد پیامبر ﷺ آمدند ، یکی اشارت کرد تا اقرع بن حابس حرف بزند و دیگری به قعقاع بن معبد بن زرارة اشاره کرد. ابوبکر رضی الله عنه برای عمر رضی الله عنه گفت : تو برضد من چنین کاری کردی ، عمر گفت : نه من قصد اختلاف باتو نداشتم ، تا اینکه صدایشان در حضور پیامبر بلند شد ، خداوند این آیه مبارکه را نازل فرمود که :

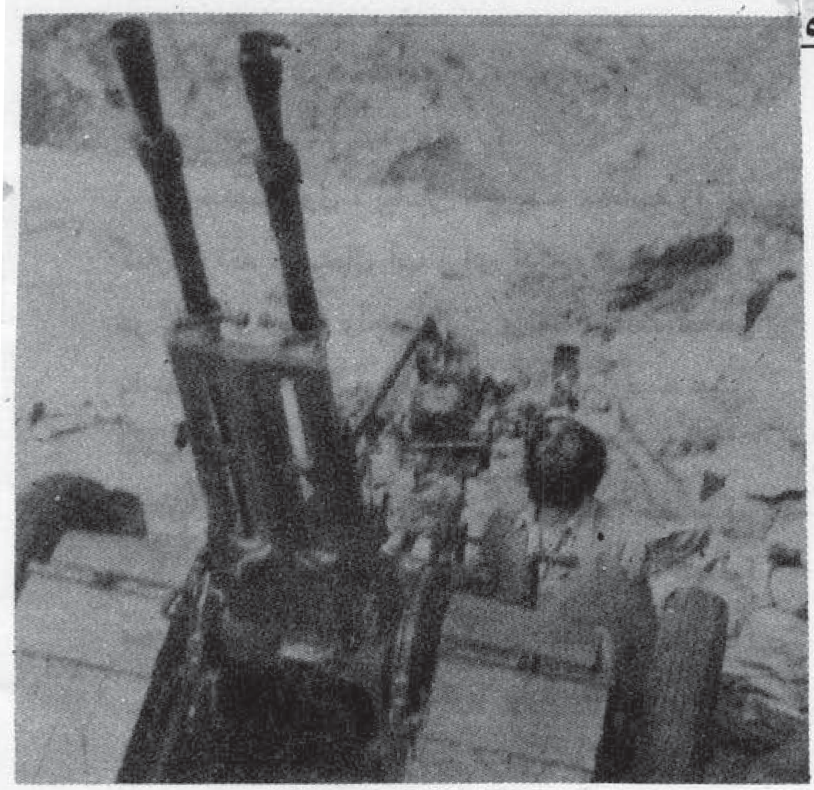

یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی» ای مؤمنان بلند مکنید آوازهای خود را بالای آواز پیامبر .

ابن زبیر میگوید که عمر بعد از نزول این آیت آنقدر آهسته حرف می زد که پیامبر ازاو می‌خواست تا بلند تر حرف زند .

آثار ادب اختلاف در عصر نبوت

در روشنی آنچه یاد آوری شد ، می‌توانیم آثاراد. اختلاف را در این عصر طور خلاصه ذکر کنیم :

۱- صحابـه کـرام تا حد توان و امکان کوشش میکردنـد تا اختلاف ننمایند ، از همینرو در مسایل خورد و کوچک؛ سؤال نکرده . بلکه در سایهٔ هدایت پیامبر ، قضایا را فیصله می کردنـد ، بـه ترتیبیکه هیچ فرصتی برای نزاع ، شقاق و جدال باقی نمی‌ماند.

۲- اگر علی‌الرغم همه کـوششها بازهم اختلاف بوقوع می‌پیوست ، امر مختلف فیه را به کتاب خدا و سنت پیامبر راجع میکردند ، و اختلاف هم مرتفع میشد .

۳- اصحاب کرام در برابر حکم خدا و پیامبرش بسیار خاضع و تسلیم بودند .

٤- پیامبر ﷺ اختـلاف کنندگان را در اموریکه

بقیه در صفحه (٦٩)

اسلامي حکومت او اهليت

د خليفه اطاعت

منيب

ځرنګه چه اسلامی حکومت قایمول او یو عادل او مسلمان خلیفه ټاکل پرمسلمانانو باندی واجب دی د دی ترڅنګه پر مسلمانانو باندی د خلیفه اطاعت هم واجب دی په اسلامی حکومت کی د اطاعت سلسله قرآن کریم بالکل واضح تشریح کړی لکه چی فرمائی :

یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول وأولی الامر منکم فان تنازعتم فی شيیء فردوه الی الله والرسول ان کنتم تؤمنون با لله والیوم الأخر ذلك خیر واحسن تاویلا ۝ (النساء : ٥٩)

ای هغو کسانو چه ایمان مو راوړی دی (ای مؤمنانو) حکم ومنی تاسی د الله او حکم ومنی تاسی د رسول (د الله) او حکم ومنی د خاوندانو د حکم له تاسی (هغه حاکمان او مشران چه مسلمانان وی) نو که بیا جګړه وکړه تاسی په یوه شی کښی نو وګرځوی تاسی دا (کار) طرف د الله ته (کتاب الله) او رسول ته (سنت رسول الله ته) که تاسی ایمان لری په الله او په ورځی اخری (قیامت باندی) .

دا کار (کتاب الله او سنت رسول الله ته رجوع کول) ډیر غوره دی تاسی ته او د ارجوع ډیره ښه ده د عاقبت له جهته .

په پورتنی آیت کی دا خبره په واضح الفاظو کښی معلومه شوه چی په اسلام کښی د اطاعت سلسله علی فرق المراتب ده یعنی د هر څه څخه مخکی به د الله او د هغه د رسول حکم منيء او که چی امیر د الله او رسول الله (ﷺ) د حکم سره برابر حکم وکړی نو بیا به د امیر حکم منی که د امیر او ستاسی په منځ کښی کوم اختلاف پیښ شی دا چی د امیر د حکم د الله تعالی او د رسول (ﷺ) له حکمه سره موافق دی او که مخالف، نو که له کتاب الله او سنت رسول الله ﷺ سره موافقت و خوری لو په هغه خبره به بالاتفاق عمل کوی .

او که څوک د کتاب الله او سنت رسول الله د فیصلی څخه تښتی او غاړه ورته نه ږدی مسلمان به نه وی .

همدارنګه که د دوو مسلمانانو په منځ کښی کومه جګړه پیدا شی او یو د دوی څخه هغه بل ته ووائی چه راځه چه په شریعت سره فیصله وکړو او هغه ورته په جواب کی ووائی (نعوذ بالله) د شریعت سره څه کار لرم نو هغه شخص ته په یقین سره مونږ کافر ویلی شو قرآن عظیم الشان د دی خبری په تائید داسی ارشاد فرمائی :

ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الکافرون ۝
(سورة مائده : ٤٤)

او هرچاچه حکم ونکړو په هغه څه چه حکم نازل کړی دی خدای پس دا کسان چی دی هم دوی کافران دی . که ستاسی او د امیر ترمنځ فروعی اختلاف وی نو بیاڅه کول پکار دی ؟

د هر څه د مخه باید فروعی اختلاف و پیژنو .

فروعی مسایل : هغه مسایلو ته ویل کیږی چه په هغه مسایلو باندی د صحابه کرامو اجماع نه وی شوی او اتفاق هم نه وی او مجتهدینو پری هم اتفاق نه وی کړی او د نصوصو صریحه په وړاندی غیری تعریفه هم نه وی .

که امیر حکم وکړی او د امیر په حکم کی د رعیت او امیر ترمنځ فروعی اختلاف وی مثلاً امیر حنفی وی او رعیت شافعی وی نو د امیر حکم منل پکار دی ځکه چه په دغه وخت کښی د امیر حکم د فروع څخه وجوب ته رسیږی .

د امیر اطاعت په اصل کښې د رسول ﷺ اطاعت دی او رسول ﷺ اطاعت په اصل کښې دخدای(ج) اطاعت دی .

د دی خبری په تائید رسول الله ﷺ داسی ارشاد فرمائی :

عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله ﷺ من اطاعنی فقد اطاع‌الله ومن عصانی فقد عصی‌الله ومن یطیع الامیر فقد اطاعنی ومن یعص الامیر فقد عصانی وانما الامام جنة تقاتل ممن ورائه ویتقی به فان امر بتقوی الله وعدل فان له بذلك اجراً وان قال بغیره فان علیه منه . (متفق علیه مشکوة)

ترجمه : د ابو هریره رضی الله عنه څخه روایت دی وائی فرمایلی دی رسول الله ﷺ چاچه اطاعت و کړو ځما په تحقیق سرهٔ د خدای (ج) اطاعت وکړو چاچه سرکشي وکړه ځما څخه په تحقیق سرهٔ د خدای(ج) څخه سرکشي وکړه چاچه اطاعت د امیر وکړو په تحقیق سرهٔ ځما اطاعت وکړو چاچه د امیر څخه سرکشي وکړه په تحقیق سرهٔ ځماڅخه سرکښي‌وکړه ندی دا امیر مګر ډال (سپر) دی چه جنګ کولی شي وروسته د هغه او ځان بچ‌کولی شي په هغه که امرئ وکړو په تقوی او په ویره سره د خدای (ج) نه او عدل او انصاف یې وکړو بیشکه وی به هغه لره ، په دی امر سره اجر او که امر وکړو بغیر د دی څخه نو بیشکه په ده باندی له دی کارکولونه ګناه ده .

په یوحدیث شریف‌کښې راغلی دی چه د مسلمانانو امیر به قریشي وی یعنی د قریشو د قوم څخه بهٔوی دا په دی معنی چه که قریشي او غیر قریشي په علم تقوی دیانتداری او امانت داری‌کښې سره برابر وی نو حق اولیت د امارت د قریشي دی لیکن په یو بل حدیث کښې عبداً حبشیاً هم راغلی .

یعنی که داسی قریشي نه پیدا کیږی چه صفات د امر پکښې موجود وی او حبشي کښې د امریت صفات موجود وی یعنی علم، تقوی، دیانت داری او امانت داری د قریشي په نسبت اضافه وی نو حق اولیت د امارت د حبشي دی او د هغه اطاعت په قریشي او غیر قریشي باندی واجب دی .

په اسلام کښې اطاعت په دوه ډوله دی .

۱- اطاعت مطلق .

۲- اطاعت مشروط .

اطاعت مطلق بدون د خدای (ج) او د هغه د رسول الله ﷺ څخه بل هیچا ته جایز ندی او هغه اطاعت ته ویل کیږی چه حکم بدون د دلیل څخه ومنل شي .

انبیاء (ع) ته ځکه اطاعت مطلق جایز دی چه هغوی معیار حق دی د دین شارعین دی هغوی د خپل نفس او هوا څخه خبری نه کوی لکه چه پاک خدای (ج) فرمائی .

وما ینطق عن الهوی (سورت نجم) بلکه د هغوی ارتباط د وحی په ذریعه د تل د پاره د خپل خدای(ج) سره موجود دی لکه چه الله (ج) فرمائی :

ان اتبع الا ما یوحی الی ط (سورة انعام آیة ۵۰)

ترجمه : ورته ووایه ای محمده (ﷺ) چه پیروی نه کوم مګر هغه څهٔ چه وحی کیږی مالره .

وحی هم په دوه ډوله ده :

۱- وحی جلی .

۲- وحی خفی .

وحی جلی : هغه وحی ته ویل کیږی چه الفاظ او مضمون دواړه د خدای تعالی د طرفه وی .

وحی خفی : هغه وحی ته ویل کیږی چه پیغمبر ﷺ ته د الله (ج) د طرفه القا شوی مګر مضمون او الفاظئ دواړه د پیغمبر ﷺ د طرفه وی یعنی وحی خفی هم په اصل کښې د خدای(ج) حکم دی .

کوم احکام چه په وحی جلی کښې مجمل پاتی شوی

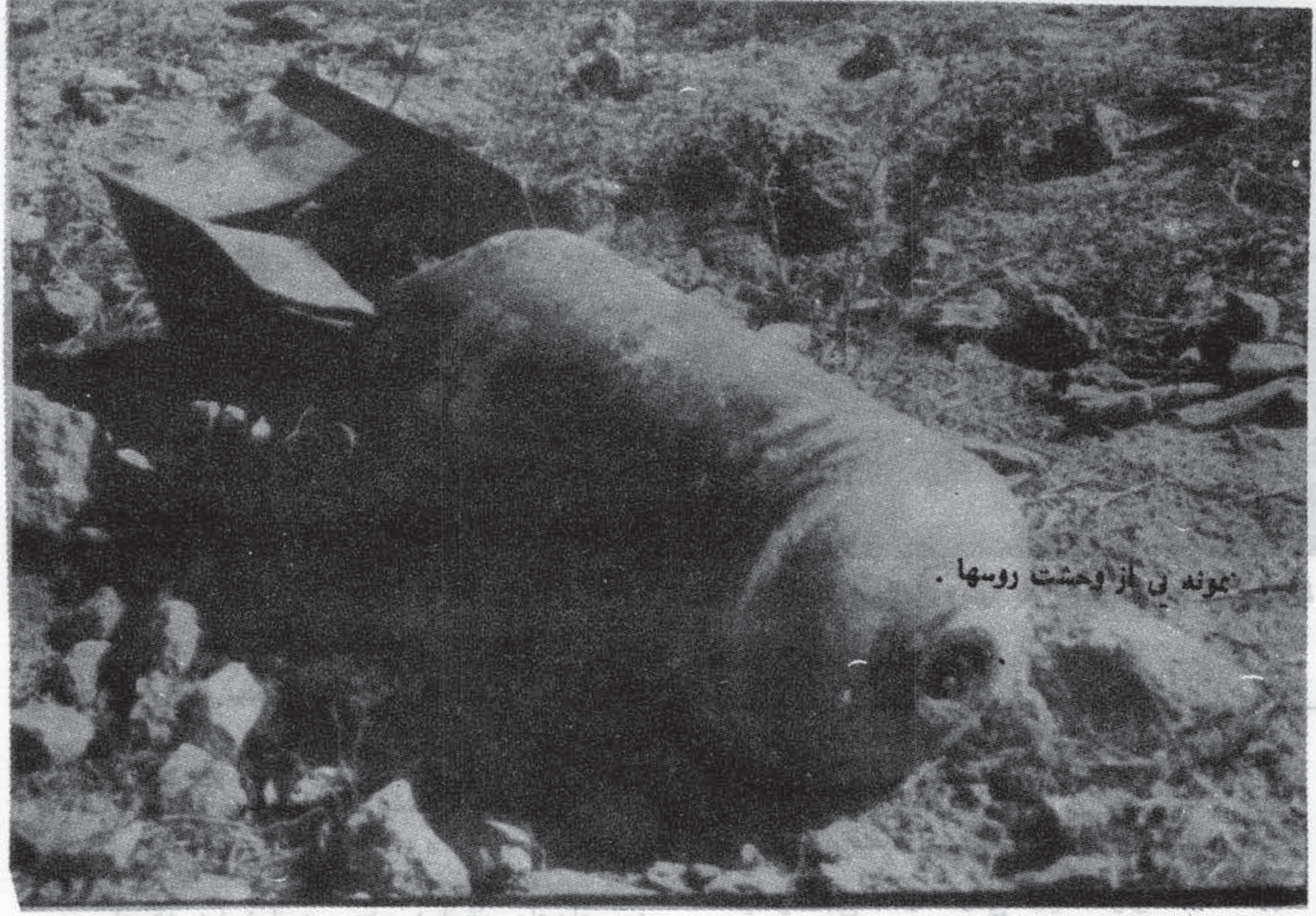

نمونه یی از وحشت روسها .

وی او د هغه احکامو تشریح او بیان په وحی خفی
سره وشی (یعنی پیغمبر ﷺ د هغه تشریح وکړی ،
دا هم په اصل کی دخدای(ج) احکام دی .
باید ووایو چه د پیغمبرانو ﷺ څخه علاوه د مطاع
مطلق صلاحیت له بل هیچا سره نشته او د دی خبری
په تائید کښی د حضرت عمر رضی الله عنه قول پوره څرګند
ثبوت دی .

یوه ورځ حضرت عمر رضی الله عنه په یوه خطابه کښی
خلقو ته و فرمایل :

ای خلقو که ما د الله او د هغه د رسول ﷺ
څخه مخالفت اختیار کړونوله ما سره به څه وکړی ایا
خما اطاعت به وکړیء ،

خلقو څه و نه ویل دوباره حضرت عمر رضی الله عنه دا
خبره تکرار کړه .

نو یو سړی توره راویسته او پورته شو او په تنده
لهجه ئی داسی وویل «فقلنا هکذا» یعنی په دی توره
به دی سر د تنی څخه جدا کړم .

د پورته تشریحاتو له مخی باید ووایو چه اطاعت
مطلق بدون د الله او د هغه د رسول ﷺ څخه بل
هیچا ته جایز نه دی او د اسلامی نصوصو څخه
پرخلاف که حکم ومنل شی نو حاکم یعنی
حکم کوونکی ئی خالق او د هغه امر او حکم
شریعت او د هغه پیروی او تابعداری د بنده ګی
حیثیت لری یعنی داسی حکم منل مشرک فی الحکم
دی اطاعت مشروطړته ویل کیږی چه دلیل لتول
پکښی ضروری شرط دی دغه اطاعت د مطلق څخه
ښکته درجه لری چه په دغه اطاعت کښی د امیر
اطاعت د علماؤ او مشایخو اطاعت د مور او پلار
اطاعت شامل دی او دغه اطاعت تر هغه وخته پوری
قابل قبول دی چه د خدای تعالی د ناخوښی مسئله
پکی منځ ته نه وی راغلی که چه د خدای (ج)
ناخوښی منځ ته راشی نو دغه اطاعت قابل قبول

ندی لکه چه پیغمبر ﷺ فرمائی :

عن النواس بن سمعان قال قال رسول الله لاطاعة لمخلوق فی معصیة الخالق .

(رواه فی شرح السنه مشکوة ص ۳۲۱)

ترجمه : د نواس بن سمعان رضی الله عنه څخه روایت دی چی فرمایلی دی رسول الله چه إطاعت نشته مخلوق ته په نافرمانی د خالق کښی .

د امیر د اطاعت شرطونه : د امیر هر حکم باید د کتاب الله او سنت رسول الله په تله کښی تول او ترازو شی او هغه وختئی حکم ومنل شی چه د کتاب الله او سنت رسول الله مشروطیت پکی موجود وی .

امام قرطبی[7] وائی چه د امام خبره بی دلیله منل دا د روافضو مذهب دی ځکه چه دا مرتبه درسالت ده او پیغمبران معصومین‌دی نو خبرهٔی ځکه‌بی‌دلیله منل پکار دی او امام د پیغمبرانو سره برابرول ندی پکار .

او کله چه د امیر حکم د اسلامی اصولو سره برابر وی که په هغه حکم کښی چاته گټه وی او یا تاوان خوشحاله وی یا خفه ترڅو چه اسلامی حدود پایمال نکړی د امیر اطاعت واجب دی او د اسلامی حدود پایمالیدو په صورت کښی د امیر اطاعت گناه ده لکه چه رسول الله ﷺ په دی حصه کښی داسی ارشاد فرمائی :

وعن ابن عمر قال قال رسول الله ﷺ السمع والطاعة علی المرء المسلم فیما احب وکره مالم یؤمر بمعصیة فاذا امر بمعصیة فلا سمع ولا طاعة.

له ابن عمر رضی الله عنه څخه روایت دی چه فرمایلی دی رسول الله ﷺ اوریدل حکم د امیر او اطاعت کول د هغه په مسلمان سړی باندی په هر هغه څه کښی چه خوښ وی یا ناخوښه واجب دی ترڅو چه امر ونکړی په گناه باندی او که امرئی وکړو په گناه سره پس نشته دی اوریدل د حکم او نه اطاعت کول د هغه .

د علماؤ او مشایخو د اطاعت شرطونه : د بنی اسرائیلو د علماو او مشایخو فیصلی او حکمونه په عوامو کښی بلکل د وحی حیثیت درلوده او له هیچا سره دا صلاحیت نه وه چه د خپلو علماؤ په فیصلو او حکمونو باندی تنقیدو نیسی او که چا به تنقید ونیوه نو هغه سړی به د کفر په تور په اعدام محکومیده او ژوند به‌ئی د لاسه ورکو تحلیل او تحریم‌ئی په خپله خوښه وه ځکه چه ئی زړه غوښتل هاغسی به‌ئی کول ځرنگه چه دغه صلاحیتونه چه پورته‌ذکر شول په اصل کښی د خدای تعالی دی لیکن دغه نالایقه علماؤ او مشایخو د خپلو مادی گټو په اساس ځانته منسوب کړی وه نو په همدغه علت قرآنکریم دغه علماء او مشایخ د خدایانو په نامه مسمی کړی لکه چه فرمائی :

اتخذوا احبارهم ورهبانهم ارباباً من دون الله۝

(سورت توبه ۳۱)

نیولی دی دغو (کتابیانو) عالمان خپل او عابدان خپل خدایان بی‌له الله نه (چه اطاعت‌یی کوی په تحلیل

وسیلهٔ نقلیهٔ اعاشهٔ روسها که بدست مجاهدین رزمندهٔ ما به این انجام رسیده است ! (جبههٔ جاجی)

او تحریم کښی) .

د قرآنکریم ددغه هدایاتو له مخی چه مؤمنان دی خبری ته متوجه کوی چه تاسی به د بنی اسرائیلو په شان د خپلو علماؤ او مشایخو څخه خدایان نه جوړ وی او د دوی خبری به په کورکورانه ډول نه منی او د هغوی خبره به په دی شرط منی چه د قرآن او حدیثو د اصولو سره برابر حکم وکړی کله چه دقرآن او احادیثو په رڼا کښی حکم وکړی نو د عالم قول سند دی پیروی او اطاعت کول ئی اجر او ثواب لری او که د خپلو خواهشاتو او شخصی ګټو په اساس د شریعت څخه پرخلاف حکم وکړی نو په دغه صورت کښی یې پیروی او اطاعت کول ګناه دی.

حضرت شاه صاحب (رح) داسی لیکی چه د عالم قول تر هغه وخته پوری عوامو ته سند دی چه د شرعی له مخی خبری کوی کله چه هغه عالم له خپل ځانه یا د صمعی یا نورو شیانو له کبله خبری کوی نو بیا د دوی قول سند نه دی .

حضرت امام ابوحنیفه (رح) فرمائی که څما خبره د خدای او رسول (ﷺ) د قول سره مخالفه وی نو هغه په دیوال ووهی یعنی د هغی خبری اطاعت مه کوی . همدارنګه د همدی خبری په تائید کښی یو بل

قول د حضرت امام ابو حنیفه (رح) دی چی فرمائی :

لا یحل لاحد ان یفتی بقولنا مالم یعرف من این قلنا .

ندی روا هیچا ته چه فتوی وکړی څماپه قول باندی ترڅو چه پوه نشی چه دا خبره ما د کومه ځایه کړی .

یحی بن یحی چه د امام یوسف (رح) شاګرد دی دخپل استاذ قول را نقلوی وائی چه امام یوسف صاحب د مرګ په لحظاتو کښی داسی و فرمایل :

کل ما افتیت به فقد رجعت عنه الا ما وافق کتاب الله و سنت رسول الله .

هر هغه چه ما فتوی کړی په هغه سره ، په تحقیق سره رجوع وکړه ما د هغه نه مګر هغه چی موافقی وی د کتاب الله او سنت رسول الله ﷺ سره .

اوس په لنډه او خلاصه ډول سره ویلی شو چه اطاعت مشروط څنګه چه ئی د نوم څخه معلومیږی سند او دلیل لټول پکښی ضروری شرط دی سند او دلیل په اسلام کی د کتاب الله او سنت رسول الله څخه عبارت دی او بدون د دلیل او سند څخه اطاعت هیچا ته په هیڅ وخت او بههیڅ ځای کی روا ندی .

★ ★ ★

عبدالحی «شیدا»

انگیزه های دعوت اسلامی

کلمه احسان در اصطلاح امروز که برسر زبانها است ، در تعامل اجتماعی حاکم بر شرایط قرون متمادی زندگی بشر چنین معنی را دارد که برادر با برادر همنوع با همنوع ، مسلمان با مسلمان ، غنی با تهی دست ، ایستاده بر افتاده ، آرام بر حادثه دیده و مصیبت رسیده ، با کمال دلسوزی دست تعاون و سخاوت را دراز کند و هر لحظه انسان مستقر و آرام بخاطر نجات غرق شدگان توفانها بـه تلاش بپردازد . این مفهوم احسان است که داعی الی الله در طرح ها و اصول دعـوت خویش ، نخست از همه باید به تعاون وهمکاری و دستگیری و نجات کسانیکه در مجمر شعله زای فقر و تهی‌دستی میسوزند بپردازد و اساس دعـوت خویش را رسیدگی بفریاد مظلومانه مستضعفین پنداشته و در انتخاب خط «وتعاونوا علی البر والتقوی» یعنی معاونت کنیدبه نیکوکاری‌وتقوی .

ویژگی های یک داعی !

بخاطر زدودن رنگ باطل از سیمای پر درخشش حق و رهائی حق از امتزاج با باطل تلاشهای مستمر اصلاحی ضرورت است و عنصر داعی را بر آن وا میدارد تا همه شاخـه های پراگندهٔ فکری اش را در یک هسته متوازن و متحرک اصلاحی متراکم ساخته شرایط موفقیت خویش را مساعد سازد .

خصوصیت هائیکه می‌تواند یک داعی را در تمام پهلوها و جوانب دعوت اش از ابتلای شداید روزگار جان بـه سلامت برهانـد و پیروزمند کار زار خونین اصابت یا انحراف سازد عوامل ذیل است :

۱- مداهنت و ساز شکاری را دشمن آشتی ناپذیر خویش پنداشته در برابر اشاعـه و تحقق حق از هیچ نیروی نهراسد . براستگویی و عدم مغالطه و غلط گوئی خود را عادت دهد، از محافظه کاری و مصلحت اندیشی در امر خدا(ج) بپرهیزد ، حق را با کیفیت و سیمای تجـلی اش در هر شرایط گـرچه صد در صد به نقصان وی انجامد اظهار کند ، با قاطیعت اسلامی و حکمت ، مصلحت هـای سازش کارانـه را زیر پـا گذاشته با زبان و دل و دست در جهت تقبیح آن بـپردازد .

هر شخصی در هر شرایط روحی و اخلاق و با هر نوع شخصیت معنوی موفق بـه برداشتن چنین گام پیامبرانه نخواهد شد . فقط عناصرمصمم و متعهدیکه از سرآغاز صبح تعهد خونین رسالت عظیم و سنگین دعوت را عهده دار می شوند ، توفیق انجام این امر را می‌توانند حاصل کنند وبس .

مسأله دومی که یک مصلح بایـد در طرز زندگی خویش از آن استفـاده کند زیستن در زیر الهامات و سایه های قرآن است که قرآن به وی می آموزاند : آیهٔ کریمه «لم تقولون ما لا تفعلون»است ، یعنی عنصر داعـی آنچه را که به مردم تبلیغ میکند بایـد قبلاً آنرا در سرزمین وجود خویش پیاده نموده باشد ، نـه اینکه خـود همرنگ بـه آن گروه ومردمی باشد

که در صدد تبلیغ و راهنمایی ایشان بمبارزه و دعوت پرداخته است .

یعنی در اقوال و افعالش توازن کامل را مراعات نموده از مخادعه و همرنگی، با عوامل فاسد اجتماعی چنگ بدامن پرهیز بزنند ــ، چنانکه میگویند خود

سازی برجامعه سازی مقدم است . گزیدگی هائیکه یک داعی را معرف شخصیت و اهلیت مقام ارجمند دعوت میسازد بخش اصلاحات خودی است ؛ زیرا دعوت اصل مهم جهاد است . در جهاد مهمترین مسألهٔ مبارزه با نفس اماره است .

کسیکه وسیله اصلاح جامعه میشود ، باید در مقدمه به اصلاح خود بپردازد و بعد قدمی به پیش درجهت اصلاح مردم و جامعه گذارد ؛ زیرا یکی از بزرگان دین را حکایت میکنند که فرموده است :

« کسانیکه خود متقی نیستند ولی مردم را به تقوی دعوت می کنند به مثابهٔ آن است که یک طبیب علیل و مریض به تداوی دیگران بپردازد» درحالیکه خود مریض بوده پیوسته به تداوی و عیادت نیاز مبرم دارد .

آنانیکه معلم دعوت می شوند لزومی بر ایشان است تا پیش از اینکه بمدرسهٔ دعوت افتخار تدریس را کمائی کنند . باید آموزگار توانا و مربی و رهبرنفس خویش گردند ؛ زیرا معلم و مؤدب خویشتن خویش مسألهٔ کمال و عروج دعوت مردم و اجتماع است .

۳ـ جهت سوم که داعی الی الله را به افتخارات بیرونی دعوت دست میدهد موضوع عدم طمع بندگی است ؛ زیرا آنانیکه داعی اند باید از هر قید و بند نفسانی و شهوانی آزاد بوده در جهان حریت و بی نیازی از مطامع نفسانی زندگی نمایند .

شخص اسیر نمیتواند در برابر اسارت دیگران قیام کند . زیرا او خود آگاهانه بدامن اسارت سقوط کرده است ، تا زمانیکه در یک شخص خواهشات بهیمی نفس حاکم باشد او آزاد نیست ، بلکه هرلحظه محکومیت و زوال سرنوشتش را به مخاطره تهدید میکند ، حریت و آزادی معنوی شرط اساسی پیروزی داعی مصلح است .

خدایش بیامرز دعارفی شهیدی را که در این زمینه چنین گفته است : «در هر بردگی امید رهایی از جانب مالک است مگر بردگی از نوع طمع کهامیدی از جانب مالک به رهایی نیست ، در اینجا اختیار رهایش بدست برده است نه مالک» .

این برهه حساس که مردم و جامعه در جستجوی سرنوشت و زندگی بهتر و حیات جدید می باشند ، نهضت هنوز ، شبهای سیاهی را پشت سر گذاشته دقیقه شمار صبحی است تا از شگافتگی های این تیره‌گی های یأس‌انگیز و از سینهٔ این افق مکدر ، آذرخشی شتا بندهٔ برخیزد و بر بساط و فراز ونشیب و پیدا و پنهان نهضت چیره شود و پرتو انوارش‌مشعل گدازندهٔبر خرمن و معنی بی خبران و منافقینی باشد که ایجاد گر این جو مسموم کننده اند . شرایط کنونی حاکم برنهضت و جامعه تلاوشی از مواج

غم انگیز است که حسرت و ندامت و شقاوت را در قبال داشته وجدان انسانی انسان‌متعدی را شدیداً آزار میدهد. در چنین شرایطی تلاش بخاطر استرداد اصالت نهضت و بیداری فرزندان اصیل و فداکار، فریضه و وجیبه هر فرد متعهد و داعیون مخلص و مؤمن نهضت بوده اقدامات مناسبی به جهت حفظ منافع اسلامی جامعه وتحریک ضروری است، چه آنانیکه در بطن جامعهٔ اسلامی ما و نهضت جهت سومی یعنی منافقت را گزیده اند، در تلاش اند تا بنام دوستان نهضت و جامعه خطرات ممکنه را در مقدم و اقتدای این دو بیافرینند. این شب پره‌کان افسونگر که در فضای نهضت به پرگشایی توصل جسته اند، ازطریق مختلف میخواهند جامعه ونهضت را ضربه بزنند وبیمارش سازند. ولی موقعیت جهت‌گیری عناصر داعی دربرابر اینان به نحویست که در ذیل بیان میگردد:

۱- تابع و محکوم دعوت سادی و پیش آمد های ساحرانه و پر از نیرنگ شان نشده به پوزیشن و عرض و طول و قطر شکم شان فریب نخورند.

۲- در راه دعوت خویش از تحارم و اتهام ایشان نهراسیده با استواری‌کامل به سوی هدف به پیش‌بروند.

۳- تسلیم طمع و ایجابات نفسی نگردیده، دربرابر انحراف ایشان بدون مصلحت اندیشی به مجادله و مقاومت بپردازند.

٤- از اصالت تحریک قاطعانه و مستدام دفاع نموده منحرفین را به خطاهای نا بخشودنی و جرایم‌ننگین شان بادلایل و براهین مبین ملزم و منکوب کنند.

٥- اصرار بهتان آمیز و نقد های پر از تهمت و جفا کارانهٔ شانرا که شب و روز به نهضت و رهبری آن می بندند، با اسناد روشن و تاریخی رد و نکوهش نموده، عامل و وسیلهٔ تبارز روح اصیل و پرشکوه و دیرینه نهضت گردند در صورت احیای چنین تفکر سالم و نظریات توفنده در عنصر داعی یقیناً تحریک و جامعه بسوی فلاحت و رستگاری و نجات از سیلابهای ویرانگر اتهام و ویرانی و توفانهای پرطلاتم نفاق به جلو خواهد رفت «ان الله مع الذین التقوا والذین هم محسنون»، ایضاً ان تنصروا الله ینصرکم ویثبت اقدامکم ٥

صدق الله العظیم

پایان

د انقلاب لوښکې

د کب دریمه

نن بیا د کابل ښار را ته د غم کیسی کولی
هر لوری د وحشت او د ستم کیسی کولی

هرګوټ ته می چی وویل چی «ووایه حالونه»!
له دوکه ئی دواره د ماتم کیسی کولی

سرو څنډو ئی له ورایه د واټونو په اوږدو کی
د وینو بهیدلو په هر دم کیسی کولی

شفق ئی د سرو وینو په حنا کی لمبیدلی
په سپینه رڼا ورځ ئی د تورتم کیسی کولی

جفا ئی نه هیریږی له ملت سره ئی وکړه
تاریخ چی د «خلقی» او د «پرچم» کیسی کولی

رښتیا د ظالم مخی ته د حق مظاهره وه
جادو چی د اورونو او د بم کیسی کولی

فضائی خو ځوله د تکبیر چیغی وی پورته
ماښام او سهار دوارو قد علم کیسی کولی

«ناهید»او«جمیله» چی په اسلام باندی فدا شوی
نو ځکه ئی په یاد زما قلم کیسی کولی

من پیرو قرآنم

من شیر بچهٔ افغان ، فرزند مسلمانم — در راه حقم قایم من بندهٔ یزدانم
با کفرو کمونیستی در جنگ و ستیز ستم — از راه بد شیطان جاوید گریزانم
من هیچ نمیخواهم درکشور خود روسان — تا جان به بدن دارم بر محو او کوشانم
این خطهٔ شیران و این خاک دلیران است — سازندهٔ تاریخ است شاهکار نیاکانم
کردند وطن آزاد ز انگلیس بزور جنگ — امروز کمونیستان از ملک همیرانم
سازش نه کنم هرگز باکفر به عمر خود — جز دین حق و اسلام هیچ چیز نمیدانم
این روسیهٔ مکار با جملهٔ غلامانش — بیداد گری کردند در کشور افغانم
آورده قشون، سرخ این روس دو ونیم لک — در ملک تجاوز کرد از ظلم او نالانم
بیست ملیون اگر آرد سرباز هجوم آور — نابود کنم یکسر با نیروی ایمانم
حامی من است الله درحالت امن و جنگ — از مرگ نمی ترسم من پیرو قرآنم
دائم ز خدا خواهم پیروزی براه حق — یا جام شهادت را نوشیده دهم جانم
تسلیم بغیر حق نبود هدفم هرگز — اسلام و وطن باشد دائم همه ارمانم
با دشمن دین و خاک در سنگر خونینم — من دشمن کفار و ناموس فروشانم

(طالع) تو بگفتارت خود بیش عمل بنماه
تو پیش بنه گامت من نیز قدم مانم

++++++++++++++++++++++

ظلمیکه برسرماست چشم بشرندیده
از دست وحشت روس خون می چکدزدیده
نی باغ وراغ مالده نی خانه ایست آباد
از هول مرمی و بم مرغ از چمن پریده
نی طفل وزن ببینندنی شیخ و پیرو برنا
این جانیان ملحد هر یک به تیغ کشیده
یک مشت پست و خائن با نام خلق و پرچم
شد مرکب د جالان با گردن خمیده
تاراج می نمایند اموال و ملک و مردم
نادیدگان کافر تا جائیکه رسیده

ایمان و اعتقادی بر ذات حق ندارند
ابلیس ز کفر ایشان انگشت خود گزیده
قرآن نمی شناسند پامال می کنندش
ویرانه کرد مساجد این قوم گوش بریده
قول پیمبرانرا گیرند بباد سخره
این رهروان باطل چون سگ دهن دریده
اشک یتیم و بیوه آه اسیرو مظلوم
هم تاثری چکیده بر ثریا رسیده

«نوری» به نیمه شبها دست دعا بر آور
باطل‌شود نگو نسار حق بنگریم به دیده

(زما وینی)

فضل مولا لټون

دا زما وینی د مظلوم وینی دی
د غم ځپلی او محروم وینی دی
د اد اسلام پرننګ توی شوی وینی
د اسلامی پاخون په نوم وینی دی
دا د غیرت ، پت او همت شازلمو
د تاریخی پاڅونی خوم وینی دی
بابیزه یی مه ګڼه چی او رنه شی
تازه یی ساته رنګ یی تورنه شی

ما د خپل دین او عقیدی لپاره
په ځوانۍ ورکړ امتحان په وینه
ما د خپل قام او خپل ولس لپاره
.هیواد ته وګاټه لوړ شان په وینه

ما د مؤمن ملت د پت په خاطر
سنګر کی و لمباوه ځان په وینه
چی تاته یی پت ساتل پیغورنه شی
تازه یی ساته رنګ یی تورنه شی

ـ ما د (احد) (بدر) آتیر یادونه
په خپله مینه کی پروینه تاند کړل
ما د (حنین) او د (خیبر) وختونه
پر کندهار او پکتیا ځلاندکړل
ما د موته د وینو سره رودونه
پرکنړونو او هرات څپاند کړل
داد دښمن ګوردرته ګورنه شی
تازه ئی ساته رنګ یی تورنه شی

ما د (حیدر) په حیدری چیغوبیا
پر دښمن ځمکه اسمان و لړزاوه
ما د (خالد) په قهرمانه توره
دښمن ماسکوه پوری وژړاوه
ما د (بلال) احد احد په نارو
ټول بشر دوسته جهان و خوځا وه
چیدرنهچوپ دا ځوږ او شورنه شی
تازه یی ساته رنګ یی تورنه شی

ـ زما د وینو ډندو کی به اخر
و سرو خرسانو تهسیلاب سیلاب شی
زما د تن ټوکی ټوکی به ترپای
د (بخدی) د ښتوکی اغزن سرابشی
زما د ټوپک پرسنګینونو به ډیر
بی موروپلارهسره وحشیان کباب شی
پرلار می تلونکی د رنه نو رنه شی
تازه یی ساته رنګ یی تورنه شی

دوینو رنګ به میشیرنګد عظمت
ـ په ټول رنګونو به یی رنګ غوره وی
و به ټوکیږی پری رنګ رنګ ګلونه
چی هر یو ګل به یی تر بل ګره وی
د فطرت ګل به یی ترټولو لوړ وی
د مالیتوب عهده به یی تا سره وی
ځو ! چی بیا دا باغ د ازغو ګورنه شی
تازه یی ساته رنګ یی تورنه شی

ـ وائی (د اور سوی په اور رغیږی)
فطرت د ګلورنګ دوینی لری
د آزادی پسرلی په هغو راځی
چی د تن وینه یی خوند د مینی لری
چی یی له یو یی بل ته سرنه وی ټیټ
د زړه په کور کی کور د مینی لری
چی درنه ورک می دیون لورنه شی
تازه یی ساته رنګ یی تورنه شي .

د افغانستـان د مظلـوم ملت
د جونګړو څخه یوه ربښتیانی‌کیسه:

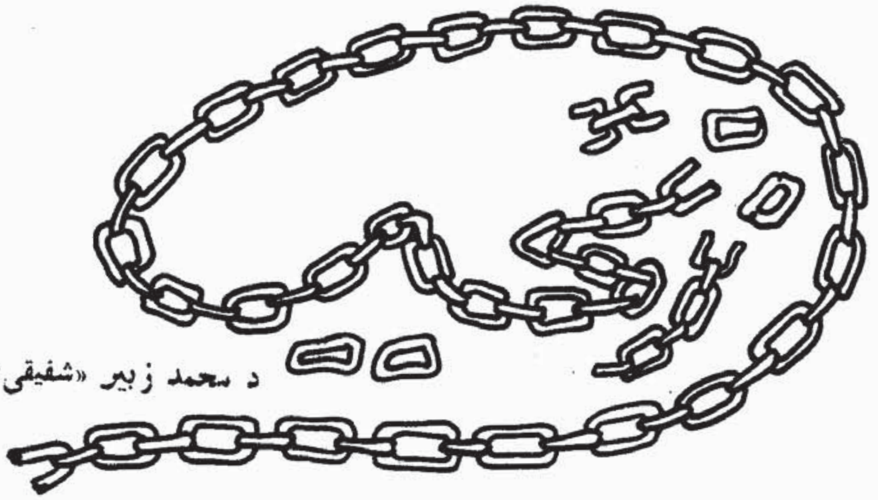

د محمد زبیر «شفیقي» لیکنه

هغه ته بهٔ نی هره ورځ مور او
پلار بدی ردی ویلی چی :
سیرات مړ یه په بلاموموور کوه،
له دی کفارونه څه غواړی ؟ مړ
به دی کړی .
وړوکی رحیم جان بـه بیا د مور
او پلار په لاسو ورپریوت اوترزنی
بهٔ یی‌نیول په زاریو جیګیو بـه یی
ورته ویل :
... بدمی کړی ، بیا والله که
ورشم ، توبـه می ده ، د اوارمی
وبښی ... پلار بهٔ یی بیا په نصیحت
او ویرولو ورته پیل وکړ چی :
ګوره بچیه ! روسان د چا پروانه
لری ، خلک وژنی ، آیله ورځ یی
شیرو ماما و نه واژه ؟ هره ورځ یی
نه اوری چی پـه رادیـوکی وایی
چی د روسانو خوا ته ماشومان
ورغلی ؤ وبی وژل ؟ ... په داسی
خبرو بهٔ یی هغه ویراوه ، مور بهٔ یی
هم هرماښام همدغه درس ورترغوږو
کاوه ، خو چی شپه بـه تیره شوه
سهار به شو ماشوم رحیم جان بـه
په بیړه کله چای او ډوډۍ ترستونی
تیرکړل او کله بـه‌یی یوه ، نیمه
ډوډی ترتخرګ لاندی‌کړه اوبیرون
وتوته بـه جوړ شو ، سره له دی
چی مور بهٔ یی بیا ډیر اصرار ورتـه
وکړ چی د روسانو خوا ته ورنشی
وژنی دی او بیا به یی د هغه خور
تــه پټ وویل چی پسی ورشــه
خاره‌یی که د هغو بی دینو خوا ته
ورتللو راګرزوه یی چی راته مړیی‌نه
کړی خوربهٔ یی هم‌غلی‌پسی‌ووتله...
خوسات ، نیم بـه لا نـه ؤ تیـر
چی د رحیم جان خـور بـه بیا پـه
زینوکی در مبار جوړ کړی ؤ اوپه
وارخطایی بهٔ یی په مور زیری‌وکړ :
هرڅو می ورتـه وویل چـی مه
ورځه ستا خبری می وریادی کړی
خوغولکه«لیندی» یی په‌لاس‌کی وه‌له
څو نوروهلکانو سره یوځای دروسانو
خواته ورغلل .
څه شیبه وروسته بـه د روسانـو
د قرارګاه خوا ته د ماشیندارو ډزو
د رحیم جان په مور بیا کفن
خیری کـړ ، د واړه لاس بـه‌یی
غبرګ پـه تندی ووهـل چیغه
بهٔ یی کړه :
«وای د خدای (ج) پار دی لکه
چی پری بوره‌یی کرم ...» خو څو
شیبی بـه لانـه وی تیری چی پـه
زینوکی به بیا درباشوه او رحیم‌جان
به ساه نیولی د مـور مخ تـه نیغ

ودرید ، هغه غریبه به چی‌له ویری لکه د خزان پانه لړزیده یوځل به‌یی پری راسنله کړه په کورکی به‌یی له یوی کوټی تربلی ښه وزغلاوه چی گیر نه‌یی ورنه کړنو په ښیرا به‌یی شور و وکړه چی : خدای (ج) می دی په یوځل درنه بی‌غمه کړی ، هره ورځ دا تاله لاسه په موږ مرگ تیریـږی ...

رحیم جان به اول قسمونـه سره لانـدی بانـدی کـړل : ادی پـه خـدای (ج) کـه زه ورغـلی وم ، نعیم ؤ ، عـارف ؤ . . . زه نـه یم ورغلی ، خو چی خور به‌یی شاهدی ورباندی تیره کړه چی ولی د ټولو د مخه ته نه وی ور روان ؟

ما درته و نه ویلی چی گوره‌ادی څه درتـه ویل مـه ورځـه ؟... نو رحیم جان به یوځل بیا پـه زاریـو شورو وکړه : بیا نه ورځم توبه‌می ده ، آغا ته مه وایه ...

د رحیم جـان هره ورځ همدا کار ؤ ، بیگا بـه یی زاری او جیگی وی او سهار به‌یی د گاونـډیو کورونو ماشومان راټول کړل غولکی به یی راواخستی ، دوه دوه بـه‌یـی سره و درول‌او ورته و به‌یی‌ویل: عملیات شورو" ، یا به یی د خلقیانو پرزامنو ورودانگل هغه به‌یی وهل اوځورول او یا به‌یی هلـکان د روسانو د قرار گاه په لوری ورمارش کـړل ، چـی ورنژدی به شول په غولکو بـه یی د گاټـو بریـد وربانـدی پیل کړ ، الله اکبر چیغی به‌یی وهلی اوروسان به‌یی په غولکو ویشتل......

روسان به‌یی چی په تنگ کـړل نـو هوایی ډزی بـه‌یـی وکړی او ځوځله‌یی‌ښی‌په خوند خولی‌ماشینگنی وربانـدی وچـلولی خـو هسی بـه‌یی خدای (ج) ته وه پـوره کـړی یوه اوبله خوا بـه تـری و تښتیدل ،

سبا به بیا همغه خـرک و او همغه درک ، رحیم جان به له‌کوره‌راووت خپلو همزولو ته به‌یی ناری کړی او سمدستی بـه‌یی د غـزا گـروپ جوړ کړ ..

د دغه کار په تکرار روسانودهغه ځای خلقیانو ته شکایتونه وکړل ، هغو‌محلی‌خلک‌راوغوښتل، دماشومانو د دغه عمل یادونه‌ئی ورته وکـړه او اخطارونه‌یی ورکړل ، خلکو به د رحیم جان پلار ته مخ واړاوه او ورتـه ویـل بـه یی چـی داد تا د زوی لـه لاسـه ، د خـدای (ج) لپاره په بلامو مه اخته کـوه زوی ته دی نصیحت وکړه ...

دغه شکایتونه د روسانو خلقیانـو ته او د خلقیانو د محلی خلکـو تـه څو څو ځله تکرار شول ، یـو نیم خلقی مزاجه به د رحیم جان پلار ته په کنایو او اشارو هم نیشداری خبری‌کولی چی : د رحیم جان پلار څه ملامت دی ؟ ورور به یی دستـور ورکـوی ولی د رحیم جان مشر ورور داشرارو!! سره نه دی ؟!

خو د رحیم جان هره ورځ په غولکه د روسانو ویشتل او شپه د پلار ، مور بـدی ردی ، وهـل او ویـرول د ژونـد یوه دایمی برنامه شوه ، د محلی د خلکو کوم تن ته به هم چی رحیم جان چیرته په مخه ورغی په ډیره ستوغه لهجه بـه یی ورته ویل :

وه د . . . زویـه ! والله که دی دا ځل زما زوی د روسانو خوا تـه در سره بیولی ؤ وژنم دی ...

خو خدای (ج) خبردی چی د اوه کلن رحیم جان په زړه کی به څـه وروگرزیدل ؟ چی سهار به له کوره راووت ، د مـور پـلار او محـلی د خلکو ، تهدیدونه ، اخطارونـه ، زاری او نصیحتونه بـه یی ټـول له یوی مخی هیرشول د ناجو په‌گنهوونو کی بـه ننـوت او چی راو بـه ووت غولکه به‌یی په لاسوکی وه او همغه پخوانی لاره بـه‌یی ونیـوه ، یوه ورځ بـه‌یی په غولکه د کوم روسی پـه کاسکره وینی را ماتی کړی وی اوبله به‌یی د هغو د موټرو شیشی ، هـره ورځ بـه‌یی یونه یوغم ورجوړ کړی ؤ ، پلاریی د ویرولو او وهلو سره سره بی وسلی کړی هم ؤ او غولکه یی پری را پیـدا کړی وه تـری وا بـه‌یی خستله او و بـه‌یی شکوله خو رحیم جـان بـه بیا د کور د سودا سودا لـه پیسونـه د یوی غولکی

د ربړونو پیسی سپمولی وی، یابه‌یې له مورنــه په کومه بله بانــه څه پیسی واخستی خپله ښه به‌یې وکړه خو ځان یې بې وسلی نه پرېښوده او سبا بــه بیا د یوی نوی غولـکی خاوند ؤ . . .

چې موده تېرېدله د رحیم جـان عملیات هم ګړندی کېدل او ورسره سم د خلقیانو شکایتونه او اخطارونه هم جدی کېدل د رحیم جان نوم د هر چا د ژبې پرسرشو اودخلقیانو او روسانو ستر دښمن پـه نامه‌یې و پېژاند ، روسانو هم څوځلی‌دخپلو وسلو خولی پری ورګرزولی وی چې ځانونه تری بې غمه کړی خو هغه لاپه ژوندیو کی ګرزېده ... یوه شپه د رحیم‌جان پلار د عادت پرخلاف کورته‌رانه‌غی په نه راتګ‌ئې‌د کور ټولو غړوورپسی سودا شوه، سبا ته چې راغی له ورایه یې په تندی کی د پریشانی او غم ګـونځی وی ، د رحیم جـان مورئې په لیـدو پوښتنی تزی شوروکړی :

خـیر خو بـه وی ؟، بیګا چېر ته وی ؟ رنګ دی ولی بدی داسـی پریشانه را مالومیږی ؟...

هغه بیله ځنډه د تېری شپی کیسه شور وکـړه چې څنګه پرون سترى ستومانه له کاره راغلم پـه بازار کی خلقیانو ونیولـم ، ولسوالی تــه‌یې بوتلم ، هلته‌یې راته ویل : «یوزوی دی هلته د اشرارو سره زموږ پــه سرچنګک دی او بل دی دلتـه له ماشومتو به راته تربیـه کوی ، نـه په اخطارونوشوی‌اونه په عذرونو...»

دادی په سپینه ږیره د دغه زوی له لاسه بندیخانی تېروم رحیم جـان چې د پلارخبری واورېدی بې‌اختیاره یې له خولی ووتل : سبابه زه ورسره ګورم ... بیایې زر بېرته خبره وانیوه وی ویل نه نه زه څه کار نه ورسره لرم څه‌یې کوم .

پلاریې ورتــه وکتل له ناکامه مسکی شو وی ویل :

خدای (ج) دهدایت درته‌وکړی، نه په ویلویې او نه په وهلو دا ځل بـه د داسی چاره وکـړم چې پخپله ووایې آفرین .

بیایې د خپل سامان بکس خلاص کـړ یو فـولادی زنځــیریې تـری راویوست او رحیم جان ته‌یې وویل:

هلکه ! دا می د تا لپاره راوړی، زه چې سبا کارتـه ځم تا بـه په دی دلته کلک تړم چې بېرون ته ونه‌شی وتلی ...

رحیم جان په زنځیرسترګی خښی کړی ، اوښکی پکی ډنــډ شوی او ورو ورو ئی پـه بـاړ خوګانو ښکتـه لاری وکړی ، سلګو پسی واخست او په ډک کومی‌یې پلار ته وویل : ولی می بنـدی کوی ، زه ځـان په زنځیر نه تړم ، زه سی د لالک په شان مجاهد کیږم ، زه د روسانو سره جهاد کـوم ، ولی تاسی می لالک پټ پټ نـه یادوی چې جهاد کوی زه هم جهـاد کوم ما ولی نه ورتـه پرېږدی ؟... هغه په خپله معصومانه لهجه په سلګو سلګو پلار تـه دغه خبری کولی ...

پلاریې د هغه مور ته مخ واړاوه ویې ویل :

هی هی ! زه خو اوس په مطلب ورسیدم ، ما ویل چې په دی هلک څه شوی چه نـه د ځـان په مرګ بنـد دی نـه زموږ مانه درتـه ویل چې خبره پټه ساته ؟ له خپله لاسه مو ځان ته اور لږلی .

هو ! رحیم جان د خپل مشرورور په باب د مور او پلار پټ مجلسونه پـه دی نامه چې هغه وړوکی دی په څـه نـه پوهیږی ټـول اوریدلی وو ، هغــه یـوځـل خپـلی آزادی سیمی تـه هم تللی ؤ ، هلته یې هم د مجاهـدینو ډلی او ګروپونه لیدلی وو ځـکه‌یې دی ته ډیرهوس ؤ چې د روسانـو سره جهـاد وکـړی او د خپل ورور په شان مجاهد شی .

څو ورځـی وروستـه یـوه شپـــه مجاهدینو پر روسانو سخت بریدو کړ سهار پاتی روسانو له دغه محلی نـه لری یوی غونډی ته‌کوچ وکړ او د رحیم جانـ د پلار غوږونه هم لږ څه د شکایتونو نه په‌کرار شول ، ... خوځوورځی وروسته‌یې د خلقیانو یونیم دا شکایت بیا ترغوږو شوچې: زوی دی زنځیر پیدا کړی زموږ

زامن په ونوورباندی وتړی او
وهی یی... د خدای (ج) په خاطریی
اصلاح کړه اور موتری واخست .

«پای»

بررسی پیرامون......

احتمال تأویل در آن بود، تأیید میکردند، و اصحاب کرام همه هرکدام احساس میکردند که آنچه برادرش گمان دارد ، احتمال است صحیح باشد ، طوریکه در مورد نظر خودش نیز همین گمان را داشت و این احساس خود متکفل حفظ احترام هر دو جانب بوده و مانع تعصب انسان به یک نظر میشود .

۵- تقوی پیشه‌گی صحابه و دوری از هوای نفس که این دو کار آنها را و امیداشت که تنها فهم حقیقت را هدف خود قرار دهند، و مهم نیست که حقیقت از زبان او ظاهر شود یا از زبان برادرش .

۶- مراعات اخلاق اسلامی و مخاطب ساختن یکدیگر با عبارات زیبا و دلنشین، و دوری ازاستعمال عبارات زننده در مقابل یکدیگر و گوش فرا دادن به آنچه جانب مقابل میگوید .

۷- دوری از خود نمائی و بذل آخرین تلاش در موضوع مورد بحث، به ترتیبیکه جدیت از حرفهایشان پیدا بوده و یکی در مقابل دیگر از احترام کار می گرفت که جانب مقابل را یا به قبول و امیداشت یا اینکه نظریه بهتری را در مورد تقدیم میکرد .

این بود خلاصهٔ بارز ترین آثار ادب اختلاف که از وقائع اختلافی‌یی که در عصر پیامبر بوقوع پیوسته بود بدست آوردیم .

«ادامه دارد»

همدغه شازلمی دی چی د عقیدی او ایمان له پولو څخه د خپلو وینو په بیه دفاع کوی . . .

هرات......

افغانستان که آنوقت دست بقیام نزده بودند ثابت ساخت که میتوان با عزم متین و ایمان قوی هرنوع دام تزویر و نیرنگ های نظامی و سیاسی کفر را خنثی ساخت ما در حالیکه هشتمین سالگرد این قیام اسلامی و انسانی را به همه ملت های مسلمان‌خاصتاً مردم مسلمان افغانستان که در تداوم همان قیام ها تا آزادی کامل افغانستان و محو کامل کفرو کمونیزم و استقرار نظام اسلامی درین کشور به پیش خواهند رفت ، تبریک و تهنیت عرض می نمائیم و از بارگاه ایزد متعال به شهدای این قیام و سایر شهدای راه اسلام اجر جزیل را طلب گاریم .

ذبیح الله «قریشی»

به سنگرداران وارسته

ای مجاهد ! ای فرزانه فرزند انقلاب !! ای پارسدار ناب عفت و پاکدامنی ! وای شب زنده دار ! من چه بگویم ... شاهد است «ماه و پروین» بر آن ، که از چشمان حق جلوه گرت خواب آرام رخت بسته است ؛ و هر دم در انتظار گاهٔ زمان بسر میبرد که مبادا کرگسان ناسپاس بمنزل گاهٔ اهل «ایمان» آشیانه زند ....

آری ، زهره و ناهید ... بامه یکجا شب های ظلمانی را تا سحرگاهان تماشاگر روح پرنور توانـد و در دل شب در «راز و نیاز» با تـو یکجا شرکت میجویند ... هر دم منتظر اند که ایام طلوع شان فرارسد تاز تو و نگاهان معنی خیز تو فیض برند وبه اسرار زندگی پی ...

بلی ! همه طبیعت ... زمین ، آسمان ، کهکشانها ... سحرگاهان ... هنگام طلوع شفق ... و در غروب خورشید ... هنگام طلوع مهتاب ... و در دل آرام و خفته «شب» با تـو یکجا نعرهٔ حق سر میدهند ! ! !

آبشار های خوشگوار ، پر تلاطم و نا قـرار مستی کنان سکوت را می شکنند ، شتابان در دل شب ، آواز ملکوتیت را به ریگستان های داغ کویر زمزمه میکنند ... اهل آسمان و زمین منتظر انجام پیکار تواند ... و نظاره گر به اعمال تو ...

ای قهرمان سکوت شکن و ناقرار ! ای پاسبان حریم انسانیت؛ وای یکه تاز تمام عیار میدان نبرد !! باخبر : زمین می بالد که اسب تو برسینه اش قدم می ساید و همواره دهلیز زمان با جبین کشاده اش انتظار گامهای پرفیض تو را میکشد ... آنانیکه از تو دور افتاده اند منتظر اند تا صبا خاک نقش قدوم تو و پیکار گران و همسنگران تو را به رخسار شان مالیده ، بوسه زنند تا دلهاي پریشان و مضطرب شان را آرامش و سکون بخشد ....

ای افتخار مکتب خون و شهادت ! و ای ره رو راه انسانیت ! !

مطمئنیم که شمشیر بی نیام آراسته به پیکارهستی : تفنگ را غرض حاکمیت دین خدا (ج) حمل نموده خواستگار نجات ، آسایش و آرامش... درد دیدگان ... و رنجبران هستی. وظیفه ات دشوار و مسئوولیت هایت بس گران است .

بلی ! تو به عقب کاروانی براه افتادیی که محمل نشینان اوجهت تحکیم پایه های عدل وقسط خداوندی از صحاری و دریا های خون عبور میکنند و رهگشای نور بسوی خلف شان هستند !

توپویاگر راهٔ کسانی هستی که چون اختران شناور بحر نور در قلب آسمان لاجوردین زندگی انسانها در ادوار تاریک تاریخ و زمانه ها میدرخشند ، که آنان را خدای شان مجاهدان و پاسداران ناموس بزرگ لقب داد ،

بلی ! تــو در خط سرخ شهداء گام نهاده ای ؛ و راه کسانی رامی‌پیما ای که رسول خدا(ﷺ) شمشیر آنان را سیقل زده ، و در زیر رکاب آنان صدیق اکبر (رضی الله عنه) سرشار از عشق قدم برداشته ؛ فاروق اعظم خود درگرد و غبار سم ستوران آن کاروان پیچیده است ! بلی ، تو افتخار کسب همچو صفی را حاصل کردی ؛ حقا که مسئوولیت سنگین و وظیفه ات.بسی خطیر است !!!

تو سنگرنشین شهیدی هستی که دلیرانه به امید روشن نگاهداشتن فردا هــای من و تو . . . جان سپارید ، و با خون سرخش نهال انقلاب و آزادی را مردانه آبیاری کرد .

آری ! ادامه این خط و حرکت مربوط بمن و تو و همه سلاح بدوشان ، مجاهدان و پاسداران مسلمان است !

ای پاسبان حریم خون شهیدان ؛ وای سنگرنشین مجاهدان ! با سلاح دست داشته ات که بدون شک از خون شهید است ، از حریم مقدس اسلام عزیز مردانه دفاع کن ، فساد را که جرثومهٔ نابودی نظام هستی بخش است ، ریشه‌کن ساز ! بداد مظلومان و دردمندان برس ! و سخت‌کوشا باش‌که آماج مرمی تفنگ تو جـز سینهٔ پرکینهٔ خصم سفاک و بیرحم نباشد ... در غیر آن عاقبت دشوار عذاب خداوندی در انتظار ، دقیقه شماری خواهدکرد ، و همهٔ کاینات هم صدا نفرین خواهند فرست !!

تو همه را بطرف حق آ گاهانه فراخوان ... بساط ظلم وستم را برچین ! که ملت سخت رنجدیده است... تومرهمی بردل زخمی مادران داغدار وعصای پدران کمرشکسته شو و وارث یتیمی پدرگم کرده و اطمینان قلب ناقرار عروسان بیوه ... !

دین مقدس اسلام حسد را حرام قرار داده است و به پیامبرش امر نموده است که از شر حاسدان پنا بجوی ؛ زیرا حسد یک شرارهٔ آتش است‌که در سینه زبانه میزند ، به حاسد هم اذیت میرساند و بمردم دیگر نیز، رسول الله (ص) فرموده اند که در سینهٔ هیچ کسی ایمان و حسد باهم جمع نمیشوند و فرمودند که : از حسد حذر کنید که حسد حسنات و اعمال صالحه را چنان میخورد که آتش چوب را . (امام غزالی (رح))

د افتخار احمد ليکنه
د رحماني ژباړه

د اخوان المسلمون نړيوال تحريک

دوهمه برخه
اخوان المسلمين
دعوت - اصول - مقاصد
دعوت

د اخوان المسلمون له تأسيس او د مرشد عام له انتخاب وروسته د علی الشريف په ښوونځی کی د گوند مرکزی دفتر جوړ شو . له دې نه پس د کار لومړی مرحله پيل شوه چی د گوندد پيژندگلوی او د غړو د وتولو مرحله وه . په دی اساس ، شيخ حسن البناء او د هغه ملگرو مستقيماً له عوامو سره ليده کاته پيل او د مصر هيواد هر کونج او گوشی ته يی سفرونه وکړل په جوماتونو ، کورونو ، حکومتی دفترونو ، تجارتی دايرو ، هوټلونو او چای خانو لنډه دا کوم ځای ته چی سترگی وراوښتلی هلته دغی اوو کسانو شپه اوورځ ددی لپاره ويناوی وکړی چی خپل تحريک خلکو ته ورو پيژنی او هغوی حق خواته راو بولی او د الحاد او ارتداد په وړاندی د دوی مرسته وکړی. د شيخ او د هغوی د ملگرو د شپو اوورځو زيارنتيجه وه چی د گوندغړی يی ورځ په ورځ زياتيدل . د اخوان المسلمون ابتدائی پيښی ليک څرگندوی چی په لومړی مرحله کی ددی تحريک شمير ډير لږ اومحدودو ، د مثال په ډول د لومړی کال تراخره پوری يوازی ۷۵ تنه په اخوان المسلمون کی شامل شوی او څلور نمايندهگی يی در لودی. خووړو وړو دغه گڼه مخ په زياتيدو وهان تردی چی په ۱۹۳۸ کال کی کله چی د اخوان المسلمون لسمه کليزه نمانځل کيده د دی تحريک د غړو شمير ترلکونو پوری رسيده او په ټول هيواد کی له (۲۰۰) زياتو ښاخوکار کاوه. حسن البناء به په اوونی کی دوه ځله د مامورينو تربيتی ډلی جوړولی او پنداو نصحيت بـه يی ورتـه کاوه پردی سربيره ئی دکار اودعوت پرمختياهم څيړله.

په ۱۹۳۰ کال کی د اخوان المسلمون تحريک په اسماعليه کی يو جومات جوړ کړ. برسيره پردی ئی د هلکانو او نجونو لپاره يويو ښوونځی ، يو کالج او يو صنعتی مرکز جوړ کړل چی د تحريک غړوبه مختلف فنونه پکی زده کول. همدا وخت وُ چی په اسماعليه کی د شيخ مخالفينو د اخوان المسلمون پر ضد تحريک پيل او صدر اعظم صدق اسماعيل پاشا ته يی د حسن البناء خلاف غوښتنی شروع کړی چی په هغی کی پر مرشد عام(۱) رنگا رنگ تورونه لگول شوی وو چی لنډون يی په لاندی ډول دی :-

- حسن البناء کمونست دی، او له کمونستی هيوادونه پيسی ورته ورکول کيږی.
- حسن البناء دو فدله خوا حمايه کيږی او د صدق اسماعيل کلک مخالفت کوی.
- حسن النباء د مصر پادشاهی نظام له منځه وړی او په ځای يی جمهوری نظام راولی.
- حسن النباء د حکومتی مامور په جامهکی له خلکو نه کمکو نه اخلی او بيا يی په ناروا لارکی لگوی.

د تعلیم او تربیې وزارت د پورتنیو تورونو له څېړلو وروسته هغه پاک وباله اود محکومیت کوم سند یې پرې پیدانکړ. که څه هم دغه ډول تورونو د تحریک لپاره درد سر پیدا کړ، خوله بل پلوه د د تحریک د پېژندګلوی لپاره ګټور ثابت شول ځکه چې دی کار عام خلک د اخوان المسلمون بلنې او دعوت ته متوجه کړل.

له ۱۹۲۸ نه تر ۱۹۳۶ پورې حسن البناء او ملګرو یې په اسماعلیه، پورت سعید، ابو صوائر او قاهره کې د تحریک لس نمایندګۍ او یوه مدرسه جوړه کړې وه. په همدې وخت کې شیخ احساس کړه چې د مصر د خپلواکۍ او د اسلام د تازه کېدو کوم بار چې هغوی پر اوږو اخستی واقعاً خلک ورته ډېر ضرورت لري. نو ځکه یې په ۱۹۳۲ کال کې د حکومتي سیاست دواروار بدلیدو او عدم استحکام په هکله له عوامو سره ډېرې کتنې وکړې او په ټول ملک کې وګرزید او د اخوان المسلمون نمایندګۍ یې تأسیس کړې.

له عوامو سره داړیکو په ترڅ کې شیخ حسن البناء په اسماعلیه کې د نجونو لومړۍ مدرسه جوړه کړه، همدا مدرسه د ښځو لومړنۍ نمایندګي هم وه(۲) اخوان المسلمون د خپل څلور کلن کار د څېړنې او را تلونکې لایحې د ټاکلو په منظور د غړو د یوه لوی کنفرانس پریکړه وکړه، په همدې وخت کې د حکومتي مقاماتو له خوا شیخ قاهرې ته تبدیل کړی شو. په قاهره کې عبدالرحمن البنا(۳) د اسلامي فرهنګ ټولنې) په نوم یو تنظیم جوړ کړی و، که چې شیخ حسن البناء قاهرې ته ورسید، عبدالرحمن البناء د اخوان المسلمون سره د خپل تنظیم (اسلامي فرهنګ ټولنې) د یوځای کېدو اعلان وکړ. دا هغه وخت وو چې په مصر کې د اخوان المسلمون (۵۰) ښاخونه شپه او ورځ د دین د دعوت او مصریانو په اصلاح کې مشغول وو. قاهرې ته د هغه تبدیلي ګواکې د تنظیم لپاره یو نیک فال وو. ځکه چې هغه اوس د مصر په زړه کې کار پیل کړ او ډېر زربې د خپل تنظیم مرکزي دفتر قاهرې ته یوړ.

قاهرې ته په راتلو سره د شیخ مصروفیتونو یو نوی جهت غوره کړ. نه یوازې دا چې هغه د تنظیم د غړو اخلاقي او روحاني روزنې ته ځکه توجه وکړه بلکې د تنظیم تر اداري لاندې یې مختلفې تجارتي کمپنۍ هم جوړې کړې. د پروګرامو مطابق د ۱۹۳۳ کال په (مې) کې د اخوان المسلمون لومړنی عمومي کنفرانس جوړ شو. په کنفرانس کې د بهرنیو هیوادو څېنې هئیتونو چې شیخ ورته بلنه ورکړې وه ګډون کړی وو. د کنفرانس په غونډو کې د اخوان المسلمون پر پالیسۍ او تګ لارې سربېره په منځنۍ ختیز کې د عیسویانو په پروګرامونو هم غورو شواووضع د تشویش وړ وبلل شوه. پریکړه وشوه چې په منځنۍ ختیز کې باید د عیسویانو پلانونه شنډ کړې شي.

پدې هکله د تحریک غړو ته خصوصي لار ښوونې وشوې، د کنفرانس په پای کې حسن البناء د یوه لیک په ترڅ کې شاه فوا د هم د عیسویانو له پلانونو خبر کړ او له هغه ته یې وغوښتل چې په حکومتي سطحه د عیسویانو مقابله وکړي.

د همدې کال په دسمبر کې د اخوان المسلمون دویم عمومي کنفرانس جوړ شو. په کنفرانس کې له پخوا زیات څوړ وو. په لومړي ځل دا پریکړه شویوه چې تنظیم به په عام ډول له عوامو سره اړیکي پیدا کوي او هغوی ته به بلنه ورکوي چې د اسلامي انقلاب په را وستلو کې به له اخوان المسلمون سره پوره مرسته وکړي. په دې ځل تنظیم د چا پخاني او اخبار ونو چلولو اعلان هم وکړ چې په ۱۹۳۴ کال کې دا خوان المسلمون تر اهتمام

لاندی ، یوی او ونیزی جریدی النذیر او یوی مجلی (المجلةاخوان المسلمون په) څپریدو پیل وکړ. همداراز په همدی کال حسن البناء ، جنوبی افریقی ، سوډان ، لبنان ، فلسطین ، اردن او ځینو نورو هیوادوته تبلیغی هیئتونه واستول اوپه‌دی هیوادوکی یی نماینده گی جوړی کړی . شیخ په دی وخت کی دا خوان المسلمون د بلنی لندیز داسی بیانوی .

,,د اخوان المسلمون بلنه او نظریه د مصر له پنځوسو زیاتو ښارگوتوته پراخه شویده، پدی ښارگوتو کی نه یوازی دا چی دا خوان المسلمون نمایندگی تاسیس شوی بلکی‌په هغه سیمه کی یوگټور پروگرام هم تر نظر لاندی نیول شوی دی ، په دی ښاروکی کلپونه د هلکانو د تربیی لپاره ښوونځی او د امهات المؤمنین په نامه مدرسی جوړی شویدی د اخبت په ښارکی مویو جومات یو کلپ ، یو د هلکانو ښوونځی او یو فنی مرکز جوړکړی هغه هلکان چی ښوونځی ترآخره نشی ویلای هغوی په فنی مرکز کی شاملیږی ، همدا راز په محمودیه (الحجیرة) کی د جامو او غالیو او بدلو پر کارخانه سر بیره چی داخوان المسلمین له خوا تاسیس شوه ، د قرالکریم د حفظ او ناظری مدرسه هم جوړه شوه ، په قهیله (المنزله) کی دقران شریف د حفظاو ناظری ښوونځی جوړ کړی شو . لنډه دا چی له اوقونه تر اسکندریی پوری هری نمایندگی یونه یوگټور پروگرام په کار اچولی

په ۱۹۳۵ کی نوموړی تنظیم په لبنان کی په کار پیل کړی و چی په ملی او بین المللی سیاست کی ناڅا په تبدیلی را منځته‌شوی . په ملی ساحه کی شاه فوادیو حل پیا د ۱۹۳۲ کال د اساسی قانون دنافذید و اعلان وکړ . د وفد گوند د قدرت واگی په لاس کی واخستی او لـه بریتانیا سره د مصر د خپلوا کی په هکله خبری پیل کړی شوی . د وفد او حکومت د پلویانو ترمنځ اخ وډب شروع شو . له بل پلوه په بین المللی سطحه د یوی بلی نړیوالی د جگړی دپیښیدو اثار او علامی لیدل کیدی د موسلینی او هتلر د حکومتونو راتلو نړیواله وضع د سخت خطر سره مخ کړیوه . حسن البناء ، په همدی بحرانی حالت کی د دریم عمومی کنفرانس د جوړیدو اعلان وکړ . په کنفرانس کی د ملی او بین المللی وضعی په نظرا کی نیولو سره پریکړه و شوه چی د گوند له غړو نه دی اطلاعاتی او تبلیغاتی ټولی تشکیل شی ، همدا راز په کنفرانس کې د گوند دنو و ارکانو د قابلیت معیار ....

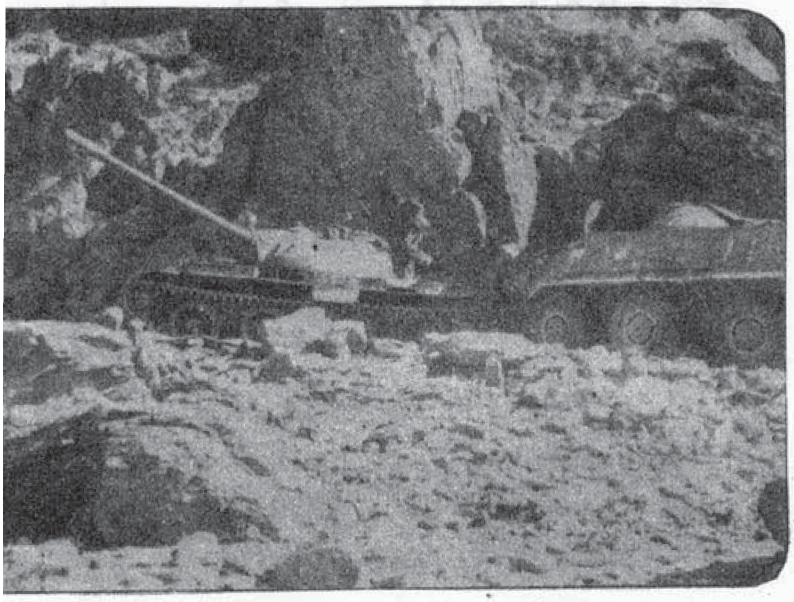

د افغانستان گوټ ، گوټ همدغسی گواهی ورکوی چی روسان مخ په بشپړ ماتی دی .

۱- د اخوان المسلمون د گوند مشر او رهبر د مرشد عام په نامه یادیږی ژباړن

۲- د اخوان المسلمون ښځینه شعبی د نرسنگ او تعلیم په ډگرکی د قدروړ خدمتونه کړیدی چی د اخوان المسلمون مخالفینو هم پدی اعتراف کړیدی په ۱۹۵۳ کال د اخوان المسلمون ښځینه غړوشمیر شپږ زره ته رسیده

۳- عبدالرحمن البناء د حسن البناء کشروروراو د اسلامی روحی خاوندو د شیخ لـه شهادت وروسته دمرشد عام امیدوار .

۴ - د حسن البناء شهید دایری د خاطی احمد حامدی ژباړه ۹۱ - ۹۰ مخ .

مولوی شیرآقا

ورقی از تاریخ

عبرت انگیز اندلس

نگاهی برعلل سقوط حکومت اسلامی در اندلس سرزمین خاطره ها

آنچه همه برآن اتفاق داریم اینست که هیچ مسلمان با دردی نیست که تاریخ درخشان اسلامی گذشته پرافتخار و تمدن خیره کننده مسلمین را بخاطر او رد و اوضاع رقت انگیز و فلاکت بار مسلمان های امروز را مطالعه کند — متاثر نشود و یکبار دیگران سیادت و بهروزی را که مسلمین با اتکاء به نیروی ایمان وامتثال از آئین زندگی ساز اسلام بدست آورده بودند. آرزو نکند و درپی تجدید مجد و عظمت گذشته جهان اسلام نشود.

اری . تمدن با شکوه اسلام با فتوحات برق آسایش در مدت کمی از یک قرن قسمت بزرگی از اسیا و افریقا را فرا گرفت، بزرگترین امپراتوری‌های زمان مثل روم و فارس در برابر عظمت مسلمین وقت بزانو درآمده و سقوط کردند . و حتی مسلمانان از آبنای جبل الطارق گذشته اندلس آنروز (اسپانیا — وپرتگال امروز) را فتح و بدین اسلام مشرف ساختند و چنان تمدن پرشکوهی را در آنجا بناء کردند که اندلس آنروز چه از نگاه داشتن دانشگاها — مراکز تربیتی تعلیمی — صنعتی — ثقافتی و هنری و هم در بخش زندگی اجتماعی و معاشرتی پیش رفته ترین نقطهٔ اروپا به شمار می رفت .

ولی با تاسف باید گفت علت بدبختی و سیاه روزی مسلمانان آنروز را همانند مسلمین امروز تنها در ترک عمل به قوانین اسلام و پیروی از بیگانگان جستجو باید کرد .

از روزیکه اندیشه‌های گرانبها و اصیل اسلامی و حقایق درخشان قرآن را فلسفه‌های بیگانه و افکار دیگران عوض کردند — دوران بدبختی و سیاه‌روزی مسلمانان شروع گردید . بهر اندازه یی که از دین فاصله گرفتند به همان اندازه از عزت — سعادت‌وفلاح وکامیابی دور شدند .

علامه طنطاوی (رحمة الله علیه) این نکته راواضح ساخته است که انحطاط مسلمین و ترقی اروپا از یک نقطه شروع شده و آن اعراض از دین است — ما مسلمین از دینی که سعادت بخش بود روگردانیدیم و اروپائیان از اوهام وخرافاتیکه بنام دین پذیرفته بودند دست باز داشته و از همان دستورات عالی اسلام که مسلمین را به حرکت — ترقی و تکامل رسانده بود استفاده کردند از خواب گران بیدار شدند و جلو رفتند .

اینک به علل و عواملیکه باعث شکست مسلمین و سقوط حکومت اسلامی در اندلس گردید می‌پردازیم مسلمانان اسپانیا و اندلس از روزیکه از مسیر عمل به قوانین دور شدند — صمیمیت و اخوت دینی آنهانابود گردید . نفاق و شقاق در بین زمامداران وایالت‌های کشور اسلامی ایجاد شد . زمامداران به عیاشی و بی بند و باری قدم‌گذاردند و اکثریت ملت‌بی‌اراده ومتزلزل هم که درهرحال پیرو زمامداران خود بودند.

از آنها پیروی نمودند . نتیجتاً شجاعت و سلحشوری از سربازان مسلمین رخت بر بست و تجملات فریبنده دولت و ملت مسلمان اندلس را به خود مشغول ساخت .

درچنین روزگاری عزت وسیادت مسلمین روبه غروب نهاد داکتر گوستاولوبون در کتاب تمدن اسلام و عرب از قول یک مؤرخ عرب مینویسد : «هنگامیکه سربازان مسلمان بطرف کشور فرانسه حمله برده بودند عده یی از افسران ارتش فرانسه به نزد شارل بادشاه فرانسه رفته از مسلمین شکایت کردند و اظهار داشتند چقدر شرم او راست مردمی که حتی اسلحه و الات جنگ آنها ناقص و افسران آنها دارای لباس نظامی نیستند بر نیروی کشوری که اسلحه وی کامل است غالب می آیند . پرشکوه زندگی اختیار نمودند شارل پادشاه فرانسه در جواب چنین گفت بگذارید مسلمانان جلو بروند . زیرا آنها اکنون در شدت جوش و خروشند مانند سیل هر مانعی را از سر راه برداشته و باخود می برند . لیکن بعد از انکه غنایم زیاد بدست آوردند و درخانه‌های خوب به تن آسائی و تنعم مشغول شدند و زمامداران آنها بدام هوی و هوس گرفتار شدند و حتی در افراد مسلمان هوسرانی سرایت کرد . دچار اختلافات داخلی گردیدندان وقت است که ما به آنها حمله برده یقیناً غالب خواهیم آمد.

روزی زمامداران مسیحی به براق بن عمار سردار خاین مسلمین گفتند در نقشهٔ که برای اخراج مسلمین از خاک اندلس طرح میکنیم به ما مساعدت و کمک نما . افسر خاین مسلمین در پاسخ ایشان چنین گفت که نمیتوان مسلمانها را بزور شمشیر و نیروی سر باز از اندلس بیرون کرد . زمامداران مسیحی گفتند . پس برای اخراج آنها چه باید کرد .

براق خیانت کار برای ایشان چنان مشوره داد .

درمرحله اول دین مسیح را در بین مسلمانهارواج دهید . اگرچه این موضوع باعث نخواهد شد که مسلمانی به دین مسیح روی آورد لیکن این فایده را دارد که جوانان مسلمان را در دین شان لاابالی و متزلزل می سازد در مرحله دوم امتیاز باز کردن مدارس مجانی را در بین کشور مسلمین از دولت آنها بگیرید. درمرحله سوم روابط تجارتی خود را بامسلمین توسعه دهید تا بدین وسیله در اثر رفت و آمد زیاد

با آنان هم روحیه دینی آنها را ضعیف سازید و هم مشروبات الکلی را در بین آنان رواج دهید و آنها را به نوشیدن آن معتاد سازید در صورت تحقق این کار لشکری مسلمین از هم خواهد پاشید و بزودی برآنها مسلط خواهید شد .

زمامداران مسیحی که از روحیه مسلمین سخت بیمناک بودند ـ با شنیدن رهنمائی های براق خاین فردای آنروز صلحنامهٔ به انضمام آن سه عملی که براق دستور داده بود نوشته برای مالک بن عباده حاکم کل اندلس فرستادند مالک بن عباده که خود را برای جنگ با ملل اروپائی آماده میکرد با دریافت پیشنهاد صلح امرای خود را احضار و در مورد پیشنهاد صلح و آن سه موضوع مندرج در صلح نامه با آنها به مشوره پرداخت . امرای تن پرور وعیاش همگی به صلح رضایت دادند . تنها در بین آنها قیس بن مصعب اعلام مخالفت نمود . ولی چون در اقلیت بود بـه مخالفتش توجهی نشد . و معاهده صلح با زمامداران مسیحی اروپائی بسته شد . و در نتیجه تمام پلان های مقدماتی زمامداران مسیحی پیاده شدن گرفت وبرای اولین مرتبه در کنار رود خانه (قرطبه) پایتخت مملکت باغ بزرگی بنام تفریح گاه عمومی احداث شد که در آن همه روزه یک تعداد از دختران اروپائی را بـه غرض منحرف ساختن جوانان مسلمان بگردش میاوردند . امراء و بزرگان مملکت و جوانان روزها به غرض تفریح و مخصوصاً دیدن دختران نیمه عریان اروپائی به آن باغ میرفتند . در قدم دوم مطابق پلانهای طرح شده مدارس از طرف مسیحیون احداث گردید و در قدم سوم مشروبات الکلی از ممالک اروپائی به اندلس آورده میشد و در اختیار جوانان مسلمان قرار میگرفت و حتی یکی از کشیشان در یک سال تمام انگورهای قرطبه را پیش خرید کرد و همه آنها را شراب ساخت و سوگند یاد کرد که آن شراب را جز به دانشجویان مسلمان به کسی

دیگر ندهد .

به غرض پیاده کردن هرچه سریع تر پلان های مسیحیون براق عمار (همان) افسر خاین که قبلاً نام بردیم . یکی از افسران مسیحی را بنام (شیل با خود به نزد مالک بن عباده حا کم کل اندلس برد و مالک را و اداشت بنام تعلیمات نظامی افسران مسیحی را وارد ارتش مسلمین نماید. حتی به او اجازه داد تا هرکس از افسران مسیحی که او انتخاب کند برای تعلیمات جنگی وارد ارتش مسلمین نماید .

بالاخره سربازان مسلمان در اثر تماس با مستشاران مسیحی روحیهٔ سلحشوری خود را از دست دادند . و خلاصهٔ تمام این علل و عوامل دست به دست هم داده حالات ذیل را برای مسلمانان ایجاد کردند .

شراب خوری در بین عموم مخصوصاً در بین جوانان و محصلین به نشانهٔ تجدد و روشنفکری علناً رواج یافت علاوه ازین جوانان شرابی پدران خود را حقیر شمرده و آنها را دو راز تمدن و مرتجع خواندند مسجد در انحصار پیر مردان قرار گرفت و جوانان را به مسجد و نماز سروکاری نبود . دختران نیمه عریان اروپائی طوری وظیفه شان را انجام میدادند که نتیجتاً بسیاری از جوانان مسلمان تا نیمه شبها در هوتل ها و رقص خانه ها که جای آمدن

دختران اروپائی بود بسر می برندند .

به صورت عموم خوش گذارنی و عیاشی در بین مردم شیوع یافت رقابت درتجملات زندگی شروع شد عایدات مشروع که نمی توانست این همه تجملات را پوره کننده باشد در نتیجه مامورین و عمال دولت شروع به رشوه خواری و اختلاس نمودند .

شهوترانی وعیاشی دربین مردم مخصوصاً زمامداران تا حدی بالا گرفت که معتصم بن صماد (رج) حاکم آیالتی المرایا (یکی از ایالت های کشور اسلامی آندلس) عاشق یک دختر نصرانی شد و خواست با تهدید او را از پدرش بر باید ان دختر به جندل بن جمود حاکم آیالت اشبیلیه (یکی دیگراز آیالتهای کشور اسلامی اندلس) پناهنده شد جندل که از مدت ها قبل از طرف زمامداران مسیحی در صورت همکاری اش با آنان وعده فرمانروائی کل اندلس به او داده شده بود از زمامداران مسیحی کمک نظامی خواست . مسیحیون که در انتظار چنین روزی لحظه شماری میکردند لشکر مجهزی به کمک جندل فرستادند و معتصم را به قتل رساند و قصرش را و یران کردند این واقعه اولین ضربتی بودکه به اثر آن معاهده شوم و باز شدن پای بیگانگان به کشور اسلامی نصیب مسلمین گردید مسیحیون مطابق پلان های طرح شده و منظم خویش بعد ازین واقعه عدهٔ از حکمرانان مسلمین را تطمیع و تعدادی را هم با فشار و تهدید و لشکرکشی از بین یردند و بالاخره زمانی که ایلدفونس زمامدار مسیحی وارد قصر پادشاهی قرطبه گردید و تقریباً در حدود پنجاه دختر زیبا از دختران زمامداران اسلامی را بین افسران خود تقسیم نمود مسجد جامع قرطبه را به خاک یکسان وکتابخانه‌اسلامی قرطبه را که بیشتر از هشتاد هزار جلد کتاب در آن موجود بود آتش زد و ده ها هزار مسلمان را از دم تیغ گذشتاند .

این بود سرنوشت ملتی که خودشان حالات خود را از نیکی به بدی تبدیل کردند و خداوند مطابق حکم و سنت لا یتغیر خود . (ان الله لا یغیر مابقوم حتی یغیروا ما بانفسهم) وضع آنها را ازعزت‌وشرافت به نکبت و پستی تبدیل کرد .

خوشبختانه که ملل اسلامی بعد از خواب طولانی و غفلت به تدریج بیدار میشوند و در سراسر جهان تحولی که از روح عالی دین منشاء میگیرد در جریان است که اثرات بارز آن مانند جهاد مسلحانه هفت ساله مردم مسلمان الجزائر و بزانو در آمدن استعمار فرانسه در آن مملکت و سقوط رژیم فاسدسلطنتی‌ایران و محکم شدن جمهوری اسلامی بجای آن قیام حماسه آفرین و جهاد اسلامی مردم افغانستان که تاکنون با دادن بیش از یک ملیون شهید گلگون کفن و پنج ملیون مهاجر و آواره و ویران شدن تمام آبادی های آن سرزمین ادامه دارد و همه روزه درین را به‌تعداد صد ها و هزاران مرد و زن آزاده و مسلمان قربانی میشوند . همه بحکم ایمان و تحقق حکومت قرآنی در آن سرزمین و تغییر حالات و وضع خود ها از بدی بسوی نیکی است و انشاءالله روزی فرا خواهد رسید که مسلمین یکبار دیگر خلافت اسلامی را برپا ومجد و عظمت و سیادت از دست رفته خود را دوباره بدست آورند .

علاءالدین

چندگونگی ها
سراشیبی بسوی انحطاط وذلت

اسلام در میان اقوام و قبیله‌های متفرق ، هنگامی در قالب یک جامعهٔ پایدار و متکی بخود ، تبلور یافت که همه بافت های قوام دهندهٔ معنوی و مادی آن اجتماع در محور عقیده گره خورده و خوبی و زشتی ها ، و نیکوئی‌ها و نکوهیده ها در محک تقوا ارزشیابی میگردید ، تا آنکه در زمان کوتاهی امت نیرومند و بزرگ برمبنای اعتقاد و عمل و مبتنی بر عدل و قسط پایه گذاری گردید .

حاکمیت ضوابط ، وقانونمندی اسلامی در سیستم زنده گی افراد و اجتماعات ، حرکت اسلامی را آنچنان حیثیت رستاخیز عظیم و عالمشمول بخشید که بیشترین مردم جهان را در صحرای آگاهی و عمل جهت پذیرش حقانیت خویش حشر نموده و افتخارات شگفت و اعجاب انگیز این ملت تا شام قیامت زیب بخش صفحات رمق گرفتهٔ تاریخ خواهد بود .

علاوه از عوامل گونه گون اضمحلال و فتور حکومت مقتدر اسلامی، ترویج و گسترش حرکت های ناسالمی برمبنای زبان ، قومیت و منطقه یکی از علت هائی بود که ملت دیرین بنا و استحکام یافته ای را در سراشیب انحطاط و انقسام سوق داد . عصبیت های جاهلی و فرو مرده ایکه با ایجاد انگیزهٔ های نامیمون برتری جویی های سوای عقیدتی درسیستم حیات اجتماعات دوباره جان گرفت ، شیرازهٔ وحدت امت نیرومند اسلامی بشدت از هم پاشید . و همین عامل خلافت بزرگ عثمانی را در تنگنای ظلمانی ملیت خواهی بدست جنایت بار تجزیه و سقوط سپرد .

دشمنان دیرین اسلام قبایل و اقوام مختلف را که در حیطهٔ فرمانروائی اسلام حیات بسر می بردند در محدوده های مشخص قومی و قلمرو های مربوطه وطنی با زنجیرهای نالملموس «مرزها» بستند و بدین سان ممالک متعدد و ملت های مختلفی تشکیل گردید، و هر کدام آن بصورت جداگانه بدامان استعمار خسپیدند .

کرامت ها و افتخارات بی مانند و بی رقیب مسلمین که درخلافت عظیم و یکپارچه عثمانی شکل گرفته بود ، و همانند قافله سالار توانمند و رهیاب کاروان بشری را بسرعت دنبال خویش می کشانید ، در گورستان نفرت بار قوم پرستی مدفون گردید. گوهرناب و مصفای عقیدهٔ توحیدی که قطب اصلی جامعه و انگیزش جنبش‌ها و قیام‌ها را تشکیل میداد ، با غبار برتری های جاهلی نسل ، نسب نژاد ، تبار ، دودمان ، زبان ، قوم ، وطن و . . . رنگباخته و مکدر گردید .

از همین جاست که سیلاب تند و هولناک سیه روزی ها و نگون

بدانیـد کـه تمـام بقایای امـور جاهلیت را زیر دو قـدم هایم گذاشته ام، عجمي را بر عربـی و عربـی را بر عجمی فضیلتی نیست، تمام تان اولاد آدم اید و آدم از خاک بود، مسلمان بـرادر مسلمان است، تمـام مسلمانان برادرهم اند، تمامی دعوی های جاهلیت باطل شده است...

بختی‌ها برامت اسلامی هجوم می آورد و از هر طـرف دست ها و دهن ها به چاپیدن ها و بلعیدن های سرمایه های معنوی و مادی در وطن های منزوی شده، پارچه های جدا افتیده و تبارهای بی‌اراده شده و نژاد های مسخ شده و به اسارت رفته مسلمین باز و دراز گردید و از آنروز به بعد همه هستی مان طعمهٔ اجانب گردید. مغزهای سرجوانان، و خون سرخ مردم بیگناه مان مایهٔ هستی، حیـات و تغذیـه مـار هـای پـروردهٔ قـدرت های استکباری گردید.

از آنزمان تا کنون است مسلمان و هزار ملیونی در مجمر حقارت، ذلت و مسکنت می سوزد و قرن هاست که در کام خونین دشمنان خدا دست و پا می زنـد و توان تصور «چگونه رهیدن» را نیـز از دستش گرفته اند. **دست سیاه و جنایت‌آفرین دشمن تا امروز جهت**

کوبیدن اسلام و تحصیل منافع خویش بارها سرزمین‌های اسلامی را بخون مردمش رنگین ساخته و کاخهای اقتدار خویش را برتارک جمجمه های پوسیدهٔ جوانان رشید و دلیر مردان آزاده و مسلمان بنا نهاده اند و زنجیریکه گردن های زنده‌گان مان بدان بسته است، آخرالامر در پای همین کرسی پیچیده و گره اش زده اند.

پیامبر بزرگ اسلام‌که هدایاتش شفا بخش آلام جوامع درد مند انساني است، در حیات طیبه اش بارها پیروان صدیق و وفا دارش را از خطر مهلک بروز حرکت های جـاهلی قـومی، لسانی، منطقوی و... با تأکید برحذر میـداشت و تا آنجا که رنـج و مشقات دعوت، دشواری های توان سوز جنگ و قتال و به آغوش کشیدن شاهد مرگ را در این راه نه تنها نمی پذیرد بلکه رهروانش را از تحمل مشکلات که

بخاطر تحکیم عصبیت‌های جاهلی تفاخر لسانی و قومی باشد باطنین تهدیـد «لـیـس منـا» عـدم موجودیتش را در صف اسلامی اعلان می نماید.

با آنهمه تاکید، عامل خطیری را که در فروریختن تعمیر مستحکم ملت اسلامی بیشتر موثر می‌یافت، همانا برافروخته شدن آتش تعصبات جاهلی از زنده‌گی ثمر بارش حین ادای مناسک آخرین حج محور گفتار های گرامی اش بر نفی تفوق جاهلی از زنده‌گی عملی مسلمین استوار بود، طوریکه در خطبه عرفات خطاب به جمع کثیر و چندین هزار نفری مسلمانان فرمودند:

بدون شک بامیمنت قدوم‌سعادت آور اسلام طومار جاهلیت در همه نمود هایش در هم می پیچد و یکجا با معیارهای جاهلی در زیر قدم‌های اسلام بخاک سپرده میشود و هیچ نوع فضیلتی را برمعیارهای لسانی، وطني، قومی، منطقوی نژادی و نسبتی رانه تنها اعتبار و رسمیت‌نمی دهـد بلکـه کلاً بدست ابطال می سپارد.

اسلام معتقد است هر کرامتی که متکی بر علو نسب و نژاد و برتری قوم و تبار باشد، کرامت نه بلکه حرکتی است‌که از اعماق

جاهلیت برخاسته است و از دیدگاه عقیده توحیدی درآنسوی مرزهای تقوا هیچ کرامت و فضیلتی هرگز سراغ نمی گردد .

طاغوت مکار بخوبی میداند که ضربت خنجرش بر کدام نقطه ای کارگر وکشنده می افتد، لذا باهمه نیرنگ و تزویرش در تلاش شگوفائی مظاهر جاهلی در سرزمین های اسلامی برآمد . گرچه رشد انگیزه های قومی و ملی در برخی از نقاط جهان موجب شکستن های تجاوز استکبار گردید ولی این حربه موثر وقاطع بودکه پی آمد امیدوار کننده ایرا در سر راه استعمار گذاشته و هر چه روشنتر در ناصیهٔ برنامه‌های شیطانی اش بخاطر تذلیل و تضعیف بیشتر جهان اسلام تجلی کرد.

پس ازآنکه است یکپارچهٔ اسلامی با تیغ بران و زهر آلود قومیت به قبیله های متعدد تقسیم گردید ، دیگر هرکدام لقمهٔ سهل الهضمی برای دشمنان در کمین نشسته مسلمین بود .

تصور و حرکت مسلمانان که از ضدیت و خشونت با شرک و کفر و فساد انباشته بود ، جایش را به دشمنی های خاک ، نژاد ، وطن و منطقه خالی نمود ، و این هدف در سرلوحهٔ پلانهای کشوری محدود بخود شان و در انحصار قوم شان باشدت وحدت تمام تر و اصالتی ریشه دار تر عرض وجود کرد.

اسلام مبین که رسوبات جاهلی را در واژگونی بنای اخوت اسلامی و فرو ریختن بنیان امت مسلمه خطری بزرگ می یافت، آخرالامر همه ارزش ها ، مجاهدت ها ، ایثار گری‌هاوافتخاراتی که به بهای خون داغ هزاران هزار جوان، برهنه و دلیر استحصال و دستیاب گردیده بود به دست غارتگر طاغوت شرک یکسره پوشانیده و مکدر گردید .

گذر چندین قرن این پرده مکدر را بیشتر ضخامت و سیاهی بخشیده و آنرا فشرده تر از قبل برچشم و زبان، شیوهٔ تصور، ذهنیت وحرکت، و بالاخره به‌قلم و شمشیر ما محکم تر پیچانید وبدین ترتیب بازشناسی دشمن از دوست که توجیه شمشیر و قلم نیز برین اصل مبتنی است، از ما گرفته شد. این بلای تباه‌کن تا امروز درکشور های اسلامی بامظاهرگونه‌گون آن‌پابرجاست‌تاریخ اسلام صدها زخم بخون جاری این شمشیر را در سینهٔ مجروح خویش تازه نگهداشته است .

همگی شاهد عینی این حقیقت تلخیم که کشور های اسلامی در ماهیت و شکل کنونی نیز یکی از همان منقسمه های عوامل جاهلی است و بوسیله طناب های مرزی در محدوده مشخص توسط استعمار

و امروز جهاد اسلامی افغانستان که جز عقیده و مکتب علل انگیزش دیگری در آن راه ندارد ، ولی بوق های استکبار دمبدم و گاه بیگاه آنرا بحیث قیام عشایر و قبایل و یک حرکت غیر مکتبی ناشی از قومیت و ملت تعبیر و تبلیغ می نماید و در جهت عینیت بخشیدن به این اکاذیب جهد و تلاش صورت می گیرد ، همانا منطق همیشگی و یکنواخت استکبار است .

بسته ومیخکوب گردیده است، همزمان باقطع وانزوای ملت ما از بدنه امت اسلامی به ائمه‌جور وستم نخبهٔ درخت تلخ گوهر قومیت را با مهارت و کهنه کاری تمام درین مهد قیام و ایثار بذر افشانی نمود و از ثمرات آن تاکنون انبارها را انباشته اند.

در پایان امر کشور ما با همه ارزش هایش به بهای خوشگذرانی عناصر منحط به‌دشمن تحویل داده شد و دشمن زمام حرکت آزادهٔ مردم ما را عملاً در دست‌گرفت.

بسلسله مرحمت همیشگی پروردگار قیوم، بزرگمردان با ایمانی از متن مردم مظلوم کشور ما برخاستند، پرده های سیاه جاهلیت قومی، لسانی و منطقوی. . . را باشمشیر عقیده ازهم‌دریدند وحرکت عظیمی را درجهت احیای اسلام در کالبد بی روح امت آغازیدند، محورنیرومند عقیده و مکتب. این‌بعثت را نضج و قوام بخشید.

حرکت الهی و شکوهمندی که در سپیده دم حیاتش منسوبین جوشیده از ایمان آن با اتکاء به پروردگار عزیز باملاک ارزش دهی به عقیده زلال معنوی از اقصاهای ساکت و خاموش هردیاری‌گردهم آمدند وبخاطر احیای اسلام ونجات ملت مظلوم بامیثاق استوار بدور مهراظهر قرآن جمع شدند و باموج گیری توفان خون پاک شان فرا راه ملتی به‌اسارت رفته رهکشودند که اکنون سیلاب خروشان و متلاطم آن میرود تا قدرت شیطانی بزرگ را ازهم‌بپاشد و نسیم‌گوارای آزادی در سایه جهاد را در مشام ملت‌های اسیر و دربند بیفشاند.

آنطوریکه موقف دشمن در قبال هرجنبشی وبکارگیری حیل ومکایدش بمنظورکوبیدن وخنثی‌ساختن نهضت ها و بعثت‌های الهی از سحرگاهان ستیز وکشمکش حق وباطل یکسان و همنوا درعرصهٔ تاریخ در جریان است.

تاریخ بصراحت‌گواه این حقیقت است که هرنهضتی، در هر مقطعی از زمان و در هرکجائی که دعوتش را با بشارت و انذار آغاز نموده است، استکبار کهن تجربه بخاطر ختم نمودن و یا لا اقل توقف و تشتت دعوت، رشد وبسیج انگیزه هاو حرکت های قومی، لسانی، منطقوی، نسبتی، نژادی و. . . . را اولین، مناسب‌ترین وموفق‌ترین حربه و آلتی‌یافته و بید رنگ به آن توسل جسته است.

توأم با بهجت و شکوفائی جنبش جهادی و فتح و گشایش ابواب پیروزی دربرابر حرکت قیام آفرین ملت، ضوابط حاکم بر روند به زندگی افراد بتدریج جای خود را جهت دخول اهریمن زشت میلاد «روابط» خالی‌نمود، روابط ناجایزی که قطب اصلی چرخ استکبار قشری و منطقوی را در طرز العمل های گونه‌گون بحرکت می‌آورد.

بدون تردید «ضوابط» اسلامی و سازندهٔ حاکم برحرکت جهادی ملت آن را، جوشش خون شهدا در تداوم سالها نضج و استحکام بخشیده است، و اکنون حرکت بخشیدن این ضابطه‌ها بسوی مرداب عفونت بار «رابطه پرستی‌ها» جفای بزرگی به آرمان علیا و خون پاک هزاران شهید گلگون کفن و سرخ قبای ما بوده و مایه فشرده ساز جماعت را متلاشی خواهد ساخت.

ما در روشنائی مکتبی سوی فردا های درخشان و سعادت بار گام برمیداریم که در تمام ابعاد فکری وعملی آن استکبار لسان و منطقه تفاخر تبار و نسب، قداست دودمان ونژاد، استعلای‌قشری‌ووطنی، تفوق ملکیت و پوست ورده های دیگری که حرکت درمسیر آن، بهکام‌عفریت جاهلیت منتهی میگردد، هرگز موجودیت و اصالت ندارد. و این چنین انگیزه هائی ابداً علت قیام‌های پیروز و دیر پا شده نتوانسته و اسلام عزیز این افتخارات بی مایه را نخوت جاهلیت قلمداد می‌نماید.

با ارج گذاردن به «رابطه پرستی» های ناروائیکه مبنایش عقیدت نیست یکبار دیگر هیولای منفور جاهلیت در و بار باهمه زشتی‌های مشرکانه و سوزنده اش بر قلمرو حیات و حرکت مان بـه مسند فرمانفرمائی تکیه خواهد زد.

این عمل یگانه روزنه ومنفذیست که عاملین سیه کردار دشمن ازین مجرا به سهولت به کانالهای جهادی راه می یابند تا در وقت لازم و در فرصت مناسبی با خنجر بران قلب فرزندان صدیق نهضت را بدرند. و چه بسا قلب های روشن و لبریز از اخلاص که عشق و وفا در آن می‌جوشید، باهمین خنجرها ازعقب دریده و سوراخ گردیده است.

عناصر شیطان زده ایکه تا هنوز ته مانده های جاهلیت در ظروف قلبهای زنگ زدهٔ شان به زیادت پیداست، پدیدهٔ غیر الهی و تشتت ساز «قومیت پرستی» را تقدیس و تکریم و تمجید نمایند. آگاه و یا نا آگاه حرکت را در یک کشمکش بی محتوا و سکون نا پذیر سپرده و طبیعی است که قدرت تشخیص و تمیزخبیث و طیب از میان برخاسته و هیولای یأس و عدم کارآئی بر منسوبین حق سایه می افگند.

باتوجه به ثمرهٔ تلخ و زیانبار این بلای وحدت زدا، آنهائیکه زنگارسیاه و چسپندهٔ رابطه‌های قومی ولسانی، دلهـای با صفـای شانـرا تیره نساختـه است و تعهد بستـه اند که جز برمحور عقیدت اسلامی در اطراف محور دیگری بحرکت نیایند، نباید فراموش نماینـد که مردم مظلوم و بیدفاع ما سالیان درازی تازیانه ستم جباران زورمند را از هر دست جنایت آفرینی توام باآلام جانسوزش به اندام معذب خویش شدیداً لمس نموده اند و اکنون مصمم اند تا با قبول و تحمل همه قربانیها به آستانـه عزت و شرف پانهند، در سر زمین اسلامی و آزاده خویش «مسلمـان» زیست نمایند، عملی کردن و پیاده نمودن «ضـوابط» و استمرار این امر، نگذارند یکبار دیگرشلاق استخوان سوز ظلم وجور بادست جنایت ریز «رابطه پرستی‌ها» مبنی بر قومیت، لسان و منطقه برفرق مردم عذاب کشیدهٔ ما محکمتر از پیش فرودآید.

ملت مومن و مجاهد ما، مردم شهادت شعار ما، فرد ای خونین انقلاب، و دنیای کنونی لبریز از فتنه، بی تابانـه در انتظار اند تا آنهائی که جرثومـه های خطـر و ریشه های شوم سرنوشت فرد ای مردم مسلمان ما را با بصیرت اسلامی تشخیص میدهند، به جهاد و ابلاغ درجهت شناسائی و انهدام آن با اطمینانی مؤمنانه‌گام بردارند.

کسانیکه رایحه آیین حقانیت و اصالت شکوهمنـد مکتب شان را مشتاقانه استشمام می نمایند و میخواهند باهبوب دل انگیز نسیمش باغستان خزانـزده ملت، معطر و شگوفا گردد، و بخاطر تحقق این مأمول بزرگ عـزیـز ترین دلبنـد های خویش را بدست خود به قربانگاه سپرده انـد، وجیبه شان هست تا پای مرگ در پی کوبیدن ارزش های تلاش ورزند که مردم مسلمان و وارسته را بنده گان الهه جاهلیت می سازد.

محبوبیار

موقف استعمار در برابر نهضتهای اسلامی

موقف گیری مشترک استعمارگران در ...

استعمار در تمامی ادوار و زمانه ها پالیسی و جهت گیری ویژه ای برضد نهضت های اسلامی داشته است که این مطلب را میتوان از لا بلای اوراق وصفحات تاریخ بخوبی فهمید ؛ ولی با تغییرات و تطورات در سطح آگاهی و زندگی مردم روش و خط مش آن فرق میکند .

روش های که دیروز استعمار بخاطر نابودی و اضمحلال جنبشهای اسلامی به کار میبرد امروز به تکامل رسیده است - استعمار در هر دوری از تاریخ با در نظر داشت طرز فکر و خواست ملت ها در پلانها و تکتیک های مطروحه اش تجدید نظرمیکند .

همچنان کلیه استعمار مفهوم حادث و نوپید ای نیست ، بودند ملت های پیش از ما که مورد ضرب و شتم و تعدی سلاطین و کشورداران وقت قرار گرفته اند که ما امروز از آن به عنوان داستان های هیجان آور و عبرت انگیز یاد میکنیم .

چه زیبا بیانی دارد درین رابطه کتاب آسانی که آن را پروردگار هستی آفرین برای هدایت بندگانش فرستاده است «ان فوعون علی فی الارض وجعل اهلها شیعاً یستضعف طائفة منهم یذبحون ابناءهم ویستحیی نساءهم انه کان من المفسدین» .

(سوره قصص ، آیه : ٤)

ترجمه : هر آئینه فرعون تکبر کرد در روی زمین و گردانید اهل آنرا گروه گروه به استضعاف کشانید طائفه‌یی از آنها را ، می کشت پسران شان را و زنده نگهمیداشت دختران شان را - یقیناً او بود از جمله مفسدین .

فرعون نخستین عنصر طغیان گری نبود که پا از جاده عبودیت و بندگی بیرون نهاده باشد و با گفتن جملهٔ « انا ربکم الاعلی» علیه نهضت اسلامی که در راس آن حضرت موسی (ع) بود صف آرائی کرده باشد ، بلکه قبل از فرعون نیز این سلسله جریان داشت - فرعون که هوای نفس کورش کرده بود و حقایق را از ازلای پرده های سیاه جهل و عصیان نمیتوانست بنگرد بخاطر بقاء وادامهٔ حکومت ظالمانه‌اش چه احجاف وظلمی نبود که برقوم موسی (علیه‌السلام) روا نداشت .

او (فرعون) سمبول وحشت - تجاوز - جهل - غرور - خودبینی و صدها خصلت ناپسندیده دیگر به شمار میرفت ، فرعون استعمارگری بود که تا خون در بدن داشت برخلاف موسی (ع) مبارزه کرد و آنچه

در توان داشت در جهت نابودی موسی (ع) و پیروزی خود به کار انداخت.

طوریکه از متن آیـهٔ مذکـور پیداست یکی از خصوصیات مهم و خطرناک استعمارگران در تمام زمانه ها تفرقه واختلاف افکنی میان مردم وملت هاست «وجعل اهلها شیعاً» چه در اختلاف و چند پارچگی ملت ها استعمارگران بخوبی می توانند به اهداف شوم و پشت پرده خود فایق آینـد، فرعون با اکراه و جبر نگذاشت که قـوم موسی (ع) (بنی اسرائیل) از حقوق زندگی بهره مند گردند همهٔ این جنایات و حق تلفی ها تنها بخاطر جلوگیری از ظهور طلیعه ای بود که فنا و نابودی سلطنت فرعون را اعلام میداشت، سرانجام آنچه فرعون نمی خواست بـه مشیت و اراده پروردگار تحقق یافت و در مدت نـه چندان بعید در برابـر ارادهٔ پولادین و بی آلایش آن راد مرد سترگ پایه های حکومت جبروتی فرعون متزلـزل و ویران گردیـد.

سنگ اندازی و موقف‌گیری خصمانهٔ امپراطورهای روم و فارس و عکس العمل رؤسا و بزرگان عرب در برابر حضرت محمد (ﷺ) یکی از نمونـه های بـارز توطئـه چینی و چهره کشائی دیگری استعمار برضـد نهضت های اسلامی است. چسان همه قـدرت های شیطانی مزورانه در برابر نهضت اسلامی محمد (ﷺ) صف آرائی و عـرض انـدام کردند و چگونـه صف مشترک را تشکیل دادند تا جلو فعالیت ها و دعوت جهانی آن بزرگ مرد را مسدود بسازنـد، جنگ احزاب توطیه هـا و دسایس مختلف منافقین نمایان گر موضع گیری قـدرت هـاي مسلط براوضاع آن وقت برخلاف نهضت الهی محمد (ﷺ) است.

ولی از آنجاییکه نهضت الهی محمد (ﷺ) مدافع و پشتیبانش قـدرتی بود که سیطره و تسلط آن زمین و آسمان و آنچه درمیان این دو اند فرا می‌گیرد. روز به روز سیر تکاملی خود را پیموده به جمع طرفدارانش افـزود.

امپراطوری های روم و فارس با آنکه از برتریهای نظامی و جنگی فوق العاده برخوردار بودند در برابر ارادهٔ آهنین این منجی بشریت نتوانستند ثابت قدم بمانند همان بود که یکی بعد دیگری سر بـه نیستی گذاشتند و دعوت جهان شمول محمد (ﷺ) سراسر جهان را فرا گرفت.

همینکه تمامی صنادیدو بزرگان عرب موقف واحدی را علیه محمد (ﷺ) و یاران گرامی اش دنبال کردند انگیزه‌اش آنست که در جهانی شدن و قوت گرفتن نهضت نـو بنیاد محمد (ﷺ) سقـوط سلسله آقائی و سردمداري شان را یقین کرده بودند ـ بناء آنچه از صلاحیت و قدرت شان پوره بود بخاطرجلوگیری‌از نفوذ این منجی بشر بکار بردند.

بعد از وفات پیامبر (ﷺ) استعمار بار دیگر دست و پاچه شده بدستیاری منافقین خواست این نور بیاض و گرانبها را از صفحه زندگی ملتهای مسلمان دور کند درین رابطه تلاشهای مذبوحانه بکار رفت ولی به ایثار و قربانی فرزندان راستین این مکتب (اسلام) همه توطئه‌ها و درز اندازی های قدرتهای شیطانی بی اثر و باطل ماند ـ و مسلمین توانستند به اثر روشن

گری‌های علماء و دانشمندان چیزفهم این مکتب از عظمت و شوکت اسلام جان بازانه پاسداری کنند .

در عصر کنونی که در آن زندگی میکنیم نهضت ها و جنبش های اسلامی سخت در مضیقه و تنگنا قرار دارند — هیچ روزی نیست که به ده ها فرزندان اسلام قربانی نشوند .

نهضت اسلامی افغانستان هم یکی از جملهٔ صد ها نهضتی اسلامی است که در برابر توطئه‌ها وفشارهای بزرگ ترین طاقت نظامی دنیا قرار گرفته است — این نهضت به خون غنوده که به خون پاک هزاران جوان گلگون کفن آب یاری شده است — با داشتن امکانات خیلی‌ها ناچیز واندک از مرزهای ایدیولوژیکی اسلام غیورانه پاسداری میکنند .

درین مدت استعمار با همه ساز و برگ و بوق و کرنایش کوشید این نهضت را در نطفهٔ خنثی کند، با فجیع ترین حالت متعهدین مخلص و جان باز این نهضت را به شهادت رسانید — کشت و زرع مردم را به آتش کشید — به نوامیس مردم تجاوز کرد — مردم بی گناه و غیر نظامی را به توپها و مسلسل‌ها بست زندان ها و سیاه چاه ها از شکنجه‌ها و تعذیب

پیروان این نهضت به فغان وزاری آمد ، افغانستان را به خاک و خون تبدیل کرد ولی با این همه جنایات نتوانست این نهضت الهی را نابود سازد .

نهضت اسلامی افغانستان در برابر این همه‌ویران گری‌ها نه تنها متزلزل و بی جا نشد — بلکه چون فولاد آبدیده از صحن ازمون موفقانه بیرون آمد .

دشمنی که دیروز افراد متعهد و ایثار گر این نهضت را به عناوین و القاب نا درست خطاب‌میکرد و دزدان و راه زنانی بیش نمی دانست امروز به اثر ضربات کوبنده و بنیاد بر انداز دلیران این نهضت حاضر شده است تا از طریق مصالحه و سازش معضلهٔ افغانستان را حل کنند .

ولی ما باورد داریم درین لحظات حساس و فیصله کن که روسها در افغانستان شکست خورده اند‌استکبار جهانی در راس آن (روس—امریکا) دست بدست هم داده در کوشش اند تا با حیله‌گري ها و نیرنگ‌های دیگری این نهضت الهی و خون چکان را ضربه‌بزنند تا برای همیش محکوم و اسیر باقی بماند . پس یگانه راه که نهضت اسلامی افغانستان بقاء واستدامتش در آن متصور است . تداوم جهاد و پی بردن به دسائس و توطئه‌هاي شیطانی استعمار است .

خداوند (ج) به ما توفیق عنایت فرماید تا در استحکام سنگرهای جهاد و افشای چهره های ضد انسانی استعمار همت بلیغ به خرج دهیم و با وحدت نظروعمل کاملاً دشمنان اسلام سرنگون وحکومت اسلامی را در افغانستان بخون خفته بنیاد گذاریم .

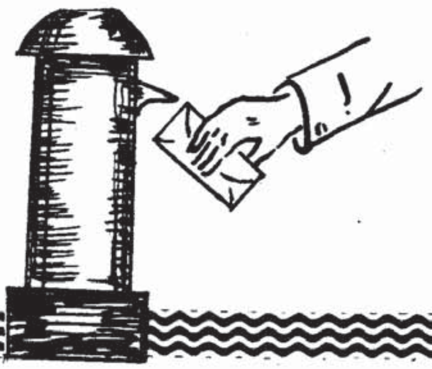

راغلي لیکونه

که څه هم د دغه مجلې مسؤولینو اوچلوونکوترخپلې و سې د فرهنګي او فکري سنګر په پراخه ډګر کې خپل مسئوولیت او رسالت تر سره کړې خو په دې هم معترف دي چې زموږ د ویاړلي اسلامي انقلاب پرضد د جهاني استکبار او استعمار لخوا ، د روان ظلم او تیري په مقابله کې د دغه طاغوتي قوتو د لا رسوایي او ماتې ، او زموږ د مظلوم ملت لابیداري او چټکې لپاره شوې فرهنګي او فکري هلې ځلې کافي نه دي ، اوتل په دې فکر کې دي چې د شرایطو او امکاناتو د برابرۍ په صورت کې دغه سنګر نور هم پیاوړی او پوخ شي ، چې د دغه مرام د ښه تره تر سره کیدو لپاره د شفق مجلې اداري پټیلې ده په مجله کې دوخت له غوښتنو سره سم نوي نوي بابونه پرانیزي ، د دغه نوښتونو لړۍ ته لومړی ګام ددې لپاره د لوستونکو په لیکونو پورته کوو چې که وکولای شو رنځور او پرهارژلي ملت ته د لاښه خدمت مصدرو ګرزو، څکه د خپل دغه د رانده پیتی په پورته کولوکې د نهضت تول متعهد او درد من ورونه را سره شریک بولو او کولای شي د خپلې مجلې د کمیت اوکیفیت‌په‌باب پیشنهادونه اوخپل اصلاحي او جوړوونکي انتقادونه او مشوري‌موږته راواستوي‌د متعهدو ورونو د مسئولا نه او عالمانه مرستو په هیله دادی ددې ګڼې لیکونه او د هغې ځوابونه :

لومړنی لیک موږ ته د سعودي عربستان‌له«حایل»څخه‌دیروقدرمنو ورونو هر یوه الحاج تورګل کوثر، تورن رحمت الله او ملګرو یې را لیږلی ، دغه قدرمنو ورونو د ارشاداوفرهنګ‌کومیسیون‌کارکوونکو ته له سلام نه وروسته په خپل لیک کې لیکلي دي:

. . . قدرمنو د ارشاد او فرهنګ کومیسیون د نشراتو مسئوولینو خدای(ج) دې په‌فرهنګي او نشراتي کارونوکې نور هم ستاسې مل وي که څه هم له تاسې نه ډیر لرې یو خو باور وکړې چې زړونه مو له خپلو ورونو او وطن سره تړلي، په خوښۍ یې خوښ او په غم یې غمجن کیږو ، کله چې د کوټې رادیو له خولې د مجاهدینو د برې او توري غږواورو من من پرې غټیږو .

څرنګه چې تاسې ورونو ته د اسلامي انقلاب د په وینو لړلیو سنګرونو او د هغه د ارزښتونو د بیان او نشرسترمسئوولیت در په غاړه شوی دی بریالیتوب مو غواړو او ورسره دوروګلوی په چوکاټ کې زموږ لاندیني خواستې د امکان په صورت کې ومنې ډیر احسان به مو را باندې وي .

۱- د خپلو تولو نشراتو یو یو

بقیه درصفحه (۹۳)

رښتيني اتلان

د اسلام دين ، هغه نوى دين چې محمد (ﷺ) يې مخکښ او علمبردارو ، کوم سرسری او تېرېدونکی رغنده او سمووني غورځنګ نه و ؛ بلکې د بشرى نړۍ لپاره د ژوندانــه يوه لــوړه برنامه او اوچت قانون و . له اسلام سره ښايي چې له دين سره خپل تاريخ هم له خپلو ټولو اتليو سرښندو سره راتلونکي کول ته په ارث پرېږدي . همدا ارواپانوونکي سرښندني دى ، چې دی دين ته د يوه پاخــه «بنسټ» پــه تــوګه ټينګښت او پايښت ورښښــی .

هغه (عمار ياسر) د هغو سرښندو يــو پــه لــومړي کتار کې وچې دا يوځ بنسټ يې کېښود ... استاد محمد آصف صميم

د جنت يو سړی

عمــار ياسر (رض) :

که په جنت کې څوک زيږ يدلای ، او د جنت په چاپېريال کې لــوييدای ، او بيا دی دنيا ته د ځمکې د ښکلا لپاره راوړل کيدای؛ بې له شکه «عمار(رض)» او موريې «سميه(رض)» او پلاريې «ياسر(رض)» به هم يکی وای.

خو ولې ووايو «که» ؟ او ولې پيښه فرضي وګڼو؟ ولې د ياسر کورنی عملاً جنتيان نه وو ؟!

د ياسر د کــورنی د وګړيو بشری ، جنتي بشری وى ، آخر هم جنتي شول، پيغمبر اکرم ﷺ فرمايلي:

«ای د ياسر کورنی ! صبر وکړیء ؛ ستاسی ځای جنت دی» .

د رسول اکــرم (ﷺ) دا وينا يــوازې د هغــوى د خاطر د تسل لپاره نه وى ؛ بلکې د يوه داسې حقيقت څرګندونه او د يــوه داســی واقعيت تأکيد و ، چې رسول الله (ﷺ) ليده او حس کاوه .

«ياسربن عامر» د «عمار» پلار د يمن و ، په خپل ورک ورور پسې يې ټول ځايونه له پښو تېر کړل خو د مکې ښاريې خــوښ شــو ، هملته پــاتې شــو ، اوله «ابوحذيفه بن مغيره» سره يې د دوستی او ملګرتيا تړون وکړ(۱) :

ابو حذيفه خپله يوه «سميه بنت خياط» لومی وينځه ورته واده کړه ، چې «عمار» د همدى واده ثمرو .

دا کورنی د نورو بلزړو (روشندلانــ) په څير ، چې له الهی هدايت نه برخمن وو ، د رسول الله ﷺ د بعثت پــه هاغــه لومړی سرکې مسلمانان شــول . او د عمار پلار هم د همدغه دودله مخې د مکې له يوه مخور «ابو حذيفه بن مغيــره» سره تړون کړی و . ژباړه د ټولو هغو کسانو په څيرې چې مسلمانان شوی وو، د قريشو ډير ربړ او ځوروله وزغمل .

قریشو له ټولو مسلمانانو سره یو راز چلن نه‌کاوه ؛ بلکی د هر مسلمان د حالت په پرتله یې چلندود (د رفتار طرز) توپیر درلود .

که کوم مسلمان به په خپله قبیله او خیل کی د دریغ ، ارځښت او شخصیت خښتن و ، ډاراوه او ګواښه‌یې ، ابو جهل به چی داراز وګړی کښل ویل به یې .

«د هغو پلرو دین دی پریښود ، چی تر تاښه پوهیدل حال دا چی درنه غوره هم وو، که د محمد (ص) دین دی پری نښود ، بی عقله او احمق به دی ګڼو ، پت او حیثیت به دی داغمن کړو، تجارت او سوداګری به دی په ټپه ودروو . او مال به دی له منځه یوسو» .

په دی ګواښونو پسی به‌یې د هغه پرضد د اعصابو جنګ او تبلیغاتی ګوزارونه کول .

خوکه داسی مسلمانان به د مکی مریبان یا بیوزلی او مسکینان وو : نو د عذاب او ځور په لمبو کی به‌یې سیځل .

د یاسر کورنی په دویمه ډله کی راتله .

د یاسر د کورنی د ځورونی کار «بنی مخزوم» ته سپارل شوی و. بنی‌مخزوم هره ورځ د یاسر(رض) د کورنی غړی (یاسر(رض) ، سمیه(رض) او عمار(رض)) نه ښاره بهرایستل او د مکی پرسروشګو به یې څملول ، او ډول ډول ځورونی او کړاوونه به‌یې پری تیرول .

له سمی(رض) سره‌یې چی کومی ناکردی وکړی، هغه ربښتیا چی ویروونکی او ملاماتوونکی وی .

د دغی قهرمانی میرمنی سربښندنی او ترخه کیسه دلته راوړل نه غواړو ؛ خو که د خدای (ج) رضا وه ، په هغو سختو تاریخی شپو ورځو کی به د دی قهرمانی بی‌بی او د مسلمانانو د نورو زمریو میرمنو پر اریانوونکی ټینګار او سترو سربښندنو به بل وخت و غږیږو :

دلته به همدومره بس وی ، چی ووایو : بی له مبالغی پر هغه ورځ د سمیه شهیدی وضعی . انسانی نړی ته داسی تلپاتی لوینښت او پت ورووبښنه ، چی ځلا به‌یی هیڅکله تته‌نشی . داسی وضع چی سمیه‌یی د ژوند په ټولو دورو کی د باعظمته مسلمانانو او ارځښتمنو انسانانو د مور په توګه و ټاکله .

پیغمبر اکرم (ص) به د یاسر د کورنی د ربړونی ځای‌ته ورغی، او پخپلوسترګو به‌یی هغه خواشینوونکی ننداری لیدی، خو د قریشو د آزار د ښندولو او دفع کولو هیڅ ډول امکان‌یې په لاس کی نه و ، خو په دی بیوسی نه یواځی مسلمانان نه نهیلی کیدل ، بلکی د اسلام د پرمختګ راز ګڼل کیده ، ځکه هغه نوی دین ، چی محمد (ص) یې علمبردار او سر لښکرو ، هغه کوم سرسری او له منځه تلوونکی اصلاحی غورځنګ نه و ، بلکی د بشری نړی لپاره د ژوندانه یوستر دوې او قانون‌ګڼل کیده ، ځرګنده ده چی اسلام باید له دغه قانون سره باید خپل تاریخ له ټولو اتلیو ، سربښندنو او سختی سبانی کول

---

(۱) : تراسلام د مخه په جزیرة‌العرب کی کوم ځانګړی واکمن حکومت نه و ، چی عدالت‌یې په ټولنه‌کی انځور کړی وای ، او د زور ورو له د کمزور یو حقوق وژغوری .

هلته قبیلوی نظام حکومت کاوه ، او هری قبیلی به د تعصب له مخی د خپلو وګړیو ملاتړ کاوه ، او په پیښیدونکیو اختلافاتو کی‌یې د همغوی پیروی کاوه؛ نوکه کوم جلاوطن او پردیس به و غوښتل چی په مکه یا د جزیرة العرب په بله سیمه کی واوسی ، نو ناچاره به‌یې د یوی قبیلی لمن نیوه ، او د یووالی ترون به‌یی ورسره کاوه .

دا کار په هغوی کی ډیر دود ، او د حلف په نامه یا دیده ، چا به چی له کومی‌قبیلی سره داسی ترون وکړ ، هغه د هغه قبیلی حلیف یا دیده .

عمار د حضرت عمر (رض) د خلافت پروخت د هغه له خوا د کوفې د والی په توگه او «عبدالله بن مسعود(رض)» د کوفې د مالی مسئوول په توگه وټاکل شول .
حضرت عمر (رض) د کوف والو په نامه یو لیک ولیکه ، چې د نوی والی په توگه‌یی د هغه د تقرر داسې زیری ورکړ :
«عمار یاسر (رض)» مې تاسې ته امیر او ابن مسعود (رض) مې معلم او وزیر وټاکه ، دا دوه کسه د رسول الله (ﷺ) خواږه یاران او په بدر جنگ کې له گډون کوونکیو څخه دي» .

او نسل ته پریږدی .

همدغه ارپاتوونکی سرښندنی دی ، چې دغه دین ته د یوه پاخه د یوال په توگه ټینگښت او پایښت ورښښی .

دغه سرښندنی او اتلی (قهرمانی) هغه زړه وړونکی خوږبوڼی ده ، چې د مسلمانانو زړونه راکاږی ، په ښادی او خوشالیو یې مړوی .

همدا (سرښندنی) د هدایت هغه مشال دی ، چې را روان‌کول (نسل) د اسلام سترتوب ، ربښتیانیتوب او حقیقت ته ورښولی .

نو ځکه پرهغه ورځ اسلام ناچاره و ، چې د خپل زیاتیدونکی پرمختگ لپاره تلفات او سرښندنی وزغمی .

قرآن کریم دا مفهوم مسلمانانو ته په گڼو آیاتونو کې روښانوی ، فرمایی :

أحسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا وهم لا یفتنون . (عنکبوت : ۲)

ژباړه : آیا خلک داگڼی ، چې په همدومره وینا به پرینبودل شی (او محاسبه به نه شی) چې ووایی مونږ ایمان راوړی ، او وبه نه ازمییل شی ؟

أم حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما یعلم الله الذین جاهدوا منکم ویعلم الصابرین.
(آل عمران : ۱۴۳)

ژباړه : آیا دا موگڼلی ده چې (خوشی په خوشی) به جنت ته ننوځی، حال دا چې خدای له تاسی نه مجاهدین او صابران سره (بیل نکړی) ؟

ولقد فتنا الذین من قبلهم ، فلیعلمن الله الذین صدقوا ولیعلمن الکاذبین . (عنکبوت : ۳)

ژباړه : هغه‌کسان مو(هم) ازمییلی دی، چې‌له هغوی نه مخکینی وو ، خدای ربښتینی او دروغجن (به) پیژنی .

ام حسبتم ان تترکوا ولما یعلم الله الذین جاهدوا منکم . (توبه : ۱۶)

ژباړه : آیا گڼلی موده چې (بې محاسبې) به پرینبودل شی ، (بې له دې چې) خدای له تاسی نه مجاهدین بیل کړی ؟

ما کان الله لیذر المؤمنین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب . (آل عمران : ۱۷۹)

ژباړه : خدای مؤمنان‌پدی حال چې‌تاسی یاستی، نه پریږدی (د دې لپاره) چې ناولی له پاکو څخه بیل کړی .

وما اصابکم یوم التقی الجمعان فباذن الله ولیعلم المؤمنین . (آل عمران : ۱۶۶)

ژباړه : تاسې ته چې ددوو‌ډلو د درتگ پروخت څه درورسیدل ، (هغه) د خدای په امر وو (د دې لپاره) چې مؤمنان سره معلوم‌کړی .

هو قرآن خپلو پیروانو ته وریادوی ، چې د دین په لارکې سرښندنه د ایمان جوهردی ، او د تیریو ، بلوسو ، او گواښونو په وړاندې ټینگار او مقاومت د ایمانی ځواک ځلانده او په زړه پوری وړانگی شمیرل کیږی .

د همدې اصل له مخې اسلامی قانون ته چې هغه مهال‌یې لوی‌بنسټ اینبودل کیده ، او په بت لمانځونکی

تولنه کې یې ریښې ځغلولې، او خپل لاس روزلې بیلګې
یې تولنې ته وړاندې کولې ، پکار وو خپل ستون
او موجودیت په یو لړ سرښندنو او ځانتېریدنو سره
پیاوړی کړي او د قربانیو په ورکړې سره خپل
پرمختګ لاپسې وړاندې وغځوي .

د دغه ستر هدف د ترلاسه کولو لپاره د اسلام
یو شمېر درانه پیروان ټاکل شوي وو ، چې
د مبارزینو په لومړۍ لیکه کې ، د سبانیو مسلمانانو
وتلې او ممتازې بیلګې او ښه سرمشق اوسي .

«سعید رض»، «یاسر رض» او «عمار رض» له همدغې وتلې
او درنې ډلې څخه وو ، چې د تقدیر لاس د دې لپاره
غوره کړي وو چې سرښندنې او ټینګښت یې د اسلام
د تلپاتې عظمت سند کړي .

وسو ویل چې رسول اکرم (ص) به هره ورځ له
ښاره بهر د یاسر رض د کورنۍ د ربړولو ځای ته ورته ،
او په مینه او پولادي روحیه یې ستایله ، او د دغې
خوروونکې ننداری او غیر انساني او ستومانوونکیو
ربړونو په لیدو به د حضرت رسول اکرم (ص) له
مهربان او مینه ناک زړه نه لوخړه پورته کیده .

یوه ورځ یې رسول الله (ص) بیا کتوته ورغلی
و ، عمار رض چغه کړه : «یا رسول الله ! ربړونې نورې
له حده وتې دي ، موږ یې وسه نلرو» .

پیغمبر (ص) وفرمایل :

«ابا یقظانه (عماره) ! صبر وکړه .

د یاسر کورنۍ صبر وکړئ ، جنت ستاسې لارڅاري».

د «عمار رض» دوستان او ملګري بیل بیل هغه
څورونې یادوي ، چې هغه زغملې .

«عمرو بن حکم» به ویل :

عمار رض به یې دومره څوراوه ، چې بیسده به شو
او نه به پوهیده چې څه وایي ؟

«عمرو بن میمون» به ویل :

مشرکانو عمار په اورسېځه ، پیغمبر اکرم (ص)
به ورغی ، پرسر به یې ورته د مینې لاس راښکه ،
ویل به یې : اوره پر عمار داسې سوړ او ښکلې شه
لکه پر ابراهیم خلیل الله چې سوړ شوی وې .

دغو ربړونوکه څه هم د عمار رض بدن خوړاوه او
زور یې ور او به کړی و ، خو روحیه یې نه وه
کمزورې کړې .

عمار رض لا ترهغه وخته د مرګ پرپوله نه ودریدلای،
چې یوه ورځ ځناور خو یه بت لمانځونکیو په چل
او زور چې په جنایت او ظلم کې یې درلودلې ، هر
رنګ و څوراوه ، د اوبو داغونو ، پر سرو شګویې
څملولو، ترتودو تیږو لاندې اچولو او بیایې په
اوبو کې د منډلو له امله د تیونو پوستکی او پترې
سره جلا شوې وو ، او لژدې وچې ...

پرهغه ورځ عمار رض د زور او ربړونې له امله بیسده
شو ، ورته وې ویل : زموږ خدایان په درناوې یاد

**هرڅوک چې د ستر پیغمبر محمد (ص) ،
د بشري تولنې د لارښود او معلم په باب
په اوړو کې څه شګه لري ، د هغه (ص)
د دغه شان پیروانو او یارانو په وړاندې
دې ودرې او ځان دې وپوښتي .
آیا له ګران پیغمبر او د بشریت له ستر
لارښود پرته څوک کولای شي ، داسې
غوره وګړي وروزي ؟ داسې وګړي ، چې
کله چې د خدای (ج) په لارکې د جنګ
ډګرته ورکوزیدل ، داسې پرمخ تلل ، لکه
چې د مرګ په لټه کې وي ، نه د بری ،
او چې کله به حکومت او واک ته رسیدل ،
د کونډو میرېږې یې لوشلې او د یتیمانو
دوډۍ یې پخوله .**

کړه ، بیایي ورته د بتانوستاینه اوصفتونه وروړاندی کړل ، هغه هم بې پامه د هغوی خبری تکرار کړی.

له ځورونې لږه شیبه وروسته چې عمار په سدشو او هغه کړی خبری ورپه زړه شوی، دومره په هغو خبرو واوښت ، چې نږدې یې فکر له سره الوتی و ، دا معنی یې د یوی نه بښل کیدونکی گناه په څیر سترگو ته ودریده ، او په لږه شیبه کی د گناه احساس له داسی رړحی عذاب سره مخ کړ ، چی د مشرکانو ځور او ربړونه ورته شفا بښونکی درمل ښکاریده .

رښتیا چی که عمار یو څو ساعته نور هم پرهماغه احساس ټینگ ولاړ وای ، ساه یی و ته عمار (رض) چی پرځان داسی گوزارونه زغملای شول ، لدی لامله وو ، چی یو پیاوړی روح یی لاره ، خو اوس یی چی احساسو له ، چی له ماتی سره مخ شوی دی ، نژدی یی له ډیری غم او غوسی نه زړه دریدلی و .

خو ستر خدای (ج) غوښتل چی د دغی هیبتاکی صحنی پای پرتمینه او ستره وی .

هو الهی پیغام عمار (رض) وژغوره ، او پدی باب خدای (ج) پیغمبر اکرم (ص) ته نوی امر وکړ .

پیغمبر اکرم (ص) کتل چی عمار (رض) سخت ژاړی، اوښکی یی ورپاکی کړی او ویی فرمایل :

«ته کفارو ونیولی ، په اوبو کی یی ننه ایستلی ، او تا هغه او دغه وویل ...؟»

عمار (رض) له ژړانه سلگی وهلی ، خبری یی نشوی کولای ، ویل : هو یا رسول الله . پیغمبر اکرم (ص) و مسید ویی فرمایل : « که بیایی همداسی وځوروِلی، دا ننی خبره بیا وکړه!» او بیایی دا لاندی آیت تلاوت کړ :

(الا من اکره وقلبه مطمئن بالایمان .

ژباړه:«مگر که څوک (د کفر په اظهارولو) مجبور کړای شی ، خو له زړه نه مؤمن وی ؛ نو باك نشته»

عمار ساه صورت شو، او چی بیا به پری هرڅومره تکلیف راته ، څه ارځښت یی نه ورکاوه .

پدی توگه عمار (رض) بریالی شو،او قرآن پری دغه بختور زیری وکړ ، نور ورته پیښی بی ارځښته وی .

عمار (رض) دومره ټینگ ولاړو، چی هغه سخت زړی جلادان یی نور په ربړولو او ځورولو ستومانه شول. اودده د ټینگار او استقامت په وړاندی په سرکوزی په گونډو شول .

د رسول الله (ص) ترهجرت وروسته چی مسلمانان په مدینه کی میشته شول ، نو بنستی اسلامی ټولنه په چټکتیا سره رغیده او بشپړیده .

په مسلمانانو او د رسول اکرم (ص) په پیروانو کی عمار لوړ ځای او ستر دریځ درلود .

پیغمبر اکرم (ص) ورسره زښته زیاته مینه کوله ، او همیشه به د هغه په استقامت او ایمان ویاړیده . رسول اکرم (ص) به د هغه په باب فرمایل : «عمار (رض) د هډوکیو ترمغزو پوری له ایمان ډک دی» .

د «خالد بن ولید (رض)» او«عمار (رض)» ترمنځ چی که لاندی باندی پیښی شو ؛ نو رسول الله (ص) وفرمایل :«څوک چی له عمار (رض) سره دښمنی وکړی ، د خدای دښمن به وی ، څوک چی له عمار سره کینه وکړی ، خدای (ج) به پری په غوسه شی» .

د رسول اکرم (ص) د دی وینا په وړاندی خالد بن ولید (رض) بیله دی بله چاره نه لرله، چی عمار (رض) ته ورشی او عذر او بښنه تری وغواړی .

رسول الله (ص) اومسلمانانو چی د مدینی لومړی جومات ، جوړاوه ، حضرت علی (رض) څه شعرونه وویل او له ځان سره یی زمزمه کول ، مسلمانانو هم له علی (رض) سره په یوه آواز غبرگول ،

لا یستوی من یعمر المساجد(نوربیا)...

توک راواستوی البته د پوستی مصارف یې زموږ پرغاړه دی.

۲- موږ ته د مجلو د اشتراک شرایط وښیی او په څه ډول ستاسی سره د شفق په مجله او نورو مطبوعاتو کی ګډون کولای شو را ته واضح یې کړی.

۳- په عربی ژبه که کومه مجله اویا کتاب چاپ شوی وی که یې راولیږی ډېره به نه وی ترڅو عربی ورونو ته د خپل جهاد په باب څه ژوندی اسناد برابر کړای شو.

نور مو په خدای(ج) سپارو ستاسی ورونه تورګل «کوثر» او تورن رحمت الله.

قدرمنو ورونو تورګل کوثر او تورن رحمت الله، زموږ سلامونه هم ومنی!

عزتمندو! خدای(ج) مو له موږ سره د دین او مظلوم ملت غم په زړو کی ژوندی لره، ستاسی له نیک نیتی نه مننه چی زموږ له کارونو نه راضی یاستی، د پوښتنو په ځواب کی مو باید ووایو چی: دوه دوه شماری شفق مجلی او شهادت جریدی مو د رواستولی خدای(ج)د وکړی چی دررسیږی د اشتراک وجه یې په مجله کی پخپله وګوری او نور کوم خاص شرایط نه لری، د ډیری غوښتنی په باب مو وایو چی د الموقف په نامه عربی مجله د سیاسی کمیټی لخوا نشریږی او لومړی ګڼه یې له چا په راوتلی که موتر لاسه کړه د روبه یې لیږو نور مو په خدای(ج) سپارو.

«اداره»

دوهم لیک هم له سعودی عربستان قشم څخه الحاج ماموز روزی خان الحاج غلام حضرت او نورو انډیو الانو یې رالیږلی له سلام وروسته یې د شفق مجلی کارکوونکوته له خدایه زیات توفیق غوښتی دغه ورونو هم په مجله کی د ګډون شرایط غوښتی دی.

موږ هم د دغه ورونو سلامونو ته و علیکم السلام وایو له نیک نیتی نه یې مننه، او دا هم ورته څرګند وو چی د ګډون وجه پخپله په مجله کی کتلای شی نور کوم شرطونه نه لری خوښ او بریالی اوسی.

کارکنان محترم مجلهٔ شفق سلامهای صمیمانه مارا بپذیرید!

شماره های مجلهٔ شفق را بدون قطع تسلسل میخوانم، واقعا دلچسپ است - اما چیزیکه باید شما هم به آن توجه داشته باشید این است که در بین محتویات مجله مضامین ادبی و هنری را نیز بگنجانید. به امید پیروزیهای هر چه بیشتر شما! (صادق)

برادر ارجمند صادق جان السلام علیکم و رحمة الله و برکاته!

نامهٔ شما که حاکی از ذوق سرشار شما با دانش و فرهنگ بود، بما رسید در پاسخ نامهٔ شما باید به عرض برسانیم که:

* مطلب شما را در قسمت مضامین ادبی و هنری ندانیستیم و تا اندازه یی خواستهٔ شما بر ما مبهم ماند.

* اگر مراد تان از مضامین هنری و ادبی، مضامینی بوده که فقط و فقط پیرامون شرح ارزشهای هنر و ادبیات باشد، فکر میکنم که تا حدی مرتکب اشتباه شده اید؛ زیرا: مجلهٔ شفق ارگان نشراتی نهضت اسلامی شرایط انقلاب است، نه چون مجلهٔ های مسلکی وږمه و ادب فاکولتهٔ ادبیات و علوم بشری که بجز از مسایل زبانشناسی، تاریخ ادبیات و فروعات زبانشناسی پیرامون موضوع دیگری مضمونی نمیداشت.

* و اگر مقصد شما از مضامین هنری و ادبی، مضامینی باشد که مود روز و به هردری سرمیزند و حتی فرهنگ اجانب راملوث ترساخته است، اگر انگلیسی را نمیدانید در مجله‌های ژوندون، سیدتی والمجله، عربی شمع هندی و اخبار جهان پاکستانی اشتراک کنید انشاء الله

عطش هنری و ادبی تان فروخواهد نشست ! ! !

* و اگر سعدای تان ادب و هنر انقلابی تعمیری باشد و آلام بی پایان، نه تنها مردم افغانستان را تاحدی کاهش بخشد و بسوی توجیه شده باشد که این مأمول را بسر برساند، بلکه است مسلمه و جهان را در نظر داشته باشد، به جرأت گفته میتوانم که مجلهٔ شفق از این خاصیت برخوردار است و انشاء الله در آینده فردا های بسی تابناکی را در پیش خواهد داشت، زیرا هنر و ابیات فقط در ساخت و ستر کچر سودیزم، انگیزشهای شهوانی(!) مضامین ادبشناسی و.. .خلاصه نمیشود. اگر دراین ادعای من اشتباهی داشته باشید، به کتاب نفیس «الفن الاسلامی» دانشمندشهیرعالم اسلام (استاد محمد قطب) و کتاب التصویر الفنی فی القرآن ـ شهکار استاد سید قطب شهید و کتب دیگر اسلامی مراجعه کنید . . .

به امید همکاری‌ها و مشوره های تعمیری بیشتر شماباحترام. (اداره)

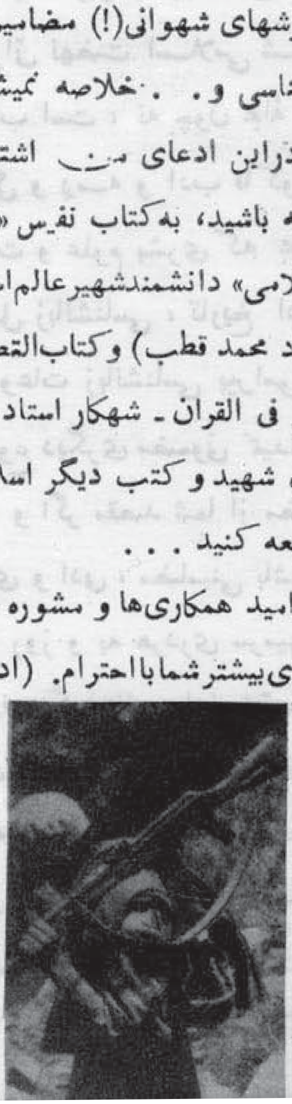

خواننده‌گان و علاقمندان مجلهٔ شفق

اسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته !

کارکنان مجله بدینوسیله احتراما بشما میرسانند که :

* با ارسال مضامین علمی ، سیاسی ، اقتصادی ، فرهنگی و .. مجلهٔ تان را هرچه بیشتر زینت بخشید .

* در شرایطی که ملت بخون خفتهٔ ما از زمین و فضا و دشت و مزرعه زیر رگبار گلوله های دشمنان ناموس دین و انسانت قرار گرفته اند و جهان محو تماشا است و از سوی هم (بجز نصرت خداوند) لمعه‌یی از کمک و دلسوزی به نظر نمیرسد ، ولله الحمد مجاهدین قهرمان ما ، عرصه را بر روسها چنان تنگ کرده اند که حتی نشرات خود شان مصروف هستند رسوایی و ناکامی قشون سرخ را درافغانستان برملا میسازد ـ جدا ضرورت است که جریانات روز ـ تبصرهٔ بنگاه های خبری جهان و اوضاع جهادی سنگرها را مرتبابه ادارهٔ مجلهٔ تان ارسال دارید .

* انتقاد و پیشنهاد های سازنده وتعمیری شما مشعل راه ما است، ما با کمال خوشنودی انتقادهای سالم شما را میپذیریم و اگر خواسته‌یی داشته باشید پاسخ ارائه میداریم .

* اراء و نظرات تان را در پیشبرد معیاری شدن مجله مفصلاً تحریر داشته به این اداره ارسال دارید !

* هستند برادرانیکه با سابقهٔ درخشان نویسنده‌گی و قلم فرسایی تا هنوز هیچ مضمونی بما نفرستاده اند ؛ ما از آنها دعوت مینماییم که علت به گل رفتن شان چیست ؟

اگر پاسخ منفی بود ـ مجبور هستیم در شماره آیندهٔ مجلهٔ :.......

(به امید پیروزی انقلاب اسلامی افغانستان)

(اداره)

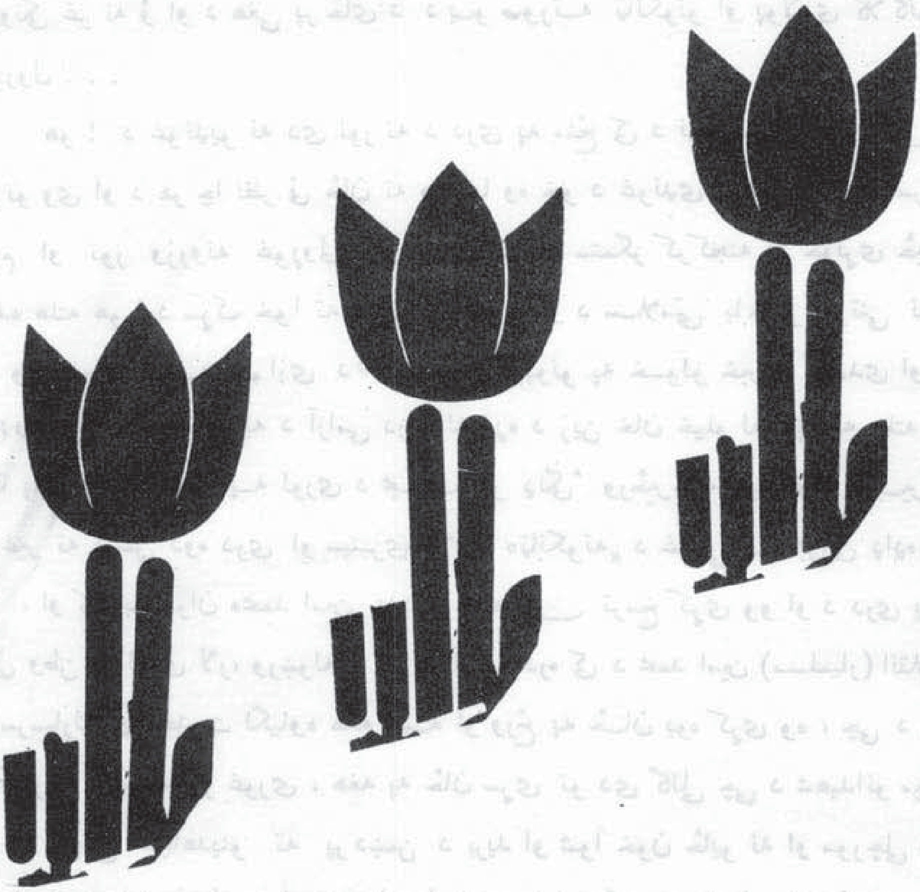

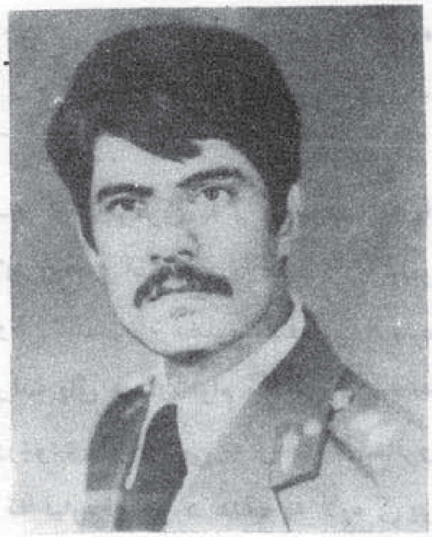

یادواره یی از شهدای راستین

نوی حماسه

نوی حماسه! هو هغه چی یو سرتیری مسلمان د خپلو وینو په بدل کی وزیږ وله او د قربانی او غیرت په میدان یی د حضرت حسین (رض) یاد یوځل بیا تازه کړ

د دوبی موسم ؤ ، گلان غوړیدلی او باغونو شنی جامی په تن کړی وی هری خوا ته به دی چی سترگی واړولی په ډیرو زړه وړونکو منظرو به لگیدی، د دری په امتداد د سیند پر غاړه د نگو د نگو چنا رونو او شنو ځنگلونو سترگو ته خوښی او زړه ته نوی ژوند ور باښه ، د دری په منځ منځ کی د نسبتاً آرامه ژوندانه نښی نښانی له ورایه ښکاریدلی ، که څه هم له دری اخوا د غونډیو ترشا وضع بیا بل شان وه . . . هلته لـه سهاره ترماښامه د روسی قواوو پر له پسی کتارونه د توربنامار په څیر د کندهار کابل ترمنځ په تلو راتلو کی وو ، هلته د سیند نری شرهار او دونو د پاڼو زړه

وړونکي غږ نه ؤ او د هغې پر ځای د د یو صورتـه ټانګونو او پولادي کلاګانو د رزا او غرمبا د هر چا غـوږو نـه خوړول . . .

هو ! د غونډیو نه دې لور ته د درې په منځ کې د فرحت او خوښۍ امن اوسولې ، مینې او عاطفې کوترې په الوتو وې او د هر چا نظر ئې ځان ته ورجلبا وه خو د غونډۍ ترشا پر پا خه سرک بیا د تجاوز او تیرې زاغانو خپل شوم او تور وزرونه غوړولي وو او د ظالم او ستمګر کرکجنه او خونړۍ څیره له ورایه د هر چا تر سترګو سترګو کیده هلته هو ! د سړک خوا ته د سولې کوترو او د سـلامتي بلبلانو الوتنې نشوای کولای او نه یې دامن سنـدرې غږ ولې شوای هلتـه یـوازې د ټـپکـو او توپونو په خـولو خبرې کیـدې او د پرهـارژلو ویشتلي زګـیروی به تر غوږو کیدل. کله نا کله به د آرامۍ درې له زړه د زین خان خیلو له کلي نه هلته چې سرتیرې «محمـد امین» او سیـده ناځا په د پا خه سرک پـه لورې د مجاهـدینو ډلګۍ ورخیرمـه شوه او د تکبیر پـه زوږ او ایمان پـه زور به یې بیاد یې غیر ته دښمن دوه درې او سپنیزې کلاوې «ټانکونه» د غوسې پـه اورکې داړه کړل . . .

او کله به ځوان «محمد امین» پردیس مجاهدین ترمخ کړې وو او د درې پـه کږ لیچونوکې به ئې د هجرت او یا خپل وطن په لورې لار، ورښوله . . . په آرامه دره کې د محمد امین (مسلمیار) انقلابي روح د اسلام او د هغې د پیروانو او سرسپارلیو په خدمت لګیاوه هغه شپـه او ورځ په ځـان یوه کړې وه ، چې د وطن اسـیر او مظلوم مسلمانان د سره استکبار له ستم نه وژ غورې ، هغه په ځان سړې تو دې ګاللې چې د شهیدانو میرات پاتې یتیمان آرام وکړای شي هغه به د ورځې مجاهدینو ته پردښمن د برید او شوا خون ځایو نه او مورچلې وربنودې او د شپې به ئې بیا د مسافرو کاروانونه د خپل منزل په لورې برابرول او تر خپل تګ به یې اړول را اړول هغې ته تیاره او رڼا د هدف په لاره کې یو شان وو .

هو ! ظابط صاحب محمد امین د ایمـان په باده دامې مست شوی ؤ چې نور ئې د فانی دنیا د ژوندانه ټولو لذتونو ته شا کړې وه د هغه په خټه‌کې د سره او تورښکیلاک پرضد روحیه اغږل شوی وه. . آن د ظاهر شاه په توره دوره کې یې د سرې بلا له بچونو سره خوابده او ورسره لاس په ګریوان ؤ . . .

هغه یو مسلمان ؤ او د خپل فطرت له مخې یې د باطل سره نه لګیده او پرضد ئې خپل ټول واک او ځواک په کار اچولی و ، هغه د مینې او سولې ماحـول او چا پـیریال غوښت او تل به ئې د مینې او مینې دښمنانـو ته په کرکه کتل . . . هو ظابط صاحب «محمـد امـین» لکه څنګه چې ځـان مسلمیار بالـه هماغسې ئې په کـړو وړو او چال چلن کې هم له ورایه دغه خصلت او خوی ښکاریده هغه له خپلې سیمې نه تر مکتب او له هغه نه د وظیفې تر چا پیریال پورې ټولو دوستانو او خپلوانو د یوه مبارز مسلمان او زړور مجاهد په نوم پیژاند . . . د شیخ آباد ټولې درې د هغه په وجود فخر کا وه او په هستۍ به یې ویاړیدل . . . هغه ورځ ناځا په آرامه دره د شور او زوږ په واټ بدله شوه هرې خوا تـه درز او دروز پورتـه شو . بوټي او ګلان فصلونه او کښتونـه د توپونو او ټانګونو د بمـونو او راکټونو په ګردونوکې خړ پړشول او نور یې هغه شنه زړه وړونکې منظره نلر له . . . د سکوت زړه د توپونو په درزا و څـیرل شو او د سینـد داوبـو او باغ او بڼ ، دونو د پانونړی شرهار د خرواریزو بمـونـو پـه درمبهارۍکی بالکل ورک اوغلې شو ، د درې د مسلمانانو ناري سورې پورته کیدلې . . . او د بې وزلو اوتش لاسو مظلومانو فریاد ! !

آه خدایه روسانو تر (سړک) د سیمې پرخواهم د تیرې پښې راغځولې وې هر چا ځان ګوښه کاوه او یوې خوا ته یې څغستل خو . . . ظابط محمد امین د خپل تره زوی سره یو ځای بیاهم د یوې نوې حماسې د زیږونې په منظور د سیمې د خلکو پرخلاف آرام او داړه د روسانو پلې ډلې ځارلې . . . هغه غوښتل چې د ځان په قرباني د تیرې لښکرو ته یو بل درس ورکړي ، هغه څکه په یوازې تن د لوی لښکر مخې ته ولوید چې ثابته کړي برې په ایمان دی

نه په مادي توان .

هو ! ظابط محمد امین او محمد نعیم دوه په دوه ترغر سی پوری د روسانو سره و جنګیدل څوتنه پوځیان او د تیری ځکښان ئې په خپلو وینو کې لیت پیت او راغوزار کړل، د سیمې نر اوښځو د دوارو توریالیو ځوانانو د اتلوا له جګړې ننداره کوله . . . ناڅاپه په غرمه مهال د محمد امین او محمد نعیم د تکبیرونو غږونه کرار شول داسې چې یاد تل لپاره چاوانه وریدل . . .

هو ! هغوی د شهادت ګولۍ په ټټر سرې کړې او په یوه سنګر کې غبرګ شهیدان شوي وو .

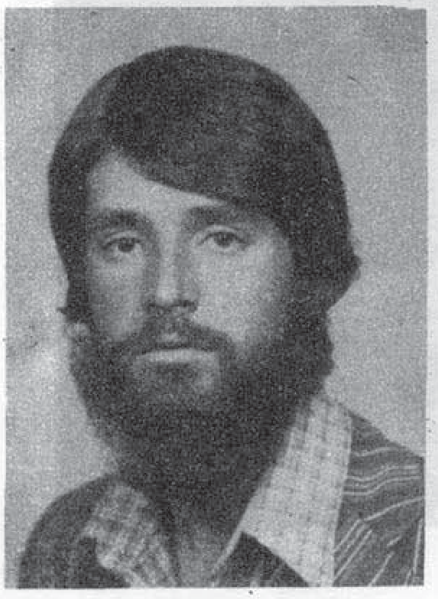

شهید ورور محمد نعیم«مظلومیار»

شهید محمد نعیم د محمد داود خان زوی د وردګو د شیخ آباد د زین خانخیلو کلي او سیدونکی و نوموړی شهید په ۱۳۵۸ کال کی شرعیاتو پوهنځي ته شامل شو خو زړئ دا و پتیله چی د کفر تړواک لاندی زده کړی څخه د جهاد په وینو لړلیو سنګروکی ښه دی نوئ د نورو مجاهدینو سره یوځای په جهاد لاس پوری کړ او د جهاد اروا پالونکی داعیی تهی د ایمان په ژبه لبیک وویل شهید مظلوم یار باور د رلودچی ربړیدلی او رنځیدلی ملتونه په جهاد او شهادت باندی له بیل او عقیدی پرته هیڅ ډول سوکالی او نیکمرغی تـه نـه شی رسیدلی، نوځکه ئی شهادت ترهرڅه غوره و باله او د ۱۳۶۴ کال د زمری د میاشتی په لسمه د خپل زړه ورتره زوی «شهید مسلمیار» سره یوځای د شهادت په کوڅه وردننه شو.

انا لله و انا الیه راجعون.

غمجنه مړینه

ترقیاتـه ده ګواه زمـا پـه وینو
دا سرخی چی درته ښکاری دا شفاق

ځوانیمرګ شهید غلام فاروق د وردګو ولایت د جغتو ولسوالی د کمالخیلو د غلام حضرت خان زوی، د مسلمان انقلابی افغانستان له هغو صدیقو اواتلو بچیانو څخه یو دی، چی د تره کی لـه ګوډاګی رژیم واخله د ببرک ترخونړی رژیم پوری یې د وردګو مړد خیزه ځمکه پر دښمن سره تبې کړیده.

هغـه مهال چی ملحد تره کی د شیعه او سنی او پښتون او هزاره د مذهبی او نسلی تبعیض د خوړلن د راتاندولو لـه لاری یو ځل بیا افغانان بخپلو منځو کی اښرچمبړیدل غوښتل، چی د افغانانو د روسی کولو خپله کرغیړنه منصوبه پـه اسانی تر سـره کړای شي. او د همدی کار لپاره‌یې د مسلمانو هزاره وو پر خلاف (۱۳۰۰۰) یو لس ډزی توپک د مسلمانو وردګو په واک کی ورکول غوښتل ، نو فاروق جان د خپل تشی لاسی اولس د دی لپاره وسلی اخیستوته وهڅاوه چی خپل ځان او خپل مسلمان هزاره وروڼه پری د روسی ښکیلاک‌له تاړا که وژغورلای‌شي.

او لـه همدی لامله پخپله هم دوه
سیله توپک تر لاسه کړل.

هو: لکه څرنګه چی وروسته
تولوهیوا دوالو د سر پـه سترګو
ولیده پرهمدغـه دولتی توپکو د
وردګوزیاتره اوسوالی آزادی کړای
شوی.

شهید فاروق جان یولوستی او
پوه شخص ؤ، که څه‌هم په ۱۳۵۲
لمریز هجری کال د علومو پوهنځی
تـه بریـالی شو، خـو د پلار د
مړینی لامله یې خپلو تحصیلاتو ته
ادامه ورنکړای شوه او یوازی په
مأموریت اخیستوبی بسیا وکړه.

لکه د مخه موچی ورته هم اشاره
وکړه د تره‌کی د ملحد رژیم لـه
رامنځته کیدو سره جوخت یی عملی
جهاد ته ملاوتړله اوډیری سوبی یی
پـه برخه شوی. خو بالاخره ۶۴
کال د عقرب په میاشت‌کی د یوی
توطئی په ترځ کی د شهادت جام
وګوته.

اروا دی ښاده وی.

. شهید محمد نعیم

شهید بـرادر محمد نعیم فرزنـد
عبـدالخالق در قریـهٔ تا سن
علاقداری دهیک ولایت غزنی در
یک فامیل خدا پرست چشم بجهان
کشود . بعد از کودتای ننگین
ثور به جهاد مسلحانه پرداخت ،
وظایف محوله خویش را با کمال
صداقت و امانتداری انجام میداد
و سـر انجام در عملیات بالای
ولسوالی خواجه عمری بتاریخ
۲۹/۴/۶۴ جام شهادت را نوشید.
روحش شاد و راهش مستدام باد

شهید عبدالخلیل :

شهیـد برادر عبدالخلیل فرزند
حمیـد الله قوماندان قرنجل که در
سال ۱۳۳۵ در شهر پلخمری چشم
بدنیا کشود سکنه اصلی اش غور
بند میباشد. موصوف باعشق وعلاقه
سرشـار در ساحات مختلف ولایات
پروان، بامیان، کابل و بغلان
با ملحدین مصاف داده است. در
پایان درلیل ۱۳۶۳-۱۰-۲۹
درکمین با روسهـا مقابل گردیده

بعد از زدو خورد شدید درحالیکه
تعدادی از کمونیست ها را از پا
در آورده بود بـا چـار تـن از
همسنگرانش بـه درجه رفیع شهادت
نایل آمد.

انا لله و انا الیه راجعون

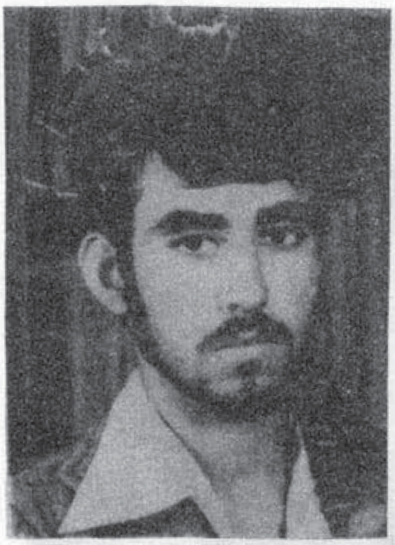

شهید فقیر محمد

شهیـد فقیر محمد ولد ملا شاد محمد
مجاهد سربکف در جبهه الفاروق
امام صاحب ولایت کندز درحالیکه
بیست بهـاری زنـدگی را پشت
سر گذاشته بود ، در یک برخورد
رویا روی با روسهای سفاک جام
شهادت را به سرکشیدو به رفیق
اعلی پیوست .

انا لله و انا الیه راجعون

شهید مولوی امیر محمد :

شهیـد برادر مولوی امیر محمد
فرزند دادا بای در بهار سال ۱۳۳۲
ولسوالی رستاق ولایت تخار در
یک خانوادهٔ فقیر و دین پرور پا
به عرصهٔ وجود گذاشت ـ در سال

۱۳۵۶ افتخار عضویت حزب
اسلامی افغانستان را حاصل کرد.
در ابتدای سال ۱۳۵۸ به جهاد
مسلحانه آغاز کرد، بعد از مدتی،
فرماندهی (۳۰۰) نفر مجاهد مسلح
را در حوزه القدس به عهده داشت

در مدت جهاد مسلحانهٔ خویش
(۱۳) پوسته مهم را فتح و در
صدها عملیات اشتراک ورزیده بود
سرانجام در میزان سال ۱۳۶۲ در
حالیکه ۳۰ سال از عمر داشت
در یک عملیات عمومی که برای
مدت ۸ روز بالای پوسته های
دولتی در ولسوالی رستاق ادامهٔ
داشت در شب هفتم به لقاء الله
پیوست و جام شهادت را مردانه
وار بسر کشید.

روحش شاد یادش گرامی باد.

انجنیر عبدالله

شهید برادر انجنیر عبدالله فرزند
فتح خان در سال ۱۳۳۷ در
بهارک ولایت تخار پا به عرصهٔ
وجود نهاد. در جریان تحصیل
افتخار عضویت تحریک اسلامی
کشور را حاصل داشت سر انجام
از طرف مزدوران روس دستگیر
و در یکی از شب های جوز ای
۱۳۵۸ باچندتن ازیاران راستینش
به مقام والای شهادت نائل آمد.

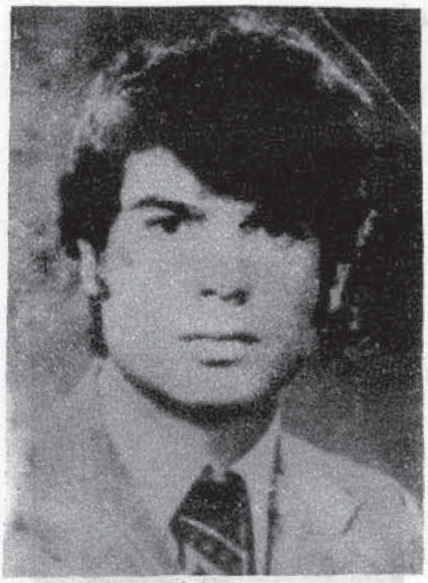

روحش شاد یادش گرامی باد

شهید قربان :

برادرشهیدقربان‌درسال ۱۳۴۰
در یک خانوادهٔ متدین در قریه
نگاری ولسوالی نهر شاهی ولایت
بلخ دیده بجهان کشود، در سال
۱۳۶۰ در صف پاسداران اسلام
قرارگرفت، بالاخره بتاریخ ۱۶-۷-
۶۴ به اثر انفجارمین که از جانب
روسها فرش شده بود داعی‌اجل را
لبیک گفته، بکاروان نور پیوست.

روحش شاد راهش مستدام باد

شهید محمد افضل مجروحیار :

شهید محمد افضل مجروحیار د شهید
محمد اسمعیل زوی د ننگرهار ولایت
د خوگیانو د ولسوالی د میاګانو
د کلی او سیدونکی ؤ نو موړی
وروریو بادیانته او توریالی ځوان
ؤ چی د. اوږدی مودی جهاد څخه
وروسته د شهادت مقام ته ورسید.
انا لله وانا الیه راجعون.

شهید محمد اکبر

شهید برادر محمد اکبر فرزند
غلام محمد در قریه استانیزئی زرد
کمر ولسوالی خان آباد ولایت
کندز دیده بدنیا کشود. موصوف
در جریان انقلاب، با برادران
هدفمند سلاح بر علیه دشمنان

دین و ناموس برداشت . بالاخره به سن ۲۰ سالگی در ماه میزان ۱۳٦٤ در یک برخورد رویا روی با دشمن سفاک به درجه رفیع شهادت نائل آمد .

انا لله و انا الیه راجعون

شهید برادر شیر آغا در قریه گرگوی ولسوالی رستاق ولایت تخار دیده به جهان پر آشوب کشود. نامبرده مدت پنج سال از سنگرهای خون و شهادت پاسداری نمود. در حالیکه ۲۲ سال از عمرش گذشته بود بتاریخ ۱۰ قوس ۱۳٦۳ در یک نبرد خونین جان عزیزش را به جان آفرین سپرد و به کاروان نور پیوست.

روحش شاد یادش گرامی باد

شهید محمد عارف :

شهید برادر محمد عارف مشهور به «ساما» فرزند عبدالسمیع در سال ۱۳۳۹ دیده بجهان کشود.

بالاخره بتاریخ ۱۷-۸-٦٤ در منطقه دهدادی با کمین گیری رو-های وحشی مواجه گردیده جان را بجان

آفرین تسلیم نمود و به کاروان شهداء پیوست.

انا لله وانا الیه راجعون.

شهید برادر محمد امین فرزند روزی بای در سرپل ولایت جوز جان چشم به جهان کشود . بتاریخ ۲-۱-۱۳٦٤ در یک نبرد رویا روئی در مقابل خصم خون آشام بدرجهٔ شهادت نائل آمد.

شهید مرجان د خان جان زوی چی په ۱۳٤۱ کال د ننگرهار ولایت د روداتوا ولسوالی دکوټ دری د متراڼو په کلی کی زیږیدلی ؤ په ۱۳٦٤-۹-٤ هش کال د روسانو سره په مخامخ جنگ کی د شهادت لوړ مقام ته ورسید.

انا لله و انا الیه راجعون

شهید برادر غلام حضرت فرزند غلام دستگیر در یک فامیل خدا

پرست در مزار شریف چشم بجهان
کشود. در سال ۱۳۵۹ به جهاد
آغاز کرد بالاخره بتاریخ ۱۰ سنبله
۶۳ دریک برخورد درقریه شیرک
آقچه بعد از مقاومت شدید همگام
کاروان شهدا گردید.

روحش شاد راهش جاوید باد

برادر شهید پاو گل فرزند
غونډک در سال ۱۳۳۲ در یک
فامیل مؤمن و خدا پرست در قریه
سلیمی بهاندر خیل احمد خیل
ولایت پکتیا چشم بجهان هستی
کشود و در سال ۱۳۶۳ بهجهاد
مسلحانه پرداخته بالاخره بتاریخ
۸-۹-۱۳۶۴ ازطرف قوای متجاوز
روسی درمندهیر جاجی جام شهادت
را به سر کشید و به رفیق اعلی
پیوست. روحش شاد باد

شهید برادر مولوی عبدالحلیم
فرزند ملا قمر الدین در بهار سال
۱۳۱۴ در ولسوالی ولایت
تخار در یک فامیل متدین و خدا
جو پا به عرصهٔ وجود نهاد.
نامبرده در راه پیشبرد امورات
جهاد از هیچ نوع زحمت کشی و
عرق ریزی دریغ نورزیده در
پایان بتاریخ ۶۴-۵-۱۴ از طرف
نوکران K.G.B. جام شهادت را
نوشید.

انا لله و انا الیه راجعون

شهید ولی جان د داد محمدزوی
د پکتیا ولایت د حسن خیلو او
سیدونکی دی، نوموړی ورورپوتکړه
او با ایمانه مجاهدو چی په دیر

کوچنی سنی د کفری قواو پرضد
په جهادکی برخه اخستله په پای کی
په ۲۳-۹-۱۳۶۴ نیټه په چونی
باندی د یوی حملی په ترځ کی
شهید شو. روح ئی د ښاد وی

شهید حاجی خان وزیر د جمعه
گل زوی.

د پکتیا ولایت د خاخی آریوب
د بیلوټ په کلی په ۱۳۳۱ کال په
یوه دینداره کورنی کی زیږیدلی ؤ
نوموړی مجاهد د چونی د نیول
شو یو مور چلو په منځ کی د
شهیدانو د انتقال په وخت کی د
غرنی هاوان په مرمی ولگید او
د شهادت لوی ارمان یی ترلاسه کړ.
روح ئی دی ښاد او یاد ئی تل
او سه.

شهید مولوی صاحب میرا جان
د محمد عزیز خان زوی په ۱۳۳۱
کال د لغمان ولایت د علینگار
ولسوالی د سنگر په کلی کی زیږیدلی

دی وروسته له ډیرو هلوځلو او
جهادونو څخه ئې په ۱۶-۶-۱۳۶۴

نیته د شهادت جام نوش کړ.

روح ئې دی ښاد وی

شهید برادر محمد حسن فرزند ملا
جوره درقریه دشت چنار ولسوالی
رستاق ولایت تخارپا بـه عرصهٔ
وجود گذاشت. نامبرده مدت چهار
سال ازسنگرهای ایمان پاسداری
نمود. سرانجام در حالیکه ۴۰ سال
عمر داشت در یک عملیات بالای
پوسته های اشغالگران روسی در
سنبله سال ۱۳۶۱ بمقام والای
شهادت شتافت.

روحش شاد راهش مستدام باد.

شهید شجاع محمد مشهور به
«شمال» فرزند حاجی خوشدل
در سال ۱۳۳۵ در ولسوالی
کوهستان کاپیسا چشم به دنیا
کشود. بالاخره بتاریخ ۳۰ سرطان

۱۳۵۹ در یک نبرد خونین و
رویا روی با روسها جام شهادت
را نوشید.

انا لله و انا الیه راجعون

شهید وروراستاد رحمت الله خان

د حضرت نور زوی د بلخ ولسوالی
د عبدالرحیم زیوکلی په یوه متدینه
کورنی کې سترگی و غړولی د
بلخ د ښونی او روزنی له مؤسسی
څخه چې فارغ شو د هیوا د زامنو
ته ئې د اسلامی تعلیم پـه چوکاټ
کې د هغوی د تربیې د ندی تـه

اوړه ورکړه د ترکیانو د کوتانـه
وروسته چې کله په سیمه کې اسلامی
جهاد پیل شو نوموړی ورور خپله
فعاله ونډه پکی واخستله په پای کی
پـه ۱۳۶۳ کال کې د اسلام د
غلیمانو سره په یوه مخامخ نښته کی
د شهادت مقام ترلاسه کوی.

روح ئې دی ښاد وی

شهید میر الله د موسی خان
زوی د ننگرهار ولایت در و داتو
اولسوالی او سیدونکی ؤ او پـه
۸-۸-۱۳۶۴ کال په پوسته باندی
حمله وکړه او په همدی حالت کی
ئې د شهادت جام نوش کړ.

روح ئې ښاد او سه

- شهید ورور سخی محمد د لعل محمد زوی د پکتیا ولایت د ځاځیو د حسن خیلو او سیدونکی او یو په اسلام مین مجاهد ؤ. د څو کاله مسلسل جهاد څخه وروسته په ۲۳-۹-۱۳٦٤ نیټه د چوني په حمله‌کی د شهادت ویاړلی مقام ته ورسید.

خدای(ج) ئی د وبښی

شهید ورور زائین خان د حمید خان زوی د پکتیا ولایت د ځاځی آریوب د ولسوالی او سیدونکی او د حسن خیلو د حزب اسلامی د جبهی یو زړه ور مجاهدؤ، دغه تور یالی ورور هم له ډیرو جګړو څخه وروسته د چوني په یوه برید کی لـه خپلو څوتنو نورو ملګرو سره یوځای په ۲۳-۹-۱۳٦٤ نیټـه د شهادت ویاړلی مقام تـه ورسید.

خدای (ج) ئی د وبښی

. شهید حبیب الرحمن د ملا حبیب الله جان زوی د منګو د موسی‌خیلو د اولسوالی اوسیدونکی په ۱۳٦٤ کال د قوس په ۱۸ مه نیټهٔ په غند باندی د حملی په‌جریان کی په شهادت ورسید.

خدای(ج) ئی دی وبښی

- شهید ورور محمد ظاهر د ملک شا محمود خان زوی د کنړونو ولایت د څوکی اولسوالی د دیوګل علاقه داری د شین زانی پـه کلی کی په ۱۳۳۷ کال زیږیدلی دی. او د ۱۳٦٤ کال د میزان په لسمه نیټه د روسانو سره په مخامخ جګړه کی د شهادت لوړ مقام ته ورسید.

روح ئی دی ښاد وی

. شهید عبدالملوک :

شهید برادر عبدالملوک فرزند زین العابدین در دهکدهٔ خواجه غلطان ولایت کندز چشم بدنیا کشود بتاریخ ۲٦ سنبله ۱۳٦۳ در شب عید قربان با هفت تن از همسنگرانش به لقاء الله پیوست.

روحش شاد راهش مستدام باد

. شهید محروم‌گل د احیا گل زوی د پکتیا ولایت د ځاځیو د حسن خیلو اوسیدونکی ؤ د څوکاله پرله پسی جهاد څخه وروسته په ۱۳٦٤ :

کال د عقرب د میاشتی په ۲۳ مه
نیټه د روسانو سره په یوه مخامخ
نښته کې شهید شو.
خدا(ج) ئې د وبښي.

شهید برادر عبدالرؤف فرزند
عبدالخالق در مرکز ولایت غور
دیده بدنیای هستی کشود .سرانجام
دریک درگیری رویا روئی با ارتش
خون آشام سرخ به تاریخ ۱۶
سرطان ۱۳٦٤ جام شهادت را
نوشید روحش شاد یادش گرامی باد

شهید ورور نجیب الله د بسم الله
خان زوی چی په ۱۳٤۰ کال کې
د وردگو ولایت د سید آباد او
لسوالی د شیخ آباد د هاشم خیلو
په کلی کې زیږیدلی و تر د وولسم
ټولګی پورې یې په کابل کې د غازي
په لیسه کې تعلیم کړی و. او په
۱۳٦٤ کال داسد د میاشتي په لسمه

نیټه د روسانو سره په مخامخ توګه په
شهادت ورسید.
خدا(ج) یې دې وبښي

شهید ورور سیدکرم د خانخیل
زوی د پکتیا ولایت د ځاځیو د
حسن خیلو او سیدونکی او یو تکړه
او مؤمن مجاهد و د خوګاله پرلپسې
جهاد څخه وروسته په ۲۳-۹-٦٤
نیټه د کفری چونی سره په یوه بریدکې
شهید شو. روح ئې د ښاد وی

شهید برادر عبدالعزیز ولد حاجی
امیر قل سی سال قبل در ولایت
بلخ تولد یافت نامبرده حماسه ها
و کارنامه های فراموش ناشدنی از
خود بیادگار گذاشت ، سرانجام در
سرطان ۱۳٦٤ دریک دسیسه شوم
اجنت های مزدور جام شهادت را
نوشید. انا لله وانا الیه راجعون

د پندو ګل وریژیده :
شهید عبدالفتاح د مرحوم ملا
الله میرخان زوی د لغمان ولایت

د قرغیو دا ولسوالی د اندور په کلی کی زیږیدلی دی.

د ۲- شهید عبدالفتاح هغه‌وخت‌خپل مرام ته ورسید چی وحشی صفته روسانو د دوی سیمه محاصره کړی وه وروسته له ډیر جنگ اومقاومت نه د شهادت لوړ مقام ته ورسید.

روحئ دی ښاد وی

- شهید محمد نبی د محمد هاشم زوی د کنړونو ولایت د پیچ او سوالی د قلعه گل د کلی او سیدونکی په ۱۳۳۷ کال زیږیدلی ؤ او په ۱۳٦٤ کال د جوزا په ۱۵مه نیټه د ماز دیگر په پنځوبجو په شهادت ورسید. روحئ ښاد او یادئ تل اوسه.

شهید برادر شاه محمد فرزند شاه مراد در سال ۱۳۲۳ در مربوطات ولسوالی شولگره ولایت بلخ پا به عرصهٔ وجود گذاشت، بتاریخ اول میزان ۱۳٦٤ در منطقه آغرسائی به اثر انفجارمین ضد پرسونل که از طرف روسها کارگذاری شده بود به درجه رفیع شهادت نایل شد.

روحش شاد یادش گرامی باد

شهید برادر عبدالرقیب فرزند عزت در شهرکهنه ولسوالی رستاق ولایت تخار چشم بجهان پرآشوب کشود. نامبرده مدت پنج سال دلیرانه از سنگر های عظیم خون و شهادت پاسداری نمود. در پایان بتاریخ ۱۱ - ۸ - ۱۳٦٤ طی یک

برخورد خونین در برابر روسهای وحشی دیده از جهان فانی بست و به کاروان شهداء پیوست.

انا لله وانا الیه راجعون.

شهید وروړمعین‌خان‌داصل‌خان زوی د دوه سیندو د جبهې یو تکړه

مجاهدؤ چی له ډیرو جهادونو او تکلیفونوځخه وروسته‌د ۱۳٦٤ کال د منی په موسم‌کی د ملحدینولخوا په شهادت ورسید.

انا لله وانا الیه راجعون

شهید برادر محمد رحیم فرزند حاجی قربان در قریه چلمقزاق ولایت تخار پا به عرصهٔ وجود نهاد. موصوف مدت پنج سال پاسداری از سنگرهای توحید نمود در پایان بتاریخ ۲۱-۸-٦٤ در یک نبرد خونین و حماسه ساز در برابر قشون اشغالگر روس جام شهادت را نوشید.

انا لله و انا الیه راجعون

شهید بادام گل د وزیر زوی د شهید استاد محمد کریم د جبهې تکره مجاهد چې . په ۱۳٦٤/۹/۲۲ نیټه د څاځیو چونې په نیول شو یو مور چلوک د شهادت لوړ مقام ته ورسید.

روح ئې دې ښاد او یادئې دې تل وی

PROPERTY ACKU

- شهید محمد نذیر فرمانده حوزه مرکز غزنی به کاروان نور پیوست.

برادر محمد نذیر شهید فرزند محمد یونس که در مرکز ولایت غزنی دیده بجهان پرآشوب کشوده است میباشد.

نامبرده قبل از کودتای نامیمون مارکسی، افتخار نهضت فخر آفرین کشور را حاصل داشت. او ازطرف اعضای برجسته تحریک در ولایت غزنی وظایف مهم از قبیل تنظیم مامورین و معلمین بر دوشش گذاشته شد که با کمال امانت و ایماندداری جهت بسر رسانیدن این مأمول بزرگ از شام تا بام در تب و تلاش بود. و با وقوع کودتای نامیمون ثور به مبارزات خویش از قبل بیشتر ادامه میداد. تا اینکه مستقماً سلاح بردوش کشید و در سنگرهای خونین جهاد با برادران هدفمند و مکتبی یکجا علیه استکبار استبداد و استعماربه مبارزه پرداخت بعد از سپری نمودن مدتی در جبهات گرم جهاد بحیث فرمانده حوزه مرکز غزنی تعیین گردید که با کمال امانتداری و اخلاصمندی در جهت اداء این مسئوولیت خطیر کمر همت بست و خصم بزدل و سفاک را در میدان های نبرد به شکست های مفتضحانه مواجه ساخت.

شهید نذیر و فامیلش در طول انقلاب ده به ده، قریه به قریه و کوه به کوه مهاجر بود. او از زندگی بی الایش برخوردار بود، همه دارائی و هستی اش را در راه خدا(ج) وقف نموده بود، در خانه اش به جز یکجوره سطرنجی و چند توشک ساده چیزی دیگر نداشت! او دارای قلب مطمئن و آرام بود شب و روز جهت نجات ملت درد دیده اش می اندیشید و همه مردم او را دوست داشت. قابل یاد آوریست که شهید محمد نذیر در طول جهاد چندین مرتبه زخم برداشت. سرانجام در یک برخورد خونین و رویا روی با اشغالگران وحشی بتاریخ ۲۳-۷-۱۳٦۳ جام شهادت را بسر کشید وبه رفیق اعلی پیوست.

روحش شاد و یادش گرامی باد.

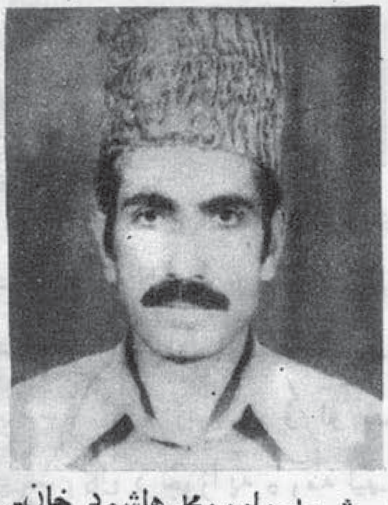

- شهید مامور محمد هاشم د خان.

شیرین زوی چې په کال د لوګر ولایت ولسوالی په قلعه ملک کې زیږیدلی ۱۳٦٤ کال د شهادت لوړ مقام ته ورسید.

انا لله و انا الیه راجعون

عرض معذرت :

خوانندگان ارجمند، با تأسف باید - اظهار نمود که نظر به بعض مشکلات نتوانستیم مضمون دنباله دار عوامل رسائی مشکلات نهضت نوشته برادر مجید و مروری بر جنبه‌های ملی ترجمهٔ برادر نشاء را در این شماره به نشر بسپاریم منتظر شماره های بعدی باشید. با احترام.

دی وروسته له ډیرو هلوځلو او
جهادونوڅخه ئی په ۱۶-۶-۱۳٦٤

نیته د شهادت جام نوش کړ.

روح ئی دی ښاد وی

شهید برادر محمد حسن فرزند ملا
جوره در قریه دشت چنار ولسوالی
رستاق ولایت تخار پا بـه عرصهٔ
وجود گذاشت. نامبرده مدت چهار
سال از سنگرهای ایمان پاسداری
نمود. سرانجام در حالیکه ٤٠ سال
عمر داشت در یک عملیات بالای
پوسته های اشغالگران روسی در
سنبله سال ۱۳٦۱ بمقام والای
شهادت شتافت.

روحش شاد راهش مستدام باد.

شهید شجاع محمد مشهور به
«شمال» فرزند حاجی خوشدل
در سال ۱۲۳۵ در ولسوالی
کوهستان کاپیسا چشم به دنیا
کشود. بالاخره بتاریخ ۳۰ سرطان

۱۳٥۹ در یک نبرد خونین و
رویا روی با روسها جام شهادت
را نوشید.

انا لله و انا الیه راجعون

شهیدورور استاد رحمت الله خان

د حضرت نور زوی د بلخ ولسوالی
د عبدالرحیم زیوکلی په یوه متدینه
کورنی کی سترگی و غړولی د
بلخ د ښونی او روزنی له مؤسسی
څخه چی فارغ شو د هیوا د زامنو
ته ئی د اسلامی تعلیم پـه چوکاټ
کی د هغوی د تربیی د ندی تـه

اوږه ورکړه د ترکیانو د کوتانـه
وروسته چی کله په سیمه کی اسلامی
جهاد پیل شو نوموړی وروړ خپله
فعاله ونډه پکی واخستله په پای کی
پـه ۱۳٦۳ کال کی د اسلام د
غلیمانو سره په یوه مخامخ نښته کی
د شهادت مقام ترلاسه کوی.

روح ئی دی ښاد وی

شهید میر الله د موسی خان
زوی د ننگرهار ولایت در و داتو
اولسوالی او سیدونکی ؤ او پـه
۸-۸-۱۳٦٤ کال په پوسته باندی
حمله وکړه او په همدی حالت کی
ئی د شهادت جام نوش کړ.

روح ئی ښاد او سه

صفحة مفقودة

بسم الله الرحمن الرحيم

نبوي مرغلري

از معاذ (رض) روایت شده است : گفت که رسول الله (ﷺ) مرا به ده کلمه وصیت نموده فرمودند :

۱- با خدا (ج) هیچ چیز را شریک مگردان : گرچه کشته شوی و در آتش بسوزی .

۲- و به عاق مادر پدر تن درندهی ؛ گرچه تورا از خانه و مال تو محروم کنند .

۳- و نماز فرض را به عمد ترک مکن : چه ، کسی که نماز فرض را قصداً ترک میکند خداوند از ذمهٔ او بیزار شد .

٤- و شراب ننوشی که شراب رأس همهٔ بی حیایی ها است .

٥- و از گناه بپرهیز ؛ به تحقیق گناه سبب نزول غضب خدا (ج) میشود .

٦- و از جنگ با کفار فرار مکن ؛ گرچه مردم در آن هلاک شوند .

۷- و هنگامیکه به مردم مرگ رسید و تو در بین آنها بودی ـ ثابت باش .

۸- و عیالت را به دست مزد خود نفقه بده .

۹- و عصای تأدیب (و تربیه) را از ایشان بالا مکن (اگر سخن از شیوه های دیگر تربیه گذشت و اولاد و عیال اثر پذیر نبودند از چوبکاری هم مضایقه مکن !)

۱۰- و ایشان را از عذاب خدا (ج) بترسان .

* * *

آدرس مکاتباتی ما :

حزب اسلامی افغانستان

کمیسون ارشاد فرهنگ

مدیریت مجلهٔ شفق، پوست بکس نمبر ۱۳۱ G.P.O

پشاور صدر

وجه اشتراک در خارج از کشور

سالانه	۱۸ دالر
شش ماهه	۹ دالر
قیمت یکشماره در خارج	۲ دالر

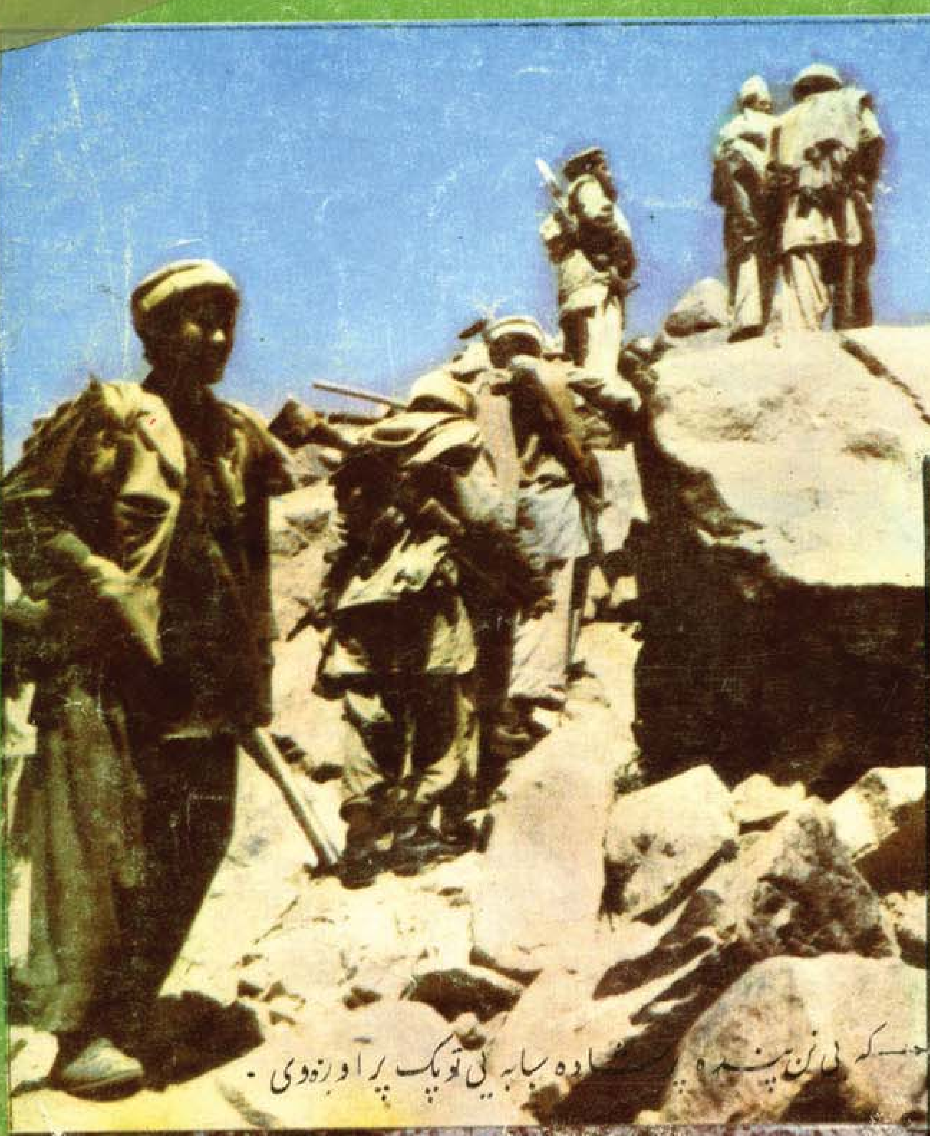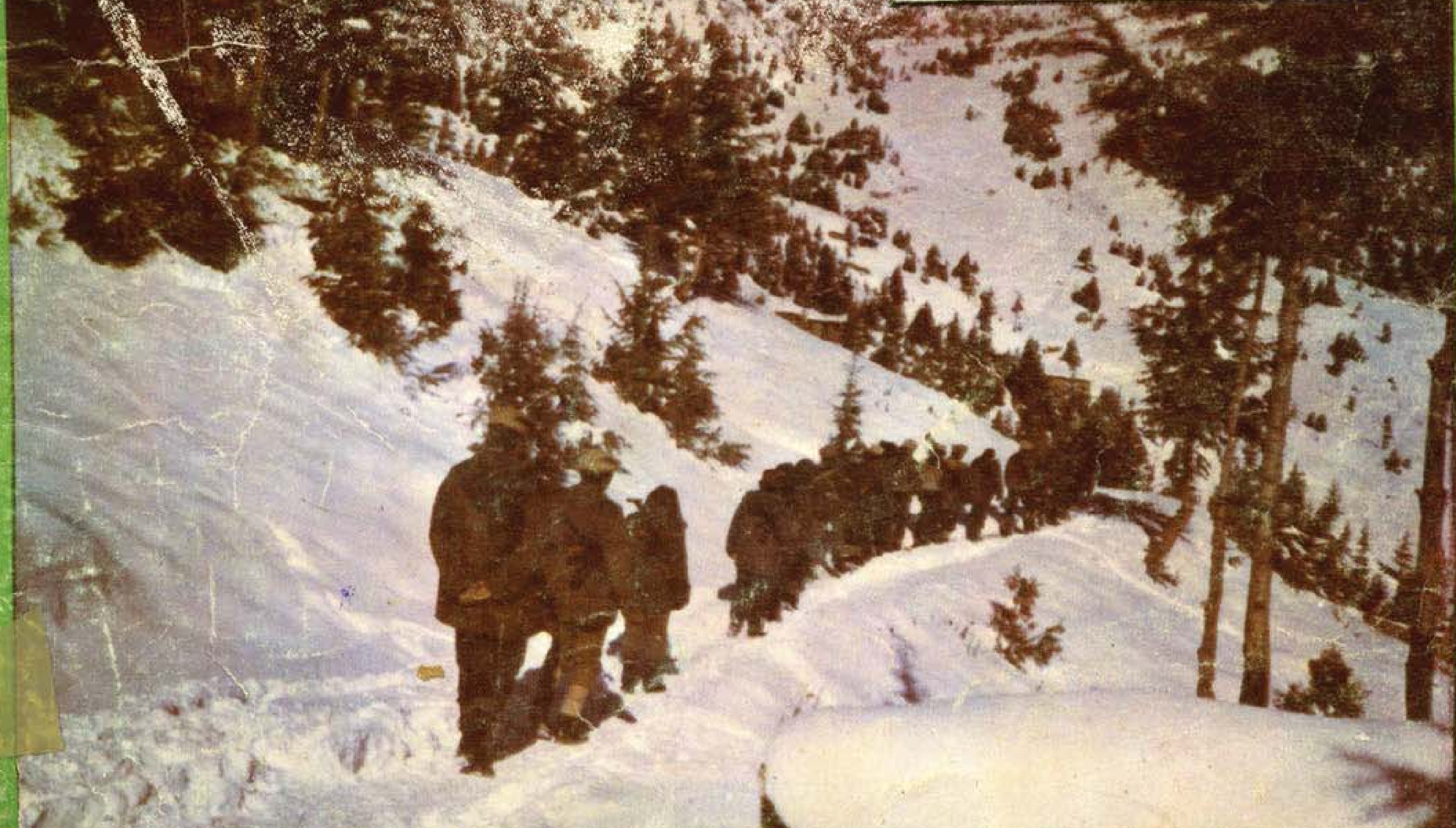
… سبا به یې توپک پر اوږه وي .